



1	1
2	2
3	3
4	4
5	5
6	6
7	7
8	8
9	9
10	10
11	11
12	12
13	13
14	14
15	15
16	16
17	17
18	18
19	19
20	20

95-1 11

بازدید شد
۱۳۸۲

8218

۵۵۹۰

۵۳۱۹

شماره ثبت کتاب

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: فواید و اشعار بایر الهادی

مؤلف: سید محمد اسد الله شیرازی

موضوع: تاریخ

شماره ثبت: ۵۳۱۹

خطی و فهرست شده
۵۴۱۹

Y. A. 71

نور ساطع
 تأليف مؤلفه و ترجمه بهاء الله الهادي
 بهار الكشفي و كتب هذا الشرح باسمه و
 المؤلف و له شرح آخر السبط من هذا
 كما انشأه في مقفلة هذا الكتاب
 انظر الى وجهه
 ج ١ ص ٩
 ج ١ ص ١٠٨٢
 ج ١ ص ١٠٨٣

نقش و فرستادہ
۵۴۱۹



بسم الله الرحمن الرحيم

ابتدا میگویم بسم خدای رحمت کننده در دنیا و آخرت و کافران
و در آخرت مؤمنان را و بس الحمد لله رب العالمین و الصلوة
على محمد و آله الطاهرين جميع حمداتها مخصوصه است که
آفرینند جمیع عالمهاست و درود و رحمت باد بر محمد و آل محمد
که یافند از گناهان و عیسی ای ظاهری و باطنی فقیر و بیچاره
فقیر حقیر قلیل الطاعه کثیر القصور مراد کشمیری که این شرح را
بهدیه الهی بنمایان التماس جمیع مؤمنین و طاکبان را و یقین
که اطاعت و اجابت ایشان از جمله واجبات است بعد از آنکه این
به نضاعت با مرئوسان رساله اعنی استاد علی الاعلم الا هم عهد
العلماء قدوة الفضلاء و من جمله الذین وقع فی شانهم هم
الامنا صاحب الکتاب الکثیر و التصانیف المستغنی با حاشیه الفضا
و الکلمات من جمیع التعاریف بینه و شرح دیگر بر همین
رساله نموده بود بر وجهی متضمن باشد به سبایل خیر و شرف

میان

میان نه بجهت دین و یا غیر مذکور و کتب ایشان را سبایل که مذکور است
کتب ایشان خلدنی آن و لهذا آنرا موسوم بدلیل قاطع ساخته بود
و چون این شرح را که سبیل بود ساطع است اخضر بود و فایده آنست
انهم بنابر این مشغول با تمام این گردید بعد از فراغ این شرح چون
آنگاه که شانه و توجرات تمام دلیل قاطع خواهد شد و بعد فیه قوله
الفقیر الخ الله العفی محمد بن الحسن الحارثی علی بن ابراهیم صلوة
علیه میگوید محتاج بوی خدای به احتیاج محمد بن حسن حر عامی قد
القدس و جماعه فرخنده المومنین الطاهرون الحق البقیین تحقیق
که التماس کرد ندان من جمیع برادران مؤمن طلب کنند که حق یقین
انجام لهم ما اقدن علی جمیع نصوص الواجبات و محرمات اینکه
جمع کنیم برای ایشان آنچه توانم جمع کنم از واجبات و محرمات منصوص
المتقاه و اخبار الائمة الالهیه علی وجه الاجاز و الاختصار
که تمهید شده است اخباری ما مانای که بطریق مختصر مفید و
مغیر لا الیسیر المسحبات و المکرمات و المباحات و دخول
نکتم علی واجبات و محرمات که اندک آنستیمها و مکروهها و مباحها

فایده از اصلاح الحقیقه
و قیام الواجب و الفضل
ان الفضل هو الواجب و الکتاب
الغیر و الواجب هو الواجب
المعروف

بدانکه مراد از نفس جزئیت که ظاهر و واضح باشد و واجب جزئیت که
 برکوه نشوای باشد و برکوه نشوای عقاب و محرم برعکس آن و
 مستحجز جزئیت که برکوه نشوای باشد و برکوه نشوای عقاب باشد
 مکرر برعکس آن مکرر مکرر و عبادت که برکوه نشوای باشد
 مثل قرآن خواندن جنب و حیاض که توابه اورد و بخواندن قرآن
 نیست بایشان بجز از خواندن نیست بلکه خواندن بعد از غسل وقت
 دارد نیست پیش از غسل و مباح جزئیت که در وقت و مکرر نشوای باشد
 قنعت فی ذلك مقربا الى الله غیر بالغیة النفع عن سواه
 بر شروع کردم و این برای ضای خدانه نفع دنیا از غیر خدا بریا
 حشدا یتلك من الواجبات و علمت ان تركها من الحرامات
 و یم اینها از واجبات و بدستی که ترك این از حرامات است
 و تحقیقت کثرت نفعها وافی لم استقل جمعها و یقین کردم
 بسیار نفع اینها را و اینکه مکرر است کمی بیش از هر چیز
 و تنبیه با بدایت الهدایه و احوال ان یتبع بها المستعد و المستعد
 و نمایم این با بدایت الهدایه و امید دارم که دفع یابد این مشکل
 و نشتر

و شتمی و ایضا و بدایت الهدایه شرکیا فی ثواب من رجع الیها
 و اعتقدت دینه علیها و با شتم من شرک و ثواب هر که برکوه نشوای
 این و اعتقاد کند درین خود بر این و من اراد استقصاء الکلام
 المنصوصه فلیس حج و کسی که نخواهد تمام حکما را که صریح کن
 شده در حدیثها است بر بروردن الی کتابنا الموسوم بتفصیل
 و سایل الشیعه او الی التفصیل و الی الفهرست بسوی کتابنا
 که نمایم شده است بتفصیل و سایل الشیعه یا بسوی فهرست الذی
 الفناه لذلك الکتاب و الی کتابنا الموسوم بهدایة الاله
 آن حجتان فهرستی که جمع کردم آنرا برای آن کتاب یا بسوی کتاب که
 نمایم شده است بهدایة الاله والله الموفق و خداست توفیق دهنده
مقدمه یجب علی المکلف الاقرار بوجود الله سبحانه و تعالی
 بر این باطن عاقل اقرار بوجود خدای منزه و وحدانیت و عدل و
 علم و قدرت و ترنمه عز الشکر و یسکانی خدا و عادل بودن او
 و عالم بودن او و قادر بودن او و پاکیز بودن او از کی و سایر صفات
 الواردة فی الکتاب السنه و واجبت اقرار با بیضا فی صفات خدا

که یاد کرده شد آن صفته را در قرآن و حدیثها و الاعتراف بالمع
الحما فی و هو القیمة الکبری و واجب است اقرار کردن باین که درین
بدن بعد از این بدین استخوان و عود روح بآنکه عبارت است
از زند شدن بعد از مردن و این قیامت بزرگتر است و بالجمعه
و هی القیمة الصغری و نیز واجب است اقرار کردن باین که
بعضی از شیعه و غیر شیعه بدینا بعد از مردن و پیروز قیامت
کبری و رجعت از ضرورتات شیعه است بخلاف سنیها و میگویند
که کسی دعوی میکند که من شیعه ام و آنکار کند رجعت را منصف
که دعوی میکند تشیع را و آنکار میکند قیامت و رجعت و وقوع
را و بسیاری از ضروریات دین را و شیعه نیست بلکه ایشان اند
مفسدان در لباس مصححان الا انهم هم المفسدون و لکن لا
یتعرون و بعد از آنکه عالم و بطلان الخبر و التوفیق و تکلیف
مالایطاق بدانکه جماعتی علم حکمت و کلام میکنند و تعلیم
میکند و میخوانند که الحال شهادت و ایشان بعضی اعتقاد را
فاسد دارند که بعتقادهای ناقص خود پسندیدند اند مثل انکار قیامت
و رجعت

و رجعت و پیدا شدن عالم و میگویند که قیامت معقول نیست زیرا که
ستندم اعاده معلوم است و اعاده معلوم محال است و رجعت
معقول نیست و عالم قدیم است و نامعقول میگویند زیرا که عقل
از عقل شیخبران و امامان که قایلند بقیامت و رجعت و پیدا شدن
عالم بعد از معلوم بودن بحقیقت و کاملترین و ایشان که انکار میکنند
بقدر خداوند اند که قایل است باین چیز و جماعتی دیگر هستند
انستما که میگویند ما در کار هیچ اختیار نداریم بلکه با اختیار
مثل تشیه و در دست غبار و کمال در دست کلکار و جماعتی دیگر
هستند بر خلاف ایشان که میگویند خدا در کارهای ما هیچ اختیار ندارد
و اگر ما میخواهیم که ناکینم یا آدم بکشیم و خدا نخواهد از این تواند
منع کرد ما را و اگر نه بر خدا واجب است منع نیکو که منع لطف و
بر خدا واجب است و نداشتند که بر لطف بر خدا واجب بلکه منع بقول
واجب است نه بقول و منع بقول کرده است عبارت از آنست که در حق
و در عمل و وعید آن است و حق آن است که امر بین الامرین است یعنی
کارهای که مایسکینم با اختیار است اما خدا را هم دخلی نیست

اینکه شیوه‌ها را باز از پیچیدگی و پیچیدگی نیکو کند
 است مکنید و همین کافیست و چه کرده‌ای و واجبت و جماعتی دیگر
 هستند که میگویند که جایز است که خدا بر بند فرمایند که آن بند
 نتواند آن کار را کرد و این غلطها از این جهت است که بر علمای اقصای
 اعتماد کرده اند و علمای فطن و دای واجتبا کرده اند و اقتدا و تقلید
 ۳ با و علما و اسلاف و اجداد کرده اند و ندانند و بوجوه الحقیقه
 و انتشار آن و بخلود هما و واجبت اقرار کردن باینکه در وضع و
 بالفعل موجودند و هیئت خواهند بود و اقرار کردن باینکه هیئت و وضع
 بر طرف نمی‌پوشد هرگز بعد از قیامت و بدو قیامت و بدو قیامت و بدو قیامت
 و امامت ائمه الاثنی عشر علیهم السلام و واجبت اقرار کردن به
 پیغمبر محمد مصطفی علیه السلام که بر عید الله بر هاشم علیه السلام
 بر ما غم بر عیدناست و امامت دوازده امام علیهم السلام علی بن الحسین
 ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی
 ابن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی
 ثم الحجة بن الحسن بن علی صاحب الزمان علیهم الصلوٰة والسلام و
 بالحق

الحق

اصل

۵۲۱۹

بالمجرات الظاهرة والنصوص المتواترة کآن دوازده امام اول
 است بر او طایب بعد از علی بن موسی و بعد از حسین بن علی
 از حسین بن علی بن حسین و بعد از علی بن محمد بن علی و بعد از محمد بن جعفر بن
 محمد و بعد از جعفر بن موسی بن جعفر و بعد از موسی بن علی بن موسی
 و بعد از علی بن محمد بن علی و بعد از محمد بن علی بن محمد و بعد از علی بن حسین
 بن علی و بعد از حسن بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن حسین
 وقت است بامامت ایشان و ایشا امامت بکار می‌کنند و عاقلان بدان
 کردن آنکار و دیگران و امامت بایات و احادیث صریحه و واقع شدن
 است و بایامات ایشان حتی در کتبهای مخالفان و هر که قایل است
 بامامت ایشان بجهت پیروی شیطان و الاعتراض بجمعه ممتهم و
 فرض طاعتهم و بان الاثنی عشر امام الزمان و هو غایب لایدان
 یخرج و یظهر الحق و العدل و واجبت اقرار کردن باینکه ایشان را
 حرام نمیکند و حق واجب نمیکند و واجبت اطاعت ایشان را و قول
 کردند باینکه امام دوازدهم امام زمان است و امام مبینان است و البتة
 بر منتهی آید و ظاهر میکند حق را و عدالت را و بان الانبیاء و

۵

الاصل في فضل من الملائكة ويقر اعدائهم وبما يكسبهم من
 وامان افضل اندام ملائكة وبما يكسبهم من ايمان كافرن
 ويجمع احكام الشرعية الثابتة عنهم عليهم السلام وواجب
 اقرار کردن بتمام حکمهای شرعی که ثابت شده است از امامان
 بر ایشان سلام و بوجوب طلب العلم بالواجبات والمحرمات
 منهم و بمن يتقل عنهم و واجب اقرار کردن باینکه طلب
 علم بواجبات ومحرمات از حضرت امام معصومین و انکس
 نقل کنند از امام و واجب و بوجوب التوقف والاحتياط عند
 و واجب اقرار کردن باینکه توقف و احتياط واجب در
 که علم و یقین نباشد بحکم که امامان فرموده اند بما یجوز و الخ
 حکم و انه لا یجوز العلم بالای ولا الضميمة نفس الاحکام
 الشرعية و بدیهی که شایان اینست که جایز نیست عمل کردن بر این
 که آن در نفس احکام شرعی و لا الاجتهاد و لا بقول غیر المعصوم
 الذی لم یقره نص عنهم عليهم السلام و جایز نیست عمل کردن بر اجتهاد
 و نقل احکام و جایز نیست عمل کردن بقراین غیر معصوم آنها فی
 کبر

۶
 که نباشد در آن قول حدیث صریحی از امام معصومین علیهم السلام که
 عبارت است از تقلید بجهت دیگر که اجتهاد و تقلید هر دو طلب
 است از این جهت که مذهب شیعه از است جزم که ایشان بامام قایل نباشند
 اما حکم بامام قایل باشد باید که هیچ علی بفرموده امام نکند
 و بوجوب الصلوة و الزکوة و الحج و الصوم و الحج و مع اذن
 الامام و امر و الامر بالمعروف والنهي عن المنکر بقدر الکما
 و واجب اقرار کردن بواجب بودن نماز و زکوة و حج و زکوة
 و جزم کردن با کافران بنحوصت امام و فرموده او و فرمودن بر او
 منع کردن از حرام تا تواند و بیشتر طریقی و بوجوب الواجبات
 و تحريم المحرمات بالبلوغ والعقل و شرط کرده شده است در
 و اجب بودن و اجها و حرام کردن حرامها بر کسی بالغ و عاقل
 بودن آنکس و محبة النية في العبادات الواجبة و تشریف فی الندبة
 و واجب قصد کردن در عبادت و واجب و شرط قصد
 در عبادت و باید که سنت است نه واجب و محبة الاخلاص فیها و قصد
 طاعة الله او التقرب اليه و رضاء و الثواب و دفع العقاب

و واجب است اخلاص در نیت و خراستن فرمان برداری خدایا
 نزد یک شدت بجهت او یا رضای او یا زدی یا بر طرف کردن آن را و
لا يجوز قصد التريا والتعصه فيبطل وجايز نيت كسعي عبادت
كذلك باین قصد كه مردم ببینند یا بشنوند تا مریدین شوند پس اگر کسی
قصد کند یا طل میشود عبادت و این نیت قصد ما میكن من
العبادات والغرم عليها واخفاء العبادة المندوبه و
اظهارها واجب و بطل المجهود في العلم والعبادة و شرادان
 كه قصد کند مكلف هر چیزی را كه ممكن باشد از عبادت و یا عبادت
 در وقت عبادت را كه البته خیر اعم كود و بختراست پنهان کردن عبادت
 سنتی و ظاهر کردن عبادت واجب و صرف کردن طاعت و قد است
 وقت در طلب کردن علم و عبادت و یحرم العجب بالعمل و حقا
العباده او الذنب و حرام است بکبر و خرد پسندی بعمل خود حرام
است كوچك شمردن عبادت یا كناه و العباده بدون ولایه
الائمة عليهم السلام لا تقبل ولكن لا قضاء لها الا الزكوة
 و عبادت بیدستی امامان قبول نیت لکن قضا ندارد مگر زکوة

بج

یعنی کسی که امامان را بخوی که خدا فرموده هیچ عبادت او را
 ندارد اما اگر شیعه شود قضا عبادت های گذشته بر او واجب است
 غیر از زکوة که بار دیگر می باید بدین زیرا که آن حق شیعه است
 و التقیه واجبیه عند خرق الضمیر فی كل شیء الاما استثنای
 و تقیه واجب است در عمل و تقوی هرگاه بیم ضرر باشد از هر چیز مگر
 کفر است شناخته که گشتن آدم است و زخم زدن و تراب خوردن
 و سبائیا و ائمه و پیروان ایشان **كتاب الطهارة**
 فی المياه لا يجوز الطهارة بالماء النجس وهو ما تغییر بالنجاسة
 او وقتی فيه و كان لا كذا دون الكبر و هو الف و ما سائر
 بالعراق و اما كان كل من طوله و عرضه و عمقه ثلثة اشبار
 او كتاب در بیان سیال و وضو و غسل و تیمم است و بر طرف کردن
 کسافت و نجاست از جامه و بدن و غیر آنها فصل در احکام آبها
 جایز نیت طهارت بآب نجس و آب نجس آب است که یکدزد زکریا بوی
 مایه آن نجاست یا فسد نجاست در آن و امیناوه باشد و اگر نجس
 آن آب بکشد آن کس و مگر نجس را و دوستی بجل عواتقی است که صدوی

بج

و شستن من نم بر است بنا بر تحقیق شیخ ما سلمه الله تعالی آیت است که
طول و عرض و عمق آن که عبارت است از دانی و بقی و کوه آن هر یک از
اینها واجب و محجب الاجتناب الا ما بین اذ اوقع فی احدیها
بجاسة و اشبهه و لا یقضاء به و لا یغتسل بل یتیم و واجب است
و دری کردن از دو طرف آب وقتی که افتد رویی از آن و نجاستی
و مشتبه شود با دیگری پس وضو سازد بآن و غسل نکند بلکه یتیم
کند زیرا که آب مشتبه بنجس حکم نجس دارد و لا یجوز استعمال الماء البتة
اذا اقلع بالنجاسة و الا جان و جایز نیست بکار بردن آب نجاست
که متغیر شود بجماسة تا وقتی که بر طرف شود تغییر آن بینج و اگر
تغییر نشود بجماسته جایز است استعمال آن در تنج اما کثرت آن
که در احادیث واقع شده است و وقتی که متغیر نشود در این باب
بسته حدیث است که در سیار الشیعه مذکور است و صریح است و
حدیث است که احتمال نجاسته از او موافقتیه است و بجمال
مع التغییر الی این قول و یجب مع عدمه و واجب است کشیدن
آب جاه با ستغییر شدن تا وقتی که بر طرف شود تغییر و نسبت کشیدن
آب

عدو
جنب
طی
دین
نزد
بینه
بل کر
نجات
بولد
سایه
کد

آب که متغیر نشود آب جاه بجماسته و لا یجوز الوضوء و لا الغسل
الماء من لبن و غیره و جایز نیست وضو خنق و غسل کردن بغیر آب شل
شیر و غیر آن و لا بالماء المضاف یا سلبه الا طلق و نیز جایز نیست
بآبی که آمیخته باشد بچیزی که بر طرف نشود کذا آن چیز از آب طلق و یا
یعنی آن آب را بعد از آن آب مطلق کنونی بکند یا قلدی ضم کند و لا یجوز
اکل المایعات و لا شربها اختیارا اذ اوقعت فیها نجاسة و ان
کثرت و جایز نیست خوردن چیزهای روان و آشامیدن در حال
اختیار هرگاه افتد در آنها نجاستی و اگر چه بسیار باشد آن چیزها
یعنی بقدر که در پیشتر و لا استعمال سواد الکلب الحقیق و الکافور
الا ما یبلغ الکد و جایز نیست استعمال سیر مانند خوک و کافور و مشک و کنک
الجه فکله را نباید و لا استعمال ماء المعسوب و جایز نیست استعمال
آب غصبره شد **فصل** فی الوضوء و لا یتقضه الا الیقین
بجصول الحدث لا الظن و لا الشک فصلیت در احکام وضو
شکند وضو را مگر یقین بجاصل شدن حدث و نمی شکند وضو را ظن
و نه شک و التواضع ببول و الخایط و الیخ و الملق و الحجابة النعم

الغالب على التمتع والحيض والاستحاضه والنفاس وتيقن المني
 والشك في الطهارة وتكسدها وضو بریدن آمدن بول و غلط
 و باد و متان موضع مقدار و جماع کردن در قبل و غلطی است
 خود بر کوش و حیض و استحاضه و نفاس و یقین داشتن و شک
 کردن و شک داشتن در طهارت کردن باین شرط که این شک در
 نفوذ تا وقت نماز اگر یقین حاصل شود بظهارت بعد از آن شک
 طهارت دیگر در آن نیست بلکه همان کافیت و یحیی الخلق
 تن الغيرة عن الناظر المحترم و واجب در بیت الحلقه
 قبل و در آن نگاه کنند که حرام باشد نگاه کردن او بوی آن
 عورت یعنی مثل زن و شوهر نباشد و یحیی النظر الى عورة
 المسلم غیر المحلل و حرام است نگاه کردن بجانب عورت مسلمانی
 که حلال نیست نگاه کردن یا جماع کردن او و استقبال قبله و
 استیاء با و حرام است در وقت بول و غایب کردن بوقت
 کردن و نیست بقیه کردن بر مرد و زن و یحیی الاستحاضه و زالة
 النجاسة للصلوة و نحوها و واجب پاک کردن منجس بول و

منجس

منجس غایب یا بیا بغیر آب و دو مکرون نجاست بر ای نماز و نماز
 که خوف و اجبت الاما عفی عنه و یأتی و التوفیق من اللول لذلك
 مکونجاستی که بخشد شده است از آن و خواهد آمد و واجب دوری
 کردن از بول بر ای نماز و مانند آن و تحريم الاستحاضه بالخبر و التی
 الحیثیه و حرام پاک کردن عورت بآن و خاک کردن بول و یحیی
 الاستحاضه من البول یقدر علی ما علی الحشفه من الماء او ان ید
 لا یغیر و لا یغیر من غایب غیر المتعدی بل تجزئ الاجازة
 و لخرق و لکن سف و نحوها و واجب استخا کردن از بول بر
 برابر تری که بر آن است از آن یا زیاد تر از دو برابر آب بغیر آب
 و لانه نیست آب و استخا از غایبی که نگذاشته است ان تعد بکثیر
 سنگها و کلونجاستی خشد و لغتها و یغیر و مانند اینها و الواجب
 ظاهر المنجس و در باطنه و واجب شستن ظاهر منجس در باطن
 منجس زیرا که باطن پاکست و یحیی الوضوء للصلوة و نحوها و
 الواجب و واجب وضو بر ای نماز و مانند آن مثل طواف و
 و بالذکر و العهد الیمین و کذا الغسل و التیم و واجب میشود

وضوء کردن و وضوء کردن و وضوء کردن و وضوء کردن و وضوء کردن
بشرط اوقافهم الذخیر فی الصلوات
 یعنی طهارت و الوضوء و حرام است اخل شدن در نماز و طهارت
 و اگر چه نجس باشد و بطل مع عدم اعدا و سهوا و اکل و
 نماز خواند و خور و بفراموشی اما اگر دانسته کند که کار
 میشود و اگر ندانسته کند که کار میشود اگر چه فعلا لازم است
 و چه در وقت و بجز قبل از تسبیح و یا پیش از طهارت
 نزد اخل شدن وقت نماز و اگر چه در جایز است پیش از اخل
 وقت نماز بگذشتن و الواجب الوضوء التیة فی اوله و قبل
 الوجه و الیدین و مسح الرأس و ظاهر القصدین الی اصل الشا
 و الابتداء با علی الوجه و الیدین و مسح بقیة البدن
 بآدم جلد و مسح الرأس علی مقدمه علی البشرة او علی الشعر
 لا علی خیل اختیارا و استبعاد الوجه و الیدین و مسح
 و مسح القصدین و تحلیل ما یمنع وصول الماء کالغشاء لا
 التعویذ و لیس بوضوئیت در اول وضو و شستن وضو و طهارت

بشرط اوقافهم

وضوء
 وضوء
 وضوء

دست و پایدن بر هر دو پشت و پا تا ته ساق و پا تا ته ساق و پا تا ته ساق
 و وضوء بکفها و مسح کتفین باقی ماندن تری وضوء با کف از این
 بکرم و مسح کتفین سر پیش سر و پیش سر و پیش سر و پیش سر و پیش سر
 بر هر باشد و مانع باشد از مسح سر و وقت اختیار و واجب است قرا
 گرفتن وضوء و ستماء در شستن نه در مسح سر و وضوء و یا مسح یا
 و حرکت دادن چیزی که منع میکند از رسیدن آب بپوشش مثل اکثر
 یا مسح بر هر دو دست و الا یجوز غسل الرجلین و لا مسح الخفین
 و جایز نیست شستن با مسح و مسح بر وضوء و بجزی الخفین
 الواحد و یحرم التثلیت الا للثقیة و یجوز الترتیب و الموالاة
 و یجوز یکتب آیه وضوء حرام است سه شستن مکرر بترتیب
 واجب است بجا آوردن افعال وضوء بترتیب و بفاصله و بطل مع التما
 السابق بسبب التما حتی قبل الاتمام و باطل میشود وضوء بترتیب
 عضوئی که پیشتر شسته بسبب اتمام افعال وضوء و وضوء
 اتمام کردن وضوء بترتیب الا فی مسح القصدین فیوض
 مسحها معا و واجب است ترتیب یعنی مجاز آوردن هر فعلی از افعال

داد رجای خرد باین روش که ابتدا کند پشت رو بعد از آن بدست
 راست بعد از آن بدست چپ بعد از آن مسح سر بعد از آن مسح پاها با هم
 و الاعادة علی ما یصلح بعد از خالفه عمدا او نیامان او نکند
 قبل الحقیق و واجب است بر کس اینک افعال وضو بخوبی که حاصل
 شود قریباً آن نحوه اگر مخالفت کرده باشد ترتیب را دانسته یا ندانسته
 و یا در شر آب پیش از خشک شدن روی و دستها و پاها بعد از آن روی
 وضو و غیره اختیار و لذا غسل و التیم و جایز نیست آنکه کسی
 بفرماید که اول وضو با غسل یا تیم دهد و بعد از آن اختیار اما در حق
 آیه یکری بر دست وضو ماندن نیست وضو ماندن مکرر نیست
 آب بر نزن و پاها را غسل بکند مسح و لا العکس و جایز نیست
 شستن جای مسح کشیدن آن واجب است و هم چنین جایز نیست مسح
 کشیدن جای شستن آن واجب است و پاها را مسح و مسح بعضی
 طهاره و جایز نیست رسانیدن بدن بقطر آبی و وضو و غسل و
 تیم و مسح عضو اقبیه و یا بعد و کوهی ترک کند وضو یا
 از اعضای وضو جدا آورد آنرا و یا بعد از آن بر تن بپوشد یا چیزی

اگر در آن
 با ما

با الماء النجس و بطل الوضوء و حرام است وضو با شستن آب نجس
 و باطل میشود وضو اگر بپاشد آب نجس وضو و وضو دیگر باید شستن
 آب پاک بعد از آن پاک کردن از اعضای وضو و پاها را با الماء المصفی
 و کذا الغسل و جایز نیست وضو با بغضی و هم چنین غسل دست
 و باطل بود آن شخصیت اما اگر پیش از وضو و غسل ندانسته
 باشد و بعد از آن ندانند غسل در دست **فصل تسبیح التوراة**
 عند کل وضو و کل صلوة و دخول الحرام بید دست است و هر کس
 کرد آن نزد هر وضو و هر نمازی و داخل شدن حرام باشد و بپوشد
 النظر لا یحرم المؤمن و لا الکافر و حرام است نگاه کردن بچهره
 زکافره و یحرم حلقه البیضاء و حرام است تراشیدن ریش مردان
 و لا یبغی ترک التوراة اکثر من عشرين یوماً للمجهول و لا ترک العا
 اکثر من اربعین یوماً للمجهول و عشرين للمروة و لا یبغی ترک
 کردن توراة بیشتر از بیست روز و ترک کردن موهی در شش ماه
 بیشتر از چهل روز و ترک موهی در بیست روز و ترک بکلام هر چند
 حرام است و پاها را تتبع زلات المؤمن و معاينه و جایز نیست شخص

کردن و از بغل غشما و عیبهای بی زینت و بی نقی الشیفة و التوا
و الخضا بعد الاكتمال و ملو الی الی الی و التوا و التوا و التوا
و الطیب و الادهان و الاخذ من الشارب و التوا و التوا و التوا
و غیره است باینکه کردن چنانچه در وقت و در وقت و در وقت
و در وقت کردن بر روی هر وقت و در وقت و در وقت
مره و شانه کردن و از آن کردن و در وقت و در وقت و در وقت
از غار و در وقت و از دیش آید و در وقت و در وقت و در وقت
فی الجنابة یجب الغسل علی الرجل والمرأه بالجماع فی القبلة حتی یغیب
الشهوة أو لا فصلیت در جنب شدن و بجنبه غسل بر وقت
جماع کردن در وقت پیش از آنکه آب شود و در وقت و در وقت
منی ظاهر شود یا نشود و با توالی منی یقیظه او و با جماع او
و واجب میشود غسل بر بدن آمدن منی از فرج و در بدن یا در
خواب جماع کردن یا غیر جماع کردن فان اشیته اعتبر الله
و حق البدن بیکر اشیته شود و در وقت و در وقت و در وقت
کنند اگر بر بدن آمدن است و در وقت و در وقت و در وقت

از دل

منی نر

و یکنی فی المرضی الشهوة و یسرت و یبما و یخراش جماع یعفی مکرراً
از بیمارانی که مشتهه بیدار آید و خراش جماع دارد منی و در وقت
المق علی بدن او و بعد از آنکه منی در بدن و در وقت و در وقت
منی بر بدن خود یا بر جامه کند و در وقت و در وقت و در وقت
غسل الجنابة للصلوة و نحوها و واجب است غسل جنابت برای نماز
و مانند نماز و لا یجوز مرود الجنب فی المسجد الحرام و لا مسجد النبی
صلی الله علیه و آله و جاز نیست راه رفتن بر بدن و غسل و مسجد مکه و مسجد
نقیه و در مدینه است و لا یبشی فی بقیة المساجد و لا یضع شیئ
فیها و لا یسخط المصحف و لا قراءة العرایم الا بدع و جاز نیست
در یک کردن جنبه و غیر مسجد مکه و مدینه و کذا شئ غیر مسجد
مسجد و در مایند بدن بخط قرآن و خواندن جهان و در کدر آن
مسجد واجب است بر خواندن و شنیدن و آن آیه تا نزل است و تم نزل
و در آنم و اقرء باسم ربک است و بجنبه فی الشیة فی الک و غسل الراس
و الرقبة ثم البدن و الا حط تعظیم جانب الا یز و ایصال الماء
الی جمیع ظاهرا و باطن و اصولا و اشرف و تحلیلاً ما یمنع من وصول

سود
از حوال

الماء الى البدن كالخام وان شمر واجبت ودر غسل قصد غسل کردن
 در وقت شروع در غسل و شستن سر کردن و بعد از آن بدین و
 احتیاط است اول شستن جات راست و واجبست و باید که آن
 بیده ظاهر بدین و بخیلای و حرکت انداختن که مانع شود از
 رسیدن آب بدین مثل انگشت و مو و بخیلای و آب و الا عاده
 مع المخالفة و واجبست شستن سر پیش از بدین و اگر بدین را
 از سر شروع واجبست که بعد دیگر بدین را بعد از شستن سر
 بحسب عاده که لو احدث فی انشائه ولو جازما الاضطرر
 و واجبست از سر غسل کردن اگر حدیث کند و میلان غسل
 اگر چه این حدیث موجب و متوکل و فاقا از غسل را تمامه
 واحد اخرا و مخطا اگر چه در وقت و در وقت
 فروفتگی یا در وقت و در این غسل و ترتیب و لا یجوز
 فی الترتیب و واجبست تا بعد در غسل و ترتیب و واجبست
 تا بعد در غسل و ترتیب یا از معوقه فاصل و میان اعضا
 مثل سر و اندام و من نفو علی الجنابة أو لم یعلم بها حق

صام

و صام فعلیه اعادتها و کسی که فراموش کند غسل جنابت را یا آنکه
 باشد جنابت را تا نماز کرده و در وقت داشته پس واجبست بر او که آن
 سر نماز و در وقت جنابت را اعاده کند و بخیلای مسح علی
 الجباين و نحوها مع تعذر الغسل فی الموضع و الغسل بلسان
 دست تر باشد بر شکست بیتما و مانند آنها یا ممکن نبودن شستن
 و در وضو و غسل و شستن و اجنبیت و بخیلای غسل واحد عن
 الاسباب المتعدده و عن الموضع و کافیت یک غسل بر این چند
 چیز و از وضو نیز یعنی هرگاه مردی جنب شد و وضو میت کند
 و اراده غسل احرام و عرفه و جمعه و قیوم و زیارت و استخار و غیر
 دارد و یا از حیض و نفاس یا استحاضه کثیره داشته باشد
 یک غسل میکند و چند شستن باشد مثل غسل جمعه نماز میت و آنکه
 کرد بهمان غسل شستن و غسل یک در وضو و در کفایت نیز پیش
 از غسل و بعد از غسل بلکه وضو بعد از غسل احرام است و بدعت
 و در جنابت پیش از غسل احرام است وضو احتق و مذبحها لغیر
 است و در این باب و از حدیث است که در کتاب مسائل ایشان

۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵

فصل في الحيض الحيض هو خروج الدم من الرحم بغير عرق من دم العنبر يكونه
 مستنقعا في القطنة فتترك الصلوة ان فصلت به بيان
 احكام حيض واجب ينشود غسل الحيض وشناخيشه من ارجل
 بكارتيه من خون فرو رفت و نقطه بيل که فرو رفت بايد
 و رقيه ترک نکند تا زاندا فان كان مطوقا فهو دم العنبر
 تصلي ولا غسل عليها بيل که باشد خون طوقه و رقيه
 بيل آن خون بكارتيه نه حيض تا آنکه نکند و غسل بر او نيت
 الا ان يكون جنباً مکرايکه آن دن جنب باشد و دم الحيض
 حار و سحر له دفع و حرارت و دم الاستحاضه اصفر باره
 و خون حيض گرم و بياض آنرا تندي و سوزش است و خون
 استحاضه ندد و سرد است و قاع المرأة بالقيح و عمل میکند
 نذ استحاضه بکاردن حيض از استحاضه بياهي رنده و کوي
 و رمي و تندي و سوزش بيل که خون گرم و بياض و تنديست
 است و کوفه و سوزش استحاضه است و عمل استحاضه کند و نما
 کند الا ان العادة المستقرة با ستواء شهره في فصاعداً و

منه

فصل
 در ماه

منه فان الصنعة والكثرة في العادة حيض و نه غيرهما طهر
 مکرايکه بديهي که عادي که قرار گرفته بيل بيل بود و دوماه يا بيشت
 و در يافت خون حيض محکماست از تين بکرم و سردی و زردی
 البته زردی و نيزه که در روزهای عادت حيض حيض است
 بيل از اين راه عادت قریب است از تين و ترجع ذات العادة اليها
 مع استمرار الدم و تجاوز العنبر و الا فالعنبر حيض و رجوع
 میکند صاحب عادت سوي عادت خود يا مستمره خون و کندن
 از ده روز تين هم که زن در عادت خود خون بييد و بعد از
 عادت هم از ده روز بگذرد و روزهای عادت حيض است و باقی
 استحاضه و اگر از ده روز بگذرد بيل ده روز حيض نه عادت
 تنها و ترجع المستنده و المضطربة الى التين مع تجاوز العنبر
 و زنی که اول بار خون دید یا چند بار دید مختلف یا متغیر بود
 و عادت در قرايش کرده و خون از ده روز گذشته رجوع میکند
 بقیه کردن و جدا نمي زن خون حيض از استحاضه باين طريقي
 که هر چه بصفت حيض باشد حيض اند و هر چه بصفت استحاضه باشد

بقاء سال بعد از نشت سال اگر قریشیه و بطنیه باشد آن خرمی حیض
 نیت و قریشیه نیست که بدش از قبیل قریش باشد که قبیل اجداد
 حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام بود پس ادا آنست و خلد
 و بطنیه استخصاص است و خارج حال الطلق قبل الوضع فلیحیی
 و انفا سرخوی که بیرون می آید در وقت در زایدین پیش از
 زایدین پس نیت آن خون حیض و نفاس و محرم سقی المراءه و
 اذا انقطع حیضها مع احتمال الحمل و حرام است خدا نیت زن
 و دایه هرگاه بر طرف شود حیض و احتمال حمل هم باشد و
 محرم علی الحائض دخول المجدین و البتة فی بانی المساجد
 وضع شوی فیها و قرأة الغرام و مشرط المصطفی و الصلوة
 و الصوم و الخواف و حرام است بر حائضه اخرا شدن مسجد
 مکه و مدینه و زک کردن در بانی سجدها و گذاشتن چیزی در
 سجدها و خواندن سوره های غزیه و سائیدن بدف خط قرآن
 و نماز کردن و مدفن داشتن و طواف کردن و غیره و نیت
 جماع و تقوی الصوم و دون الصلوة و تقوی صلو طهرت

۱۰۱

فاول وقتها بقدرها اونی آخر بقدرها او قدر الحائض و
 منها و قضا میکند و نماز ادا و قضا میکند تا نیت که پاکیزه
 در اول وقت آن نماز بقدر آن نماز و بعد از آن حیض در میان باشد
 از حیض و آخر وقت آن نماز بقدر نماز بقدر طهارت و دیگر گفتن
 آن نماز و ترک کردن آن نماز با وجود شرع و لا یصح اعتکافها و لا
 طلاقها الا ما استثنی و باقی در دست نیت اعتکاف حائض و طلاق
 حائض مکرر استثنی شد و خواهد آمد **فصل فی الاستحاضة**
 و قدر بعض حکما و بجهل نیت که الصلوة ایام حیضها تم آن
 نیت الدم الکدر و سال وجب علیها غسل المظهر و غسل
 للفتایین و بتجسس بدینما و غسل المصعب این فصل است در بیان
 سایل استحاضه که عبارت است از اینها و یکی که بعضی از نماز میلان
 که بیرون حیض خرمی دیگر هم می بینند و تحقیق کنند بعضی از
 حکما ای استحاضه حیض واجب است اینکه ترک کند نماز را در وقت
 حیض خود و بعد از آن بنشیند که بر او اگر سواد که حرمی بنشیند
 روان شد واجب است بر او یک غسل برای ظهر و عصر و یک غسل برای شام

و فتق جمع میکند چنان در نماز و کفیل برای نماز صبح و این قسم
 را استحاضه کثیر میگویند و آن قبیله غسل فصلی للمصباح و
 للباقی و الا فیه و اگر بخواهد کند خون بقیه را و در وقت نشستن
 بر سر برای صبح و وضو برای نماز و این قسم را استحاضه
 متوسطه میگویند و اگر بخواهد نکند بقیه را بر وضو برای نماز
 و این قسم را استحاضه قلیله میگویند و بدانکه آنچه شیخ سلمه از
 اندیشمندان است بیان علماء امامیه اما برای استحاضه متوسطه غسل
 صبح نمیدانیم و ای حدیث متاعه و آن این است قال قال السخا
اذا قتل الدم الکرم اغتسلت لكل صلوین و للمجر غل و
ان لم یجر الدم الکرم فغسلها الغسل کل یوم مره و الوضو لکل
صلوة و ان اردت جها ان یاتھا فغسل الغسل تغسل هذا
ان کان و ما غیضا و ان کان صفره فغسلها بالوضو و کل
 این حدیث دیگر روایت کرده است از ابوالعباس علی بن ابی حمزه
 غسل جنابت و غسل حیض و غسلهای استحاضه کثیر و غسل نماز
 متوسطه و غسل نفاس و غسل میت لیکن در این حدیث هر

نیست تخصیص غسل بصبح و هم چنین حدیثهای دیگر دلالتی دارند
 بر غسل متوسطه و تصریح و اشکال دیگر اینکه ظاهر این دو حدیث
 در وضو برای نماز است نه برای باقی و لایحرم و طیمها الا فی ایام
 حیضها و علیها ان تحتشی و تحتط و اذا اغتسلت صلت و لا
 یجب غسل آخر حق بنفذ الدم فقید الغسل و الکرم و لا
 یحرم علیها ما یحرم علی الحائض و حرام نیست جماع کردن جنابت
 بر شوهر و مکروه و وضو حیض و در وضو است آنکه بر کف و بر سر
 بنشیند و محافظت کند خود را از بیرون آمدن خون و بر سر
 کردن آن بسیار و سایر اعضا و وقتی که غسل میکند نماز نمی
 تواند کرد و واجب نیست بر او غسل بکرنا و قوی که بیرون آید چون
 از فرج بیرون آید و میکند غسل را و بعد بنشیند یا بر تفسیل
 سابق نظر این بعضی که آیا استحاضه کثیر یا متوسطه یا قلیله
 دارد و بعد از آن تحقیق میکند حکم آنرا چنانچه قبل از این حدیث
 بعمل خواهد آورد و حرام نیست بر مستحاضه چیزی که حرام است
 حائض مثل نماز و روزه فصل فی النفاس و یحیی علیها

الغل اذا دلت الدم ثم انقطع او وقت خثرة فانها الكثر ولا
 حذلا له اين فضليت ذلكاام تناس وواجب غسل برقي
 كذايد اكرتيد خون با بعد از زياردين و قی که بر طرف شود خون
 یا بکند ده روز بعد از دیدن خون زیرا که این ده روز اکثر نما
 است و نیست حدی بر لای اقل تناس بلکه یک لحظه و یک روز و ده
 هم می باشد و ترجیح الی عادتها او عاده نسائها فی الخیض و
 النفاس یعنی ده روز از تناس و انسق و ترک کردن غسل و نجاست
 در آن ده روز هرگاه خون منقطع نشود پیش از ده روز بعد
 از اتمام شدن ده روز هم حکم زنیست که صاحب عادت باشد بلکه
 مبتدیه یا مضطرب باشد و زفافم نداشته باشد یا صاحب عادت
 نباشد زنفای او اما نفی که عادت داشته باشد و حیض نفای
 پیش از زایدین پس آن زنی بر میگرد و بسوی عادت خود و اگر
 عادت نداشته اما زنفای صاحب ار و بی میگرد و بسوی
 عادت ایشان و بعد عادت خود یا عادت زنفای خود که حیض
 یا و تناس از ده تناس اند و ممکن است که مراد این باشد که اگر

زنیست
 میگرد
 میگرد

نیست غل تا ده روز بر صاحب عادت هم زیرا که استبرأ تا ده روز
 جایز است هرگاه بر طرف نشود خون اما اگر از ده روز گذشت
 صاحب عادت بعد از وقت عادت تا ده روز هر چه عبادت ترک کند
 از نماز و روزه و قضا کند و غیره و بعد از ده روز عبادت خواهد کرد
 و قضای بر او نیست زیرا که تمام ده روز نیست یا و تناس نه
 احتیاض و ما زاد عتقا و عز العترة استحضاضه و خوفی که
 زیاده باشند از عادت و صاحب عادت خود یا زنفای خود و یا
 ده روز در غیر صاحب عادت آن خون زیاد استحضاضه است و ما
 ترا قبل الولادة حال الطلق لیستی بنفاس بر نجس و الطلق
 و خون که می بیند زنی پیش از زایدین در وقت درم زایدین
 نیست آن خون تناس بلکه واجب است یا آن خون نماز و محرم
 علیها ما یحرم علی الحائض و حرام است بر او هر چه حرام است
 بر حائض و نجس و نجس علیها قضاء الصوم و ذر الصلوة و ذر
 بر نفا قضا و روزه نه نماز **فصل فی احکام الاموات** نجس
 توجیه المحتضر الی القبلة بان یجول وجهه و بالطن قد یلهیها

ایها فضل ت در احکام مردم واجبست کردن ایدت روی بپادشاه وقت
 مردن بوی قبله باین روش که گویا اندر شود روی او کفیا با روی
 بجای قبله و مداوای المیض مع الخوف بترکها و خدش مع خور
 ایها واجبست و اگر زن بیمار با بیم مردن و انباشتن بیماری
 که ضرر باشد و اذامات کامل دو فائده او بالعکس و جلیح
 فان ما معا حرم و قوی که بپیر و بچه در شکم و مادر تر زنده
 باشد و مادر بپیر و بچه در شکم زنده باشد واجبست بیرون
 آوردن بچه و اگر بپیر و بچه در شکم است بیرون آوردن بچه
 مرد و زدن کنند و حرم تعجیل تعجیل میت مع اشتباه الت
 الی ان یقنن و حرام است زدن دق کردن متا کمر و ن حلق
 نباشد تا ثابت شود مردن و ~~و کما للمصلح~~
 است گذاشتن کسی که او را قتل نموده باشند بجهنمیت
 آن سه دوزخ غسل میت واجب غسلة بماء التدریج غسلة
 بماء الکافی ثم غسلة بماء قراح و ستر عورت و الابدان بالاراض
 الجائز الا ان تم الجائز لا یسر و غسل و اذن میت واجبست علی

و اگر زن بیمار با بیم مردن و انباشتن بیماری
 که ضرر باشد و اذامات کامل دو فائده او بالعکس و جلیح
 فان ما معا حرم و قوی که بپیر و بچه در شکم و مادر تر زنده
 باشد و مادر بپیر و بچه در شکم زنده باشد واجبست بیرون
 آوردن بچه و اگر بپیر و بچه در شکم است بیرون آوردن بچه
 مرد و زدن کنند و حرم تعجیل تعجیل میت مع اشتباه الت
 الی ان یقنن و حرام است زدن دق کردن متا کمر و ن حلق
 نباشد تا ثابت شود مردن و ~~و کما للمصلح~~

باب

بآیه سده بعد از آن علی آیه کافیه بعد از آن علی آیه جلیح و حقیقت
 پوشیدن عورت میت واجبست و ابتدا کردن نشستن سر بعد از آن جانب راست
 بعد از آن جانب چپ و هر غسل و بجهت غسل من مات فی الماء
 اخرج و واجبست نشستن کسی که مرده است در آب قفق که بپیر
 آورده شود و بحرم ازاله شیء من تعالیات و خف و حرام
 است گرفتن چیزی از موی میت یا ناخن او بلکه نشستن دق کردن
 هر چه از موی ناخن گرفته باشد و زدن که خود بخود بر سرش بایکاه
 داشتن بر مردم و یا او در قبر گذاشتن آنچه از موی ناخن خود
 نموده باشد و اگر بفیکد از میت چیزی در کفنش گذاردن و انقطاع
 اذا تم له اربعة اشهر و جلیح غسل و ان تم له ستة اشهر
 تحکم حکم غیره من الاموات و نیم ماهه و قوی که تمام شود برای
 او چهار ماه واجبست غسل دادن و اگر تمام شود برای او شش ماه
 بجهنم او حکم مردها است که بقیشت از شش ماهه باشند و الحرام
 اذامات فحش غیر الا ان لا یجوز ان یقرب کا فواطیبا
 کسی که احرام بسته باشد و قوی که بپیر و بچه در شکم و مادر تر زنده

در حکمای میست مکرر که خود و بوی خوش که جایز نیست نزد یکدیگر
 بدانکه احادیثی که در وسایل الشیعه در این باب مذکور است بعضی
 دلالت میکند بر اینکه بوی خوش نمی باید نزد یکدیگر و بعضی دلالت
 میکند بر اینکه بوی خوش او را خطی باید کرد اما کافر و منافق
 در آنها پس نمی نزدیک کردن کافر مطلقا مشکل است زیرا که غسل
 را هم شامل است پس می باید یا تخصیص داد کافر و یا خطی یا تقیم
 کرد طیب یا کافر و غیر آن و نیز یک کفر در اید اهل کفرند آب
 و غیر آن لیکن در این صورت آیا غسل کافر مطلقا مستحب یا کافر
 به غسل محل نام است و لا یجب تغسل التمهید از امامت فی المعرفه
 لا کفینه بل یفترق فی ثواب بریده وینزع عنه القرو و یغسل
 اعضاءه و اقلنسوه و المنطقه و السراویل الا ان یكون
 اصابه دم و واجبیت غسل دادن شهید و قوی که میبرد در
 جنگ که معصوم علیه السلام یا نابالغ و غافل کفر کند و بلکه
 کفر می شود در جامهای خود یا خون خود و کند می شود از او
 برستین و بوزه و تسلیل و عرق جبین و کمر و دوزخ را میگرداند

رسیده

فهرست

رسیده باشد یا نها خوفی که با او دفن میکنند هر خوفی رسیده است از
 او میکنند و لا یجوز تغسل الکافر و الا صبغ باین غسل است
 کافر فاصبه از اهل بیت باشد یا عداوت با شیعه داشته باشد
 بی نتیجه بودن ایشان و ظاهر کند و لا یجوز ان یغسل الرجل الا
 رجل او و وجهه او ذات محرم و کذا المرأة و جایز نیست اینکه
 بنویسد را مگر مردی یا زن خود یا زنی که حرام باشد یا و غیر آن
 او از خویشان مثل خواهر و برادر زاده و مادر و خواهر زاده و
 و دختر زاده و پسر زاده و عمه و خاله و همچنین حکم زن هم که شوهر
 او را مکرر یا شوهر یا یکی از اینها و لا یغسل الميت الا اولی
 الناس بر او من یأمر و نمی شود مرد را مگر بجهتین مرد باشد
 باو یا کسی که فرماید آن ولی و در اینست نیز اگر این خواست
 و واجب است بر او و بجهت کفینه فی ثلثه اولاد یا قیین و ققیص
 و واجب است کفن کردن میت در جامه و سراسری و یک پیراهن
 بدانکه کفن کردن در لنگ و یک سراسری و پیراهن میان مجتهدین
 و تقلیدین مشهور است لیکن در احادیثی که ضبط رسید غیر از کفن

بلکه مذکور است آنچه مذکور است و اما سراجی با کافر
 و واجب است مالدن کافر بر شانی و کفر است و سراجی
 شت با و لا یجوز ان یکن فی حوض و لا یجوز وجایز نیست
 کفر کرده شریعت را بر زمین محض و نه بجز و بجز ایضا
 الکن من اصل المال و کفر المرء واجب علی ذیها و واجب است
 بیرون کردن قیمة کفر از اصل مال است نه از ثلث آن و کفر
 واجب بر شهرونی از مال ذی و محال التلوی علی المیت المسلم
 و القل منہ الذی له ست سنین فصاعدا و محال غیر است
 تشهد الشهادتین بعد الاصل و یصلی علی المیت و لا یصلی
 و یدعو المومنین بعد انشاء و المیت بعد الزیور و یدعوا
 یغیر و یجوز فی صلوة جنازة الفانار مع و یدعوا علی ذیها
 و یحیان یقول رأس المیت الحی من الامام و واجب است زمان بیت
 سلمان و یطعن سلمان کشتن سالار ایشان باشد و انما یجوز
 یکبار است شهادتین را میگوید بعد از یکبار اول و صلوة میفرستد
 بر خود آل بی بعد از یکبار دوم و دعا میکند برای دشمنان بعد از
 یکبار

یکبار دوم و دعا میکند برای بیت بعد از یکبار چهارم و دعا میکند
 و اندوختن آن آورده و بعد از آن یکبار پنجم که بان تمام میشود و پس
 است و زمان جنازه مخالف چهار یکبار پنجمی که از بیت و واجب است
 بودن سریت بیودست است سلام دو وقت نماز و لا یجوز فیها الطهارة
 و لا القراءه و لا الركوع و لا السجود و لا التسليم و لا یجوز شستن
 نماز بیت وضو و غسل و یتیم اما بجز است و جایز نیست قرائه و رکوع
 سجود و سلام دادن در این نماز بلکه بدست است و لا یجوز ان یؤتم
 عز یصلی علیها الا اولی السرا بها او زایما و جایز نیست کیش
 نماز خود در نماز جنازه کسی غیر از علی بیت یا کسی که او دست
 دهد و بفرماید و لا یتیمانی کن یا اذ میان مردم شهادت
 است هرگاه جنازه را دیدند که حال اینها را میشود و نماز میکند
 پیش از آنکه از وی خضت بگیرد یا بگوید یکی که توانا و کفر من نیست و
 و میگوید که همین که ای او و در این خضت نماز است و این بر وقت غلط
 است بلکه وی می باید یکی که میگوید نماز کن که با باشد که بگوید یا
 یکی دیگر بگوید یا بد بلکه که میشود که بگوید یکی که است و او را که نماز

کند این مردی خست آمد است و نه از کوه و در اصفی خست
 بر عتبات نیر که در حدیث است که ایستاد است حتی اگر از بعضی
 احادیث اصحاب عصمت سلام الله علیهم بعیر استفادی شود که هرگاه
 اما می معصوم حاضر خود بخواند و در جنازه باید که رخصت بود
 معصوم را که نماز کند بخواند و اگر در رخصت بود این معصوم
 را که معصوم بر رخصت قبل پشیمان خود در غایت از جنازه آن
 عالم است و غصب کرده است حق و جنازه را که نماز کرده و پشیمان
 جنازه بر رخصت و این بدعت بسیار شوم است تا آنکه بعضی
 که رخصت و رکا را است جای آنکه واجب دانند و اندک و اندک
 اولی من کل احد و بچند کتب بعد از تکفین قبل الدفن و غیره
 بهتر است از هر کس بر این مان برون و واجب است بوجوه نماز جنازه
 بعد از تکفین کردن و پیش از دفن کردن و بجهت التعلق علی کل
 میت مسلم او را و واجب است نماز جنازه بر هر مرد مسلمانی
کسی که در حکم مسلمانی باشد یا غلام یا کنیز یا بالغ یا
 ایشان اگر مسلمانی نیستند اما در حکم مسلمانیند و بجهت التعلق

و واجب است در قبر کردن میت بعد از نماز و محرم دفن الکافر الا ان
 الحامل من مسلم فان استشه و بجهت فن کیش الذکر و حرام است
 کردن کافر مگر که تخان بود یا نصاری باشد و از مسلمانی عیبه
 حکم داشته باشد و این صورت در فن کردن آن زن حرام نخواهد
 بود پس اگر ندانند که میت مسلمانی است یا کافر واجب است دفن کردن
 میتی که در آن کوچه باشد و بجهت وضع من ماته فی البری عمل
 البری خایسته و یو کاه را نه و تنقله و اساله فی الماء و غیره
 است دفن کردن کسی که بیرون در راه و تواند بکنان آمد که یکبار در
 خمی و سرختم را بستن یا استکین کردن و انداختن آن در آب
 محرم نبش القبور و الحنایه علی الميت المسلم بجمع و غیره
 و حرام است تسکا فن قرق خواه برای آنکه میت دیگر در آن قبر گذاشت
 و خواه برای آنکه میت دیگر را آن قبر بجای دیگر ببرد و خواه غلظت
 و هم چند هزار سال گذشته باشد از دفن او و نماده باشد از او
 زیرا که در حدیث است که هر که قبر برانگازد و مسلمانی نیست بر آن
 شد که میتی یا بعد از دفن بیرون می آید و بجای دیگری بریزد

از کسی مال بقدری شکافند و بیست دیگر را در آن بفرستند و بگویند
 این عمل در حق این حکم از کتب احادیث معتبره معتبره که بالغیر در میان
 ظاهر میشود و شیخ شکر الله علیہ السلام با آن تتبع و بدلیل جمع در آن
 منصوصات سبیل عمل آورده و مجموع آنها را در کتابه یا در کتاب
 آورده چیزی که دلالت کند بر مدعی ایشان و گویند بر آن
 گویند این حکم کرده احقالتی توان کرد که نفوذ پیدا میکند آن بعضی
 از میان رفقه و الحاله در میان باشد اما آن سندها و نشانها که
 ندره ایم میشود و جمعی که بر اولی و سندی و قسم جبرها را سند
 خود می بمانند بلکه قوی هم میدانند و حرام است نه کردن نیت
 یا عصبی از اعضای میت بریدن بلکه هر چه غرض که در نزدیکی
 حرام بود بعد از مرگ او حرام است نسبتاً و در بعضی جمیع اشیاء
فی قبح الی القبله بان یجعل علی جانب الایمن و وجهه الیها و انما
بالقضاء و لا یجوز فی الجرح و عدم القضا و ولیحتم که میت را در قبر
بقبله گذارند یا بر عصبی که او را بر جایت و استخوانها انداخته اند
قبله کنند و واجب است راضی شود بقضای خدا و جایز نیست بی مایه کردن

در حق

در حق

و راضی نبودن و بجهت جد و کفره علی و جمیع حق تقضی عند تمام
 و لا یجوز فی غیرها اکثر من ثلثه و واجب است بر زن آزاد ترک نکاح
 کردن از وقتی که شوهرش مرده باشد تا وقتی که تمام شود عدل او
 که چهار ماه و ده روز است هر چند دخول کرده باشد و هر چند
 باشد نفی یابد یا هر چه در حد حرام بوده و وضع حمل هم شده باشد
 اما اگر در این مدت متناهی باشد صبر کند تا رسیدن و بعد از آن
 از عدل بدر میرود و جایز نیست ترک نیت برای غیر زن آزاد بیشتر
 از سه روز فصل فی غسل المس و غیره بجهت غسل مس لادعی بعد
 برده با موت و قبل غسله و بر سر قطعه قطعه شده و یا عظم
 از فصل ایست بر این احکام غسل مس میت و غیر آن واجب است بر کسی که بگذرد
 ببدن میت رسیده باشد بعد از آنکه در شد نیت بسبب مرگ او
 پیش از غسل دادن میت و نیز واجب میشود غسل مس میت بر کسی که نشسته
 یا بر وجه میت رسیده باشد از آنکه در آن باره استخوان باشد و لا
 بجهت ایستادن غیر از آنکه واجب میشود غسل مس میت بر کسی که نشسته
 ببدن میت در غیر این صورت و لا میت میت غیر لادعی و لا ما عاله

الحیوة منه وواجب غرض بر سر کرده و غیر آید و در سر کرده
 که حیوة نداشته باشد از آید و در آنکه مثل آخر و تخلف و مو
غسل است که غسل الجنابة و غسل منی است و غسل جنابت و
ان غسل لجمعه و غسل المأویة و غسل الاحرام و غسل یوم عرفة
غسل الزیارة و غسل دخول البیت و غسل المیاهله و غسل الاستعا
و غسل من قصد المصلوب و آراء و غسل المرأة من طهرها بالعیق
 و در جملها واجب و حمل علی الاستحباب مالم یکن و در آنکه
 است که غسل و در جمعه و غسل فردی که متولد شد و غسل احرام و
 غسل یوم عرفة و غسل زیارت و غسل داخل شدن خانه کعبه و غسل
 نعلین که در طایفه که مختلف باشند در بین یکدیگر و غسل طلب
 باران و غسل کسی که میرود بقصد ید و مصلوب یا واید باشد
 و غسل زن انبوی غرض که مایده باشد برای غیر شوهر و همه این
 غسلها واجب و حمل کرده شده است بر استحباب و حمل بر عکس
 اند که این غسلها واجب و اعتبار فصولی احادیثی و **فصل**
 بجهت طلب الماء ان امکن غلوة سمیم فی الحضر و صحیح فی السهله

2 التیمم

ولا

الق

ولا یجوز المطلب مع الخوف این فصل است در احکام تیمم و واجب تیمم
 آنکه اگر ممکن باشد طهیر شدن آن نایک است بر تباب و در زمین نرم و بیابا
 و در تپه بر تباب و در زمین ناهموار و واجب نیست طهیر شدن آن با تیمم مالا
 جان و اذا فقد الماء او تعذر استعماله حیث ان التیمم بالتراب و
 اجزاء الارض حق القیام مع الضمیر و وقت المعادن و ما یسیر
 اجزاء الارض و وقتی که نایک آید یا دشوار باشد استعمال آب جایز است
 استعمال آب تیمم کردن آنجا که اجزاء زمین مثل سنگ و گچ و غیره تا
 آنکه بعبان هم با ضربت نه بعد از آنکه مثل شجر و قد یخ و یغل و
 لا یجوز و سره و نه بجزئی که نباشد از اجزاء زمین مثل جوی و خاکی
 و خردنی و بی شرفی و بجهتیه النیة فی اوله و وضع الیدین
علی الارض مرة للوجه و اخری للیدین مطلقا و بوجه الجبهة
 و ظاهر الکفین من الارض و واجب تیمم قصد تیمم کردن و اول
 تیمم و گذاشتن دو دست بر زمین یکبار برای رو یا دیگر برای دست
 خواه تیمم بدل وضو باشد و خواه بدل غسل و واجب تیمم در سالیق
 بر پیشانی و بر پشت و دست از بند دست تا سر انگشتان و بجهت غسل

لكن بحیث علیها غله کل يوم مرة و یختید شد است از نجاست
 زنی که تربیت میکند فرزند را و قی که نباشد او را جامه دیگر و یکن
 واجب است که بتوبین آن جامه را هر روز بکشد و اگر علم موضع النجاست
 و جریحه و آن آشفته و جریحه و موضع الاشیاء و قی که داشته
 میشود یقین جای نجاست واجب است شستن آن و اگر آشفته باشد
 جای نجاست با جای دیگر واجب است شستن جای آشفته و بالمی
 و الغایط من الانسان و من کل حیوان غیر ما کول اللحم المفسن
 سائله نجس بولد و غایط از آدمی و از هر حیوانی که گوشت آن نجس
 نباشد و او را خردن چندان باشد نجس است و کذا اللحم فی البیضاء
 النعناع و المسکون الکلب و الکافر و الخنزیر و الدم من کل حیوان
 لدن من سائله و الدن منه و المیتة منه سوائه الاقله الموی
 منها و المسلم بعد تعذیله و هم جنین نجس است شراب و بیره که از
 خرمای و از بیره که از جوی میمانند و هر چه است که نجس است
 و مسکون و فرغ و خون از هر حیوانی که او را خردن چندان باشد
 و میخا و میتة او مگر آنچه حیوان نداشته از او میتة در وقت کشتن

هم مثل مو و ناخن و پش و دندان مگر همان که بعد از شستن
 او این قسم از میتة پاکند و بچید آله النجاسته قلیل و کثیر
 للصواع و نحوها و واجب است بر طرف شستن نجاست اندک و بسیار
 برای نماز و مانند آن و یعنی عن الدم الالبدی و الدن الالبدی
 الادم الحیض و دم الغیر و عرق کرده شده است از خونی که کشتن
 از در هم باشد مگر خون حیض و خون غیر که خون حیض هر چند
 کمتر از در هم باشد معاف نیست و هم جنین خرمای و بیره مصلی پاک
 معتقد بعضی از مجتهدین و معتقدین ایشان این است که خون
 معاف نیست هر چند کمتر از در هم باشد خون حیض و نجاسته
 نفاس و مسکون و کافر و میتة و غیر این خونها معاف است
 هر چند که خون غیر مصلی هم باشد و از احادیث صحیده می شود
 که خون حیض و خون غیر معاف نیست و پس بپاشد خون استخوان
 و نفاس از خودش باشد و باید معاف باشد و اگر از غیر باشد
 باید هر چه خون معاف نباشد جای نجاسته و نفاس پس بپاشد
 کردن شستن خون که غیر حیض است باید است و داخل کردن غیر

هفت خون سبزه و عن دم الجروح والعروق الان تروا عن
 كل نجاسة تعذبت ازالتهما ونجاسته ما لا يتم الصلوة فيه ^{كذلك}
 والصلوة وعفركم وشدته ان خوف زخما وديلم انا في
 يشدن انفا وانهر نجاسته ممكن ينادي باكر من انفا وان
 نجاسته من كبريت عودين با مثل بن تبيان وكلاه ولا يجوز
 الصلوة في مكان النجس اذا كانت تتعدى الاجازة غير
 نماند بجای غیر روضه که باشد آن نجاست تعذرت کند و اگر نجاست
 سرت کند جایز است و بجز الاعاده والقضاء على من صلى ^{على}
 عالما بالنجاسة وواجب الاعاده نماند روقت وقضاء نماند
 وقت بر کسی نماز گذارد با علم نجاست برین یا جاهل به و حال آنکه
 فراموش کرده بود نجاسته و الاعاده في الوقت على الماسي و
 است اعاده نماند روقت نماز نه بعد از وقت بر کسی که فراموش
 کرده نجاسته در نماز و بجز طمح النوب الغیر ان علم في انما
 وواجب ان اذا تم جامع نجس کی براند نجاسته در آشیان نماز
 پیشتر و لا يجوز استعمال الجسد الا ما كان لک یا غیر نجس العین

جواز

جایز نیست استعمال بوی مکرر نجسه باشد نجس کرده و نباشد نجس العین
 ولا یحکم نجاسته الا بعد العلم بحصولها وحکم کرده میشود نجاست
 مکرر بویان عین کردن بحاصل شدن آن نجاست و غسل الا باء من الخمر
 ثلثان من الخمر و الفارة سبعاً من دلوغ الکلبه بالذوب
 ثم بالماء و تستدیش و ظرفان ثلث مرتبه و از خرگوش و شتر و گاو
 مرتبه و از لیسید مسکن یا نیکم ت نجاسه و بعد از آن آب و نمک
 معه الا ثوبان احدهما نجس و آشیته و جلا فی الصلوة و کل
 واحد من و کسی نباشد با او مکرر و جامه که یکی از آن دو نجس است
 نمیداند کدام است و واجب که در هر یک از این دو جامه یکبار بکشد
 و لا يجوز استعمال اواني الذهب والفضة و یکر المقضض حارث
 استعمال طرفهای طلا و نقره و مکرر است استعمال طلا که بر دست
کتاب الصلوة این کتاب به بیان اقسام و افعال و احکام نماز
 و الواجب منها الصلوة الخمس و الجمعة و العیدان و الايات و الظروف
 و الاموات و ما وجبت له و عهدا و یمن او یحتمل عن الغیر و وجب
 ان یلزمه نماز نه ای بچهار است و آن نماز ظهر و عصر و شام و قنوت و سجده

رابعه في الترتيبات وصلوات الضحى بدمعة وكلمة من يؤد ان
 ههنا جهاد الحق ورسد وديكت ومانعناست بديكت **نسل**
 في المواقف ويجعلها فظة عليها ولا يجوز تقديم صلوة في
 على وقتها ولا تأخيرها عنه عمدا واوله افضل الا ما استثنى
 ان فصل ديهان وقيمتها من انماست وواجب ان يكتمل اوقافها
 نماز بجواز نيت كذا برق نماز واجب من اذ وقت آن وقد ايسر
 انداختن اذ وقت اول وقت بجز است مكر اجبه مستثنى من كذا
 شام در غفلت ودر وقت باكن سكي وبنما بجز من انظر في
 ومانع ظهر بركها ومانع كسي استظار بجماعت ميكنه يا سقيم
 نماز ميكنه مطلقا وغير نيتها وقت الظهر من زوال الشمس الى
 غروبها وخصه اول من اوله بقدر اقلها والاخرى
 آخره بذكر نماز ظهر و عصر ميكنه ان زوال آفتاب غربي
 آفتاب و مخصوص است نماز ظهر و اول زوال بان قد كذا
 شود ومانع عصر آخر وقت مثل آن وبيلا من وقت
 مشترك است بيان اين دو نماز ووقت المغرب والعشاء من اربع

المشرقة

المشرقة الى نصف الليل والاختصار كما ظهر من وقت نماز تمام وقت
 اذ وقت بر طرف شدن سرخ شرف استان نصف شب وبقدر كذا
 نماز تمام انا اول وقت وكذا برن نماز خفتن ان آخر وقت مخصوص
 وما بين مشترك ووقت صبح من طلوع الصبح الى طلوع الشمس وقت
 نماز صبح ان طلوع صبح صادق است تا طلوع آفتاب وبعده الزوال
 بظهر الظل في جانب المشرق ويميل الشمس الى الجانب الايمن الى السهل
 الجنوب ان كان من راسه شمالا عن مدار الشمس وان كان جنوبا
 فبالعكس انتمه ميشود زوال آفتاب بظهور شدن سايه در طرف
 مشرق ويميل كرون آفتاب بوي ابروي داس كسي كه رو بجايت
 ميكند اگر در طرف شمال باشد نيت بديان كه آفتاب حرکت ميكند
 بران دايان واگر در طرف جنوب باشد بديان كه او شمال ميكند وافتاب
 بوي ابروي بديان و ميل كند زوال شده است **نیم** وصد شمس
 كه جوبه رديمن نصيبه وقي كد شروع كند سايه آن در اذن
 بعد از كونا شد آن وقت زوال است وهم آن وقت كه خورشيد
 انچه هم ميخاند و جوبه كديگر بديان آن وقت زوال است وطلوع

انها

علا قبل دخول الوقت ولا يجوز تأخير المغرب عن اول وقتها طلبا
 لنظرها ويكره تقديم الغشا على ما في الحجة المغربية وخرامه في
 نصف الليل قضى كفر بصوم ذلك اليوم باطل ويشترط انما كان
 شود دانسته پیش از داخل شدن وقت آن نماز و جایز نیست پیش از
 نماز تمام آن اول وقت آن نماز که عبارت از آن طرف شدن سرخ
 برای آنکه در آن وقت پیش از غروب است و مکروه است گذاردن نماز صحت
 پیش از آن طرف شدن سرخ مغرب و کسی که بخوابد نماز صحت ندارد
 تا نصف شب قضا کند کفار بدو عذر دارند داشتن آن روز و صحت
 ظانانم و ضلالتهم صلوات و اجزای آن کسی که گمان داشته باشد که وقت
 نماز داخل شد و شروع کند در نماز و در آنشای نماز وقت داخل شود
 تمام کند نماز را و درست است آن نماز و یحیی العلم به دخول الوقت
 و یحیی العمل بقول الثقة العارضا و اذانه واجب است یقیناً آن
 بداخل شدن وقت و جایز است عمل کردن در وقت و استقامت بکفایت
 وقت شناس و با اذان و اقامه و در وقت نماز لا وجه علیه ان
 یصلی ان کا في الوقت باقیان الا فلا و کسی که شک کند که نماز کرده یا نه

الوقت

واجب است

واجب است بر او نماز گذاردن اگر وقت آن نماز باقی باشد و اگر نه نه
 و یحیی الترتیب بین العریض اداء و قضاء و الحدوث الى السجدة
 ان ذکرها في الاتساء و واجب است ترتیب میان نمازهای واجب
 خواه ادا باشد و خواه قضا و اگر کسی شروع کند در نمازی که
 آخر باید کرد پیش از نمازی که اول باید کرد واجب است بر او که تقد
 کند نماز اول را اگر بخاطرش برسد و اثنای نماز گذاردن سابقه
فصل فی التلبس و هو الکعبه مع العربیه و یجوز مع البعدان
 فصل است در بیان قبله و آن کعبه است با نرد یکی و جهت کعبه یاد و یکی
 و یحیی بحصول العلم بها مع تعدد ما یکنی الف من بعض العلماء
 که بخورد و یحیی و واجب است بهم رسانیدن علم بکعبه و وقتی که ممکن
 نباشد علم بر آن مکان که بهم رسد بعضی از نشانهها مثل جدی و
 مانند جدی یا کلمه جدی عبارت است از ستاره که نزد قلب شمالی نماز
 همیشه و از این حرکت میکند و فرقدان نزدیک است آن و یحیی الصلوة
 الخاریع جهات مع الاستیفاء بقیس بر جمع ان اکثر واجب است که نماز
 گذاردن سوی چهار جانب هرگاه معلوم نباشد طرف قبله و هیچ طرفی

ترجیح شود تا آنکه مکروه باشد و بطلان الصلوة لغیر القبله عبادی
 و بحسب الاعادة مطلقا و نه الوقت علی الطان و یحتمل لاجرای
 البصر بهما یا طایفه شود نماز اگر گذارده شود بغير قبله دانسته و
 واجب شود اعاده نماز در وقت و در خارج وقت بر کسی که آن
 قبله داشته و بخشنده شد اندکی از قبله بجای دیگر گردیدنی نیاز
 بقراوتی و بخشنده غیر البصر بهما که اگر ایستاد و ایستاد
 جایز است تا بغير قبله در وقت ضرورت مثل سوار جاریا شدن
 و یا در سجود و یا در ایستادن رکعه و استغناء مع تقباله
 جهت جایز است تا آنکه بخیر آن بلند تر باشد از کعبه مثل کوه یا
 قبیل و بر پشت تراکعبه هم هرگاه در بجای کعبه باشد **فصل**
 فی لباس المصلی این فصلی است در بیان پوشش نمازگزاران و احکام
 آن لاجنزه الصلوة فی جلد الميتة و ان دبغ و لا فی جلد غیر
 الماکول و لا صوف و لا شعر و لا اثر و ان زکی الا لفرق السجدة
 و فی النعته و الضم و یجوز لبسه فی غیر الصلوة الا الکلب
 الحمر و جایز نیست نماز بر سر خمر و هر چند باغی کرده شده
 باشد

باشد و در پوست حیوانی که گوشت او طلال نیست و نه در نیم آن حیوان
 و نه در روعا و نه در کرک و هر چند که ذبح کرده باشد مکروه است
 که نماز در آن جایز است و نیز جایز است نماز در آن در وقت تنگی و در وقت
 ضرورت جایز است پوشیدن آن پوست غیر ماکول ذبح کرده شده و غیر نماز
 مکروه و خوب و غیر البصر بهما و بدینچه کرد تا یک نشو و مهر که و لا فی غیر
 المعشور بهما الا را سیدنا تعالی و لا فی غیر المعشور بهما جایز
 نیست نماز در غیر آنکه آئینه شده باشد که غیر کوشما و در ایستادن
 نماز بر نیم تنها برای نماز **فصل** در سجود و سجده بغير الصلوة
 لاجل خلاصه الا فی الحرب و الضم و حرام است پوشیدن این نیم تن
 در غیر نماز نیم بدن نماز بر روضه مکروه در وقت تنگی و در وقت
 مردم جایز است و لا یغنی الصلوة فی قلوب یعلمون و یوثر الکمال
 سزاو نیست نماز در جای که حیید شده یا زجایه که حیوانی که غیر کمال
 اللحم باشد و لاجنزه الصلوة فی قلوب معصوب و لا فی قلوب ذلیل
 العود و الا مع غیر و جایز نیست نماز در جای که مکمل صلی نباشد و
 جامه راضی باشد و نه در جایه که سنگ باشد و نه در جایی که سنگ باشد

جامه دیگر و لا یصلی التیمم معقود من التیمم فان فعل احد وجایز نیست
 مرد که نماز گذارد در حالتی که جمع کرده باشد بوی را و کوفه زده باشد
 آنرا در میان سر و کفایت قبول میکند و باین میکند نماز او واجب است اگرچه
 بدنها و التیمم معتبر فی الصلوة ولو بالخشیش و نحو فان لم یصل علی
 عیالیا و لیوخر صلوة علی آخر الوقت مع بقاء حصولها سائر اجزاء
 پیشین زن بدنه خود را و مرد عورت خود را در نماز اگرچه بعلت
 مانند آن باشد پس اگر نیاید نماز را نماز میکند و در غیره باید که پس
 اندازد نماز خود را بوی آخر وقت نماز با امید بزم رسیدن بپوشیدن
 عورتین و بجزو الصلوة فیما فیتر من وقت المسلمین من المصلی و
 النیاب الا ان یعلم ان یمیتة او نجس و فیها الاخله الخلق من
 الماکول و الویسمة و فی غیره علی بر سرع الانسان جایز است نماز
 در چیزی که خریدن شود از بازار مسلمانان از قسم بی ستم و بجاها
 مکروهی که دانسته شود بیقین که آن خریدن شده خود مرد است یا
 بجنس و جایز است نماز در چیزی که حلول نموده باشد آنرا بقیع
 موی چشم و ناخن و شگون باشد از حیوانی که خوردنی است هر چند که

مرد هم باشد و در جامه که جسد باشد آن جامه موی آدمی نیز نماز جایز است
 خواه آن نماز گذارنده باشد و خواه از غیر او **و حدیث**
 است که دلت میکند بر جایز بودن نماز در جامه که جسد باشد آن
 جامه موی یا خن آدمی و حدیث منع ندیدیم و یسجد التیمم و التیمم
 نیست خود را آراستن و ظاهر کردن نعلت پیش مردم بخود و
 پوشیدن و وسعت دادن عیال و بجز ستر العورت مع وجود غیر
 محترم و لوجه غیر الصلوة واجب است پوشیدن عورت مذکری و حرکات
 بیرون او عورت را و اگر چه در غیر نماز باشد و لا ینبغی بستر بستر
 و لا کوبه ابر و شمره و لا اسال الا اذا حیث قیام و الا کعبین زلزال
 نیست پوشیدن جامه که انگشت ناکند پوشنده و نه سوار شدن بر او
 که انگشت ناکند سوار او یا بیغ مناسب نباشد و نه سر او را ننگد حیثی
 که بگذرد از کلهای او بر زمین شود و یحرم الاختیار و التیمم حرام است
 خراشیدن و تافتن و بجلوها اجنبانیدن اندوی کبر و بجز کوفه
 غلظت در جامه و زدن علی لک و واجب است جامه دادن مؤمن و غیر
 ضرورت مؤمن بر کسی که تواند داد **فصل** فی مکان المصلی لا یجوز

المملوكة في مكان المعصية اختيارا فان اذن المالك او علمه
 جاز ولا في الظن والماء الا في الضرورة ولا في السجدة على
 تمكن الجبهة وكذا النعل ولا في مكان نجس تعذر نجاسته اين
 فعلت در احكام بيان جای نماز گذاردن جایز نیست نماز و جای
 که عصبی که شده باشد وقتی که جای دیگر ممکن باشد پس اگر خست
 و بهر یا ممکن باشد و داشته شود را خوب بود و اگر جایز است نماز و جای
 نیست نماز در کل و آب که در وضو و در سجده و نماز در زمین و در آهک
 که پیشانی فرو میرود باشد و نماز در زمین و در آهک و در سجده و نماز
 نماز در جای که نجس باشد و قیاس کسایت کند نجاست آن بجا و در زمین
 و آنچه سجده بلهجه الاعلی الارض و بناقاع غیر ماکول و مملو
 الا فی الضرورة و التفتة و لا بأس بالفرطاس ولو مکون با جایز نیست
 سجده پیشانی مگر بر زمین یا آله از زمین میروید و خود در سجده
 نباشد مگر در وقت ضرورت یا قیاس و بی نیست سجده کردن بر کاغذ
 اگر چه نوشته شده باشد و آنچه در حال نجاسته للمسجد و لا
 اخراج التراب المعصی منه فیه فان غلبه رده المیه و الی مسجد
 و لایق

۳۳
 و لا منع احد من مکان سبق الیه منه ایز نیست داخل کردن نجاستی
 سرات کند باشد در سجده و جایز نیست بیرون آمدن خاک و کثرت
 که فرش کرده شد باشد و سجده بر کبر و برین آورده باشد از سجده
 بر کرده اند بری آن سجده یا سجده دیگر و جایز نیست منع کردن شخصی
 از جای پیشانی گرفته آنکس بری آنجا بر آن شخص و بجهت تعظیم للمسجد
 و بدین عزت داشتن مسجد و آنچه در نقش لیست با ضرورت
 التماثل و اوقات الارواح و لا اللعب بها و لا البناء ریا و سمع
 و لا افعالها و جایز نیست نقش کردن خانهها بصورتها و تشابهها
 که در سجده و در سجده و جایز نیست با نقش کردن بصورتها و جایز نیست خانهها
 برای دیدن مردم یا شنیدن مردم نماز برای خدا جل شانه عباد
 آنرا در اذن همایما **فصل** آنچه الاذان و الاقامة یعنی
 الصلوة الحسناء و قضاء و جایز نیست اذان و اقامت برای غیر
 هیچ کانه ادا باشد یا قضا و لا یجوز ترکها متما خصوصا الاقامة
 و لا الکلام بعدها الا فی اقدم امام سزا و نیست تا گفتن اذان
 و اقامه در نمازهای نجس که در آنجا ادا باشد و خوا قضا خاصه آنجا

که در آن تاکید بسیار است و ترا و از نیت حرفه در بعد از اقامت
 مکرر و یا پیش از اقامت پیش از نیت و یا چنانچه اقامت در احدا
الصلوة خير من النوم و جایز نیست که گفته شود در آن یا اقامت
 الصلوة خير من النوم بواسطه اینکه خداوند بفرموده هدایت
 اندیش بر منتهی فرموده بود **فصل** فی القیام و هو ایستادن
 الای فی الضمیر فان عجز جلیس فان عجز اضطجع علی الایمن ثم
 الایسر ثم استلقی و اما رفع ما یجوز علیه ان اکثر فی فصل
 ایت و بیان احکام ایستادن پس واجبست در نماز که واجبست
 مکرر و وقت هر تسبیح اگر تواند ایستاد بنشیند پس اگر نتواند
 برپهلوی دست چپ را بر بعد از آن برپهلوی چپ بعد از آن بر پشت ایستاد
 کند برای رکوع و سجود اگر ممکن باشد بر او جزیره که سجود شود
 بر آن یا بنفعی که جای سجود را بلند کرد اندک گذارند پیشانی بر آن
 آسان باشد و بجای انقباض و الاستقلال و الاستقلال لا مع
 العجز و واجبست راست ایستادن و سجده خود ایستادن و قرار گرفتن
 یعنی نیت بر چیزی که بخند خدایت که اگر آن چیز از زیر او کشند بقیصد
 داده

راه نرود و مکرر و نیت که تواند راست ایستاد یا بکجا ایستاد که سابق
 ولا یجوز الصلوة الواجبه علی الرأجله اختیار و بجز نیت اقامت
 جایز نیست نماز واجب بر بر سر و یا بی ضرورت و جایزست نماز سنتی
 و بجای القیام مع تحدة العدة و میتطمع مع تحدة العجز واجبست
 ایستادن و هرگاه بهم رسد قوت و سابق میشود یا صغیر و بجز نیت
 حال القیام لا الاعتماد و یجزم تکلیف القیام عند فی الواجب فیستلزم
 عجز عن القیام و الکوع و العجز و اجرة الایا و جایزست تکلیف کردن
 در وقت ایستادن نماز اعتقاد کردن بر چیزی که اگر آن چیز نباشد بقیصد
 حرام است تکلیف ایستادن و نماز واجب است پس اگر حرکت کند در ایستادن
 باطل میشود نماز و کسی که عاجز میشود از رکوع کرده و سجود کرده پس
 است او را اشارت کردن بر سر و اگر بچشم **فصل** فی النیة و النیة واجب
 النیة فی اول الصلوة و لا بد من تعیینها و قصد القهر بر فیصلی است
 در بیان احکام نیت و تکمیل علم و واجبست قصد نماز اول نماز
 است از شخص کردن نماز که کدام نماز است و از قصد نماز خدا
 و بر نیت و بیضه ثم طمأنینة نافله فصلی رکعتی که تکمیل بطلان الصلوة

از ایستادن

ولا الله وكذا العكس وان كسى قصد كذا وواجب ما بعده
كان ما قبله يكف ويمن كان كبر كذا ما قبله وواجب ما بعده
آيد كذا اين نماز واجب باطل ميشود آن نماز آن نيت و هم خير
اگر كسى اول قصد نماز اول كره باشد بعد از آن كه كذا نماز
واجب با و بجز نيت صلواتين معا و در خصوص صلواتين مع نية
اخرى و بجز نيت صلواتين في موضع جاي نيت قصد كردن دو نماز
در غيبت اده شد است نماز بجز ايا قبله ديگر و جاي نيت كردن
نيت در چند جا مثل كسى نماز ظهر قضا دارد و قصد نماز ظهر كرده يا
ظهر كرده و بفراموشي و قصد نماز عصر كرده يا نماز شام كرده و بفراموشي
و قصد نماز صبح كرده ميتواند نيت نماز اول كره اند و التخيير في
و يستحب الاضاح بيشتر از مقدمه او و مؤخر او متفرقة بلكل الحرام
و اول نماز يكبار واجب است و سنت است ابتدا كردن نماز بيشتر يكبار و يك
غير يكبار احرام يا بيشتر از يكبار احرام يا بعد از يكبار احرام يا بار بيشتر از
يكبار احرام يا بار بعد از يكبار احرام و يجب ان لا يترك الصلاة و غيرها
مع الامكان و وقوعها بعد اتيان واجب نماز آن كه نيت يكبار احرام

و بعد

و بعد يك نيت نماز نماز ديگر كسى ممكن باشد و واقع شدن آن يكبار بعد
ايتادن و بجز لا عاده بترك التخيير اذ اتيقن لا افاشك و ا
است عاده نماز آن كه يقين داشته باشد كه يكبار احرام تكلم به شك
فصل في القراءة بجمع قراءة الحمد عينا في التلاوة وفي الايتين
من غيرها و بجمع سورة بعدها على الحما خاصة اين فصل است در
بيان احكام قرات و ايت است خواندن سورة حمد بعينه در نماز و در
ورد و ركعت اول از غير و در ركعت و واجب است سورة حمد بعد از حمد
صاحب اختيار و پس بر مضطرب و من لم يحسن التلاوة ولا غيرها
القرآن و جيا نيكتر و بجمع كسى كه نماز قضا دارد و غير
قضا را از قرآن واجب بود كه يكبار بگويد و تسبیح بگويد و نماز كند و لا
يجوز تبعض السورة الا في النقص و المأفك و المكسوف و الاقران
بين سورتين في ركعة من العزيمة جاي نيت بار از سورة خواندن نماز
ديگر خواندن يكبار و نية و نافله و در ركعت جاي نيت بعد از حمد
و سورة خواندن در يك ركعت نماز واجبه و لا يجوز قراءة الفصحى
المفترجة ولا الليل بدون الايلافه ركعة من العزيمة جاي نيت

تبرکات فانی ملکوتی فاسی و ساهی و جابل معدود و شوق تنیها
و ذکر قبل الركوع و جلیان یقر و الاقله و کسی که فراموش کند قرائت را
بیاوردش آید پیش از رکوع واجب است بر او قرائت ذکر و اگر بارش تمام
تا رکوع کردن واجب نیست و لا یجوز الا فراط فی الجهر و الا خفات جاز
نیست از حد گذشتن و در بلند خواندن و آهسته خواندن بدو حکم است و اگر
عیادت آن شنوایند کسی که در پهلوی نماز گذارند یا بلند و گدازند
و غوغای هم نمایند و عداوتی آید بر او و جهر عرفا و اکثرشان آن است که بعد
از اتمام سدا قرائت اخفات آن است که شش و هفت نفس خرد و اصحها ^{تقدیر} یا
واکثرشان آن است که با قل هیریز و الله اعلم و یجاب الکف عن التلوه
فالتی لم یزاد ان یتکلم و واجب است باز ایستادن از خزانة ذکر
رفتن بر کسی که پیش میرود و لا یجوز فی الصلوة عرفا و امامه التوحید
الحمد و ان لم یبقا و ان نصف الالی یحید و لیساقین فی عملها
ولا عن غیرهما بعد سجود و الی نصف و جایز نیست بر کسی از نماز
از نمازنده سجود قل هو الله احد و قل یا ایها الکافر ذر هرجند
از نصف گذشته باشد بعد هیچ سجود مکن بعد جمع و بعد نماز

العبد المذنب

فما خلفه من القصر بعد الم شح وقدره الم تركت في سوره لا يفت
 ديكر كفت نال في بيته ولا يجوز ترك البسلة من العاقله ولا التور
 الابره فان فعل عدا وجعل عاده الصلوة الا التيقه ولا يجوز قتل
 آيين في آخر المدا جازيت ترك كرت فيهم الله الرحمن الرحيم ان سوره
 فاعه وذا ان سوره ديكر مكر ان سوره براه بين اكر ترك كذا واجبت
 اعاده مكر ايك انجه تيقه ترك كند وجازيت كفتن آيين في
 سوره حمد ويجب المجرم العزمه على اقل خاصه في الصبح والوقت
 العساين والاضافات البواقي عدا البسلة واجبت بدينه
 قراءت مره ودين نماز صبح وديكرت اولها ان شام فغنن اكر
 خاندت وديكرت نمازها غير انهم الله الرحمن الرحيم ويجب الاعاده على
 من ترك المجرم الاضافات في محلها عدا الا سوره نيا نا وجعل
 وكذا من ترك القراءه الواجبه او شيئا منها واجبت بارديكر نال كرت
 بر كسي آهته خولت باشد وجايله واجبت بدينه خولت وذا
 دانته نديكر لا شوي فير بجعل وهم جازيت كسي ترك كند قراءت
 وايضا عدا انقرله قد واجبه دانته نزال وديكر لا شوي فير بجعل واجبت

۲۰۵

در جای این را که مانع جمع یا ظهور و تجمیع است با اتفاق علماء و بعضی
گفته اند که صبح و عشا نیز جای عدول است و ظاهر حدیث ثمالی حضرت
است و الله اعلم و جایز نیست عدول از غیر محل جلد و تجدید بعد از
گذشتن از نصف آن یا بر شش میان نماز و وضو الله اعلم و ظاهر
حدیث جریح عدول است تا دو ثلث سور بخواند باشد هر چند از
تجاوز کرده باشد و الله اعلم و لا یجوز قیلة الغزیه فی الغزیه
و یجب العدول عما لو شرع فیها تا یسبأ و جایز نیست خواندن حدیث
که جسد در آن واجب است و بدان واجب است که جسد است بخاک
در بعضی جعفر بن یزید بن کوفه و واجب است عدول کردن از سور
عزیه بسوره دیگر اگر شروع کرده باشد در آن قبل از آنکه
فی الاخرین من البیحات الاربع بخواند و بین آنها و بین القاف
و البیح افضل مشایخ و واجب است در دو رکعت آخر گفتن سبحان
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر که عبارت از تسبیحات اربعه
بود و بخیر کسی که صلی بخواند دارد اگر بخواند تسبیح تسبیح و الحمد
و اگر بخواند حمد و الحمد و تسبیح و الحمد از هر دو خواست

الحمد

شالله

اعلم باشد و خواه مأموم غیر میسوق یا مسبق و خواه منفرد و لا یجوز
قوله سور یفوت بقراءتها الوقت و جایز نیست خواندن سور در آن
که آنرا تمام کند وقت نماز برین می رسد و لا یجوز ترجمه القرآن
الا ذکره الصلوة مع الاختیار و لا مع امکان التعم و جایز
نیست برای کسی که تواند جلد و سر و کمر را برید بخواند غیر عرفی
و اگر نداند عرفی اما قائل است که سخت هم جایز نیست بخواند عرفی و اگر نداند
در وقت ضرورت بخواند است و یجب مواضعة القیلة للقیلة المتیة
و المتواترة و فی التواتر و اخراج الحروف من مخارجها واجب است
مواظف بودن بر قرائت نماز با قیلة و کما یستشیر است و متواتر است
قاریها که آن قیلة است شکا نه است که مخم و بن عامر و عاصم و غیره
و نافع و کسائی و ابن کثیر است باشد قیلة قیلة که نادر است و غیره
مذکور و واجب است بیرون رفتن از جایان آن هر قیلة از جایان
دیگر **فصل** یجب تعلیم القرآن و تعلیم کفایه و یجب تعلیم این شی
است بر بیان احکام قرآن واجب است یاد دادن قرآن و یاد گرفتن
آن و جریب بخواند یا بنی بعه که چون کسی نباشد که تمام قرآن دانند

کسر لازم خراب بود تعلیم آن و تعلیم آن و چون آن امر بدانی شود باین
واجب شود و در میان ایشان کسی هم رسیده تمام قرآن تعلیم گرفته باشد
و در این حکام بر سایر مردم مانع تعلیم و تعلیم قرآن سبب عیبی نخواهد بود
و بجهت تعلیم قدر واجب است و بجهت تمام القرآن و تعلیم عاملان و آباء
است تعلیم و آموختن قدر واجب است مثل صله و سوره هر کسی
است که امر باشتن قرآن و غیره داشتن عاملان و عاملان قرآن
و تعلیم احسانه و احسانه بغیر موجب حرام است بغیر قرآن و
بغیر عاملان قرآن و آنکه ایشان کاری کنند که سبب عیبی باشد
لجب لا خلاف در تعلیم و التعلیم و التلاوة و تبحر الزمان و حجاب
تصد رضای خدا و یاد دادن و یاد گرفتن قرآن و هر که است قصد
دیدن مردمان در این علم بطبع غریب یا چیزی که در آن ایشان را
در احادیث نهی واقع شده و باید باین کوفتن بر تعلیم قرآن و بر
خواندن قرآن اما نخست هم واقع شده و در تعلیم قرآن برای اجراء
کوفتن و بر خواندن قرآن نخست ندیدیم و در عقابا لا عملان
حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه منقول است که فرمود من قرء القرآن
یا کل

یا کل یا فاسر جاء يوم القيمة و وجهه عظم لا لحم فيه يعقوبی کسی که
تلاوت قرآن را برای کسی که چیزی از مردم بداند و بخورد می آید در دنیا
در حالتی که دوی و استغراق باشد که در آن هیچ کوشش نباشد و آن
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که من دخل علی ابراهیم بن محمد
علیه السلام یبذلک عرضا من عرض الدنيا للقرآن یبذلک
عشر لغات و لغز المسجع بکل حرف فخره یعقوبی کسی که اهل نبوت
حاکم ظالم بر بخواند بر آن قرآن در حالتی که بفیض بر این قرآن خواند
تا عی از شاع دنیا لغت کرده میشود این قاری بجز در ده لغت و
لغت کرده میشود کسی که گوشه دار باین قاری بجز در ده لغت و
لا یجوز ترک التلاوة و تبحر بحیث یوصلی الی التلیان و باین
ترک کردن خواندن قرآن از دوی بدو یا بدینست که باشتن
شدن می شود و بدینست که التلاوة علی کل حال مخصوصا فی شهر
رمضان و تراوا را بسیار خواندن قرآن بر هر حال مخصوصا در
ماه رمضان و تبحر الغناء بالقرآن و حرام است قرآن خواندن
بغضاک در قاری آنرا خوانند که گویند که بهم می رسد از آواز

که چنانچه دیت و بینه کردن و این معلوم است نزد هر که ایمان
 کمال دارد و بدینند آن میگویند ما میدانیم که حق حق و باطل باطل
 آیات و روایات بسیار در این حرام بودن غنا مطلقا و خصوصاً در
 قرآن واقع شد و انشاء الله در کاتبی تفصیل مذکور خواهد شد و آن
 جمله کتب مذکور که فی کف کتبت علی بن محمد عن ابراهیم الاخر عن عبد
 بن حماد عن عبد الله بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله ان قرأ القرآن بلغان العرب واصواتها وایاها
 اهل النور واهل الکبار فانه یسبح من بعدی اقام بر جبر القرآن
 ترجیع العنا و النوح والنجایه لایحاذیها و نرا بقم قلوبهم و قلوب
 و قلوب من یحبهم شانهم یسبح گفت مولود اصل الله علیه و آله که بخواند
 قرآن با و ان عمران و صدای ایشان و بر هر چه بود اذ و ان و ای
 بدی و صاحبان کمال نیکو بر سر هر سخن که شان است که خواهند
 بعد از من نزدی جماعتی که میگویند قرآن را در کلمات و آیه
 غنا خوانند و کردن و نوح کردن و مثل غنا مذکور است که ما را
 جاهلیت نمیکند و قرآن از چیزهای که در ایشان دلهای ایشان و در

شد

شد و دلهای کسانی که خوش می آید و احوال ایشان مراد است که
 در دل ایشان قرآن نیکو و در وی سایل الشیعه کتب علی بن ابراهیم
 فی تفسیر باسناده عن ابی بصیر علیه السلام انه قال فی حجة الوداع ان
 من ارط القیمه اضاعة الصلوة و ابتاع الشهوات الخان قال
 فغنها اقام یعلمون القرآن لیغیر الله فی قلوبهم و فرامی و یقولون
 اقام یسبحون لیغیر الله و یکتروا و لا الذنایه یسبحون بالقرآن
 یتما فترت بالدنیایه یسبح گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که در حج آخر
 عمر فرمود که از جمله نشانه های قیامت ضایع کردن نماز است و
 و پیروی کردن خواهشهای نفس تا اینکه گفت باینها نشانه باشد
 جماعتی می آموزند قرآن را برای غیر خدا پس میخوانند قرآن را مثل نجوا
 و باشند جماعتی که علم آموزند برای غیر خدا و بیان خود فرمودند
 که از زبانهم رسد غنا و کنند بر آن خواندن و خود را می اندازد
 بر او و ذیت دنیا و غنا را و قتها و اهل لغت متعرفی کرده اند که
 او را بیان کرده اند بر حرفهای آنها که میگویند ما میدانیم غنا چه معنی
 دارد معنی دارد و در آن لازم می آید که نهی شایع از غنا است باشد

بلکه جمع او را و فوایدی که در این حرفه بر او آمده
 انظروا که در شرح واقع شد شایع است که اینان فخر بر
 یکدیگر میکنند و بعضی از آنها در جایگاه اختلاف و اشتباه
 باشند و بعضی از آنها احتیاط و احتیاج و اجتناب باید کرد و دلیل این
 حرف که توقف و احتیاط واجب است نزد اشتباه و عدم علم و اتمام
 امر و افاضه در هر یک از آنها به سبب اشتباه و کثرت و تنوع است
 که در این باب باید کرد و در مقدمه این رساله نیز اشارت باین معنی
 آمده که گفته و بوجوب احتیاط و احتیاط غافل و بی احتیاط
 واجبات تواند بود و بواجب بودن توقف و احتیاط است جایز علم
 یکم شروع حاصل شود و بوجوب احتیاط و احتیاط و احتیاط و احتیاط
 است و در هر یک از این اقسام احتیاط و احتیاط و احتیاط و احتیاط
 التلاوة فی الغرام الاربع علی التمار و المستمع و ان کورثه
 محاسن و بعد و ذلک شایع و اجتناب و احتیاط و احتیاط و احتیاط
 بر خواننده و گویند و اینها بوقصد شنیدن آن و آنچه مکرر شود و این
 خواننده و گویند و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

بشنو

بشنو آیهی بعد از این و قصد شنیدن **فصل** در بیان قنوت و در بیان
 و اینها تر که خداوند تعالی خواست که اینها را بجهت هر چه که بخواهد
 بعد از قنوت قبل از رکوع الالبعد و ان قنات قضاء بعد از این
 فعلی است در بیان قنوت سنت است قنوت و در بیان قنوت و سنت
 واجب بودن قنوت و تراوان نیست بخواندن قنوت و انفسه قنوت
 خاصه زمان هر یک و قنوت در رکعت و هم است قبل از رکوع و اگر
 قنوت شود قضای کند بعد از رکوع **فصل** در بیان رکوع و هر چه است
 فی کل رکعة مرة فی الايات فی کل رکعة خمس این فعلی است در بیان
 احکام رکوع این واجب است در هر رکعت بجز تبه و بجهت الاحتیاط
 ان یصل کذا رکبته و الکوفیه و هو سبحان ربنا العظیم و
 او سبحان الله تبارک و تعالی و الذکر و التبارک و التبارک و التبارک و التبارک
 ختم شدن تا بعد از یک صد و سی و نه بار و اینها و اینها و اینها و اینها
 در رکوع و آن سبحان ربنا العظیم و بجهت تبه یک مرتبه سبحان الله
 سه مرتبه یا بطلن ذکر و واجب است اگر اتمام قنوت در رکوع بقدر ذکر
 و لا قنوت فی رکوع و بجهت و بجهت قنوت نیست نه در رکوع و نه در رکوع

جایز باشد سجده کردن بر آن جای واجبست بر آن کسی که بکشد پیشانی را
 بر زمین و اگر ممکن نباشد کشیدن پیشانی جایز است که بکشد
 بر در آن پیشانی یا اندکی جدا از آن بکشد و بر زمین و جایز نیست سجده
 کردن بر چیزی که مانع شود از رسیدن پیشانی بر زمین یا بشاگردین
 مثل منديل و غیره معنی اشجود بلبعضه و الاصل ان لا یقصر
 مقدار سجده و بر سرست که همین قدر از پیشانی بر زمین بکشد که تمام
 سجده صادق باشد و بهتر آن است که کمتر باشد و قدر دوم بقدر آن
 پیشانی برسد و آنچه در الفتاوی المسجود عن الوقت باری من اینست
 و علو کذلک و جایز نیست بستن بدن جای سجده از جای ایستادن
 و نه بلند بودن بر پایه اشجی و آنچه فی الزیاده علی سجده بر زمین
 عهد اول ترک واحد منهما و جایز نیست زیاده بر سجده در
 یک رکعت دانسته و نه کم کردن و کسی اند و سجده و من کا و مجیمه
 مثل و نحو و جلیل غیر حصر لیتمع السليم علی الارض و الا
 و جلیل میجد علی احد الجانبین و الا فعلى ذقنه و کسی که باشد
 پیشانی او داخل و ملحق و مانند آن واجبست بر او که بکشد کوفی الرفع

شود

شود آنچه سلامت است آن پیشانی او بر زمین وقت سجده و اگر این ممکن
 نباشد واجبست که سجده کند بر یکی از دو جانب پیشانی و اگر نه سجده
 کند بر نفع خود و بر زمین سجده و جان باقی بماند از کمال
 الکوع و الا فلا بل یقصر یا بعد و کسی که فراموش کند سجده را
 واجبست بر او که بکشد سجده اگر بخاطر فراموشی از کوع و اگر
 پیش از کوع بخاطر شرمند پس سجده کند بعد از کوع و در اشای
 زمان بلکه قضا کند سجده بعد از نماز و من شک فی سجده واجب
 ان یاتی بها بعد التیام و کسی که شک میکند در سجده و جایز است
 است که بکشد سجده را نه بعد از ایستادن و بجز الطائفة الذمیه
 الذکر الواجب و هو سجدان یعنی الاعلی و یجدان آن سجدان الله
 او مطلق الذکر واجبست بر او که هر وقت در سجده بقدر کوفی که
 واجبست و آن سجدان یعنی الاعلی و یجدان است یک مرتبه یا سجدان
 سه مرتبه یا مطلق ذکر مثل لا اله الا الله و الحمد لله و الله اکبر
 غیر اینها و بجز کوفی بالجریه و لا یجوز الترجمة اختیار او واجبست
 است بودن ذکر بر زبان عربی پس جایز نیست بر زبان دیگر هر گاه بتواند

بمعرفی خاندان و بحکم الجرح لغير الله و بحسب جرح الثلاثة في الاربعة
و حرام استعجن کردن برای غیر خدا و واجب است عجله ندادن در
جهاجا و من ترک عجله عدالتی عجله من رکعة و او هر
صحب علیه الاعاده و کسی که ترک کند یک عجله را دانسته یا در عجله
از یک رکعت و آن رکعت اگر چه بفراموشی باشد واجب است بر او اعاده
نمان **فصل** فی التمسک و هو واجب فی التمسک فی غیر من
این فضلی است بر این احکام تشهد و این واجب است و نماز و رکعت
یک مرتبه و در غیر دو رکعت و مرتبه و اول و ثانیها و آن فی التمسک
علی حدیثی و علی الجلو من له و الظالمین بقدر و غیره
ترتیب و واجب است در تشهد کلمه اوست بخدا و به پیغمبر و علی
الله علیه و آله و هم چنین واجب است صلوات بر محمد و آل محمد علیهم
سالم و در صورتی که این است تشهد فی الااله الا الله و عدل لا
شریک له و تشهد آن محمد عبید و رسول الله صل علی
و آل محمد یعنی کوهی میگویم که نیست معبودی بخیر من خدای مقدس
الهی جل شانزه و هم چنین کوهی میگویم من این که من بخیر محمد صلیم

بن

بن خدا و فرستاده اوست یا رضا یا رحمتن بر محمد و آل محمد علیهم
و واجب است نشستن برای تشهد و اگر کم کردن بقدر تشهد و عجله
فرمان تشهد و دعای ترتیب نمودن تشهد بخیر که مذکور شد
و بخیر تشهد قاعا للیقین و الصلوة کما صلوة ماء اقلین
و جایز است خواندن تشهد ایستاده برای عید و ضرورتی که
که نماز کند و کسی که بگوید و لا یخیر ترجمه مع العکس و جایز نیست
ترجمه تشهد با قدرت بر خواندن آن بنابر عربی و بر او کفر نیست
نماد و من ترک عجله بطلت و یا سیاح حق مکع او مسلم بیطل
و جب قضاء بعد ها و آن ذکر قبل رکوع و جب الجلو و التمسک
و کسی که ترک کند تشهد را دانسته یا بطل میشود نماز او و کسی که ترک
کند آن بفراموشی تا وقتی که رکوع کند یا سلام دهد یا بطل میشود
نماز او و واجب است قضای آن بعد از نماز بر او بارش آید پیش از
رکوع واجب است بر او نشستن و تشهد خواندن هر چند نماز که باشد
فصل فی التسلیم و هو واجب فی آخر الصلوة و یخرج من الصلوة
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین السلام علیکم ورحمة الله

و بركاته و قربه تستملوه این فصلی است در بیان احکام سلام و
 این واجب است در آخر نماز و پس از آن یکی از این دو صیغه که مذکور شد
 و کسی که فراموش میکند سلام را تمام نماز او و بجز سجده و روزه
 الاضطرار و الطمانینه بقدر و هر یک به لامع العرق و اخیر
 التمسد و واجب است نشستن در سلام و اذن مکروه در وقت ضرورت
 و واجب است آداب گرفتن بعد سلام دادن و بعد گرفتن مکرر یا
 بودن از عریض گرفتن و واجب است سلام بعد از تشهد گفته شود و نه
 پیش از تشهد و نه در اثنای تشهد **فصل** یثقی التعصیب و الجلو
 بعد العز و الموالطه علی تسبیح التضرع و هو اربع و ثلاثون کینه
 و ثلاث و ثلاثون تحیده و ثلاث و ثلاثون تسبیحه و الاکثار من
 الدعاء و التسبیح و الاستغفار و التلایح و الاقربا بآنها و این
 و بالآمه علیهم السلام و التلوی علی محمد و آله و لعن اعداء الدین
 الاثنان بجز در الشکر و التعفیف بهما و الدعاء بهما این فصلی
 است در افعالی که بعد از نماز باید کرد و از استغصیب خواندن
 و نشستن بعد از نماز شدن از نماز و دعا و تسکین زین تسبیح حضرت

فایده

فایده ذکر علیهم السلام و آن می و حیا و ابرار الله کبریات و می و سائر الحمد
 و می و سائر سبحان الله و سائر اوست بسیار دعا کردن و تسبیح کردن
 و استغفار کردن و تحران خواندن و اقربا بآنها و تسبیح نمودن و اذکار
 یا الله نمودن و صلوات بر محمد و آل و فرستادن واجب است و ششانی
 کردن و دو سجده شکر یا آدمی و دو سجده برضای مالیدن میان
 دو سجده و دعا کردن و دو سجده و بحکم الاستکبار عن الدعاء
 و عن طلب الحاجة من الله و الزیاء فیہ و طلب الحرم و التضرع طلبا
 الاجابة و من الفخ بالله و حرام است تکرار دعا و اطلبیدن نماز
 خود از خدا و حرام است دعا کردن بقصد دیدن مردم و طلبیدن حلم
 و یا امید شدن از خدا و از خدا پرسش و آدن برآمدن حاجت
 کان بودن بخدا و یا بدین دعا دان و کما بخشد و حاجت
 آدمی و دعا نه چنان میقال قبل طلوع الشمس و غروبها الا
 الا الله و صد لا شریک له له الملك و له الحمد می و نیست و می
 لا یوجب سجده و غیر و هو علی کل شیء قدیر و شمرات و ان میقال اعز
 بالله السميع العليم من هزرات الشیاطین و اعز بالله ان یخضر من

ان الله هو التميع العليم عشر او دای کرده شده است که واجب است
 اینکه گفته شود پیش از طلوع آفتاب در بار و پیش از غروب آفتاب در بار
 لا اله الا الله الى اخره و در جمیع این کلمات بایک وقت نیست که بخواند
 بجز مجموعی که یکا نه است و شریک ندارد و مراد است یا در نماز و در
 اوقات شایسته و نه میکند و میسر انداخته و پس از آن که هرگز
 و در شایسته و در حق تبارک و تعالی و در هر چیز قادر است بپناه می برود
 بخدا و توبه می نماید و هر چه شنید تواند شد و بسیار دانست اما در
 هر طایفه و پناه می برود و هر گاه بود مکان از آنجا که در آن باشد
 مراد است که جنایات آنرا جل شاناه عالم است به جموعات بسیار
 و اناست فان قات قضا بول کر وقت شود در وقت طلوع آفتاب
 و غروب و قضا کند این ذکر را در وقت و یکبار آنکه احوال بسیار
 است که دلالت میکند بر اینکه گفتن این کلمات واجب است و فرض است
 در این اوقات و اگر نه گفته باشد و این در وقت قضا که آنرا هم
 چنانکه قضا میکند تا آخر بقیه خود را بپایان می رسد و هر چه در آن
 آن مردم بی برائی میکنند و دانند معلوم است که مؤمنان و عباد حق

دست

و دست از دنیا و میوه دنیا بر میدارد خصوصا در جای که ناکند
 و بنا بر این عند الشروع بصدقه یا سینه باشد و میسر مدعا علی
 المؤمنین حق و بجهت ترک الدای الذنوب و العلم و علم استغفار
 کردن بر مؤمنان بپناه نیاید و واجب است ترک کردن دعا کنند که با آن
 و علم را که شرط قبول شدن دعاست و بجهت حمد الله و تسبیح و تحمید
 و الصلوة والسلام علی محمد و آله اذا ذکر الاستغفار عن الذنوب
 و بجهت حمد خدا که در وقت که نغمه یا نیکو برسد و از آنجا
 کردن و درود و در حق تبارک و تعالی حمد و ثناء کند که هر چه
 حمد و تسبیح و تهنیت و تحمید و ثناء بپایان کردن **فصل** فی فروع
 الصلوة الموصیة للعبادة و هر ترک الصلوة از نماز اول و سجده
 و الحمد لله فی السانه و استبدان بقیله و الحمد لله فی الذکر است
 و انفسک مع العقیقه و التسليم عند ایما و الکلام بغير قرآن
 و ادعا لذلك لانا سنا و تعدل الاین و ما یاتی فی الخلد
 انشاءها قبل الوقت و ترک اجتناب العجاسه از خطای است و
 میان چیزهایی که باطل میکنند از راهی که میسر اندازد عبادان

را و آنچه از نماز گذاردن است بی طهارت هر چند که نماز او صحیح باشد
 حدیث کرده است در اشای نماز نیست بقبل کردن و کمر کردن و زدن
 نماز برای یاد کردن مرده و قصه که کردن و سلام دادن و از دست برداشتن
 و حرف زدن بغیر همان و بغیر عاظم نماز باطل میکند بعد از
 نماز او شی و دانسته اند که در نماز و نماز دیگران باطل کنند و نماز
 خیریت که می آید در بحث خلا و واقع ساختن نماز است پیش از وقت
 و ترک کردن دو رکعتی و از نجاست یعنی نماز کردن با نجاست و لا
 بجز وضع احدی الیدین علی الاخری بغیر نیت و لا الفعل الا کما
 و بجا نیست گذشتن یکی از دو دست و نماز مردی یکی یک رکعت و نیت
 و بجا نیست فعل کمتر هم در نماز فصل فی الجوده و واجب علی کل
مكلف الا المسافر والعبد والامی والمريض والاعمی والکافر و الذکر
علی رأس فرجین فربط الحاکمة و الحطیتین و حضور البینه و قد
خمسه این فصلی است در بیان احکام نماز جوده و واجب است بر
عیق و نه بجهت عین عی و هر عاقل بالغ مکرم و سافر و بنده و
 زن و بیمار و کوفه و شیخ کبیر که بسیار وقت بگذرانند نماز

و در نماز

و در نماز و استن که در این وقت آمدن نماز و در نماز و استن بر او واجب است
 و کسی که از وقت فرج و در نماز باشد و واجب است بر هر که غیر این وقت باشد
 باین شرط بقیه نماز عادل باشد که تواند در خطبه را بخواند و حاضر نماز است
 کسی که یکی از ایشان پیشین نماز باشد و دعوت کرده شد است هیچ کس که
 بیست بر کما پیشین نماز عادل باشد و چهار کس یک جمع شود نماز جوده است
 و بجهت علی اهل الامصار و غیر هم و واجب است نماز جوده بر همه حال و نماز
 و بر غیر ایشان هم و بجهت حضور پیش کان نماز و در فرجین و در نماز
 حضور رکعتی که بود باشد و در نماز جوده بکند و در فرج و در نماز
 قبله یا خطبتان و بچایان یکن باقی بجهتین ثلثه ایسا انصاعا
 و تجزئ عن الطهر این نماز جوده در رکعتی است که پیش از آن دو رکعتی
 خطبه است و واجب است که باشد در وی بیان دو نماز جوده در نماز جوده
 که هر یکی باینکه در نماز جوده و بصدکن نماز است و نماز جوده دیگر
 هر دو بصدکن و باینکه در نماز جوده و بصدکن و باینکه در نماز جوده
 نماز کوه که در وقت است آن واجب است و این نماز جوده بجای نماز ظهر
 و نماز دیگر است و اگر از احادیث بسیار تفصیل می شود که نماز جوده

و اگر نماز

تا اول قیامت بر هر مسلمانی عین این خشت کس میگذرد و هر که علی
 علیه السلام ترک کند خدا تعالی مهر نفاق بر او میگذارد و نه زمان
 نه مکان او در دنیا او هیچ اوقه نیکی از نیکیهای او قبول کند
 و نه بهشتی با اینست که نماز جمعه واجبست بشرط امام یا یا ایام بد
 شهری که حذر نه میشود و در آن شهر و دهختری که امام یا یا ایام باشد
 که حدیث واجبست و در بعضی احادیث شیعه هم این تید واقع
 از وقت قیامت و این معلوم میشود بر کسی که طاعتی باشد و طاعتی
 نباشد و شبیهها و تعلید بر او قایل نباشد باشد من آنچه نزدیک
 است با تو میگویم تقریر از ختم پند گیر خواه ملال و بحال استماع
الخطبتین و هم الکلام حینئذ و واجبست کون داشتن بر او خطبه
و عزم است خرف نقد دلالت وقت و بحال عده ما علی الصلوة و
قیام الخطبتین ما الا بعد واجبست خرافات خطبتین پیش از
نماز و ایستادن خطبه خرافات و وقت نماز و خطبه مکرر بقی
که عذر داشته باشد من نفعه التزام فی الجملة و غیرها غیر الکلی
والسوی و جلیانی باقی بها بعد هم بلصق بالامام و کسی که توانا
 نام

یا امام رکوع و سجود کند و نماز جمعه یا در غیر نماز جمعه از بسیار امام
 واجبست بر او که رکوع کند و سجود کند بعد از امام و بعد از آن لا شیخ
 یا امام و بحال علی العید فی السفر و المرأة اذا حضرها و واجبست
 و بر غیر کند و بر زن و طفلی که حاضر نباشد ایستادن نماز جمعه واجبست
من اشمال الخطبة الاولى علی جملة الصلوة علی المذنب و الکه
الوصية بتقوى الله و الوعدة و قراءة سورة خفيفة و تزیینات
تذکر الامم علیهم السلام و الذی عا بهجیل الفجر و اجاز است و خطبه اول
 از هر خدا و صلوات فرستادن بر پیغمبر و آل او و صیفت و صفات
 مردم کردن بر سر خدا و پند دادن و خواندن سوره کوحی و خطبه
 نایبه زیاد و بر آنجه و خطبه اولی بود یا ذکر کردن و خواندن و امام علیهم السلام
 و طبعید است از خدا الطهر حضرت صاحب الزمان را و بحال علی من قاتله
 الخطبتان بل علی من ادرک منها رکعة بل رکوعها و تقریر و
 واجبست نماز جمعه بر کسی که در نیاید و خطبه را بلکه بر کسی که در یاید
 از نماز جمعه رکعت را بلکه رکوعها و ایستادن اولی یعنی هرگاه در
 رکوع رکعت دوم برسد و رکعت دیگر را تمام کند و این دو رکعت

مجزئیت از نماز ظهر و عصر و لا یجوز الا قضاء فیما بقا من وقتها
 مجهول العداله و جایز نیست اقتدا کردن در نماز جمعه بقیاس و نه
 بکس که معلوم نباشد عدالت او و یجب تعظیم یوم الجمعة و لا یجوز
 الاذان الثالث فیها ولا الصلوة والامام یخطب و واجب شستن
 دانتین روز جمعه و جایز نیست ادا فی سیم در روز جمعه غار کردن
 در وقت خطبه بخوانند **فصل** فی العید و هو واجبه فی المنظر و
 الاصلی جماعه بشرط حضور خمس و اوقات و لا قضاء و واجب
 رکعتان و لا یجوز الاذان و الاقامه لهما این فصلی است در بیان نماز
 عید و آن واجب است در عید مبارک رمضان و عید قربان و غیره
 بشرط حضور پنج نفر بر کثرت شود قضا آن واجب نیست و واجب
 در رکعت و جایز نیست اذان و اقامت آن بر ای نماز عید و ضمان
 عید قربان و وقتها ما بین طلوع الشمس و افرودان و لا یجوز علی
 المسافر و وقت آن نماز از طلوع آفتاب است تا دوای آفتاب و دو
 بیتین سافر و لا بد فیها من خمس رکعات بعد القراهه قبل الاذان
 فی الاصل و اربع فی الثاني حج و القنوت بعد من کثیر و الخطبه
 و الصلوة

بعد الصلوة و تقدیمها بر دعه و واجبات و نماز آن پنج رکعه بعد از
 قراهه حمد و سوره پیش از رکوع و در رکعت اول و چهارم یک رکعت
 رویم بین بعد از خواندن حمد و سوره و دعاء قنوت بعد از هر یک رکوع
 خطبه بعد از نماز عید است و پیش از نماز خطبه خواندن بوقت است
فصل فی صلوة الآیات بجب الخسوف و الکسوف و انزاله
 و الیج المظلمه و یاربنا و ینا القهار و یرا فی فضل است و بیان حکام
 نماز آیات واجب است نماز آن بر ای کثرت آفتاب و ماه و غیره و آن
 و اذ تا یک کسوف و باقی آن سه ای آمان و وقت نماز آن است
 اول الخلاء و ان اتقوا وقت فریضه فحین مع السعه و هو الخلاء
 فی کل رکعة خمس رکعات و خمس قراهات و یجوز آن و یجوز لکل
 اکل السوره و لا یجوز لکس و وقت این نماز از شروع و کثرت
 آفتاب یا ماه یا نور زیدن زمین یا غیر اینها است تا دوین آفتاب یا
 یاهرا و اگر اتفاق افتد سبب این نماز در وقت آن نماز و یجوز آن
 غیر است یا و سجدت هر دو میان هر کدام که خواهد اول پنجای آمدن
 اگر وقت یومیه یا هر و سجدت باشد فریضه یومیه را مقدم دارد و این نماز

والا فان لم یتم

و گفته اگر هم رسد کافی بعد از آنکه ذکر نه واجب است بنا گذشتن
 و نماز را بعد از رکعتی بر پیشتر تمام کردن چیزی که کار داشته
 باشد که کم شود است از نماز بنا گذرد و چند جا که علم و یقین ممکن نیست
 عمل کردن بطن جائز است یکی در شناختن قبله که کدام طرف است و یکی
 در قیامه چیزها که تلف شده باشد و یکی بعد از آنکه نماز بر سر اگر
 کسی می کند که یک رکعت کرده یا دو رکعت بعد از آن که افسوس خالی شود
 یا بر کسی می گذارد و اگر بود و نماز بخود نیامد و می گذارد و تمام میکند
 و نمازش باطل نیست و اما اگر کسی افسوس خالی شود و شکش بآن ماند
 نمازش باطل میشود بواسطه شک اما شک در دو رکعت بعد از تمام کردن
 در سجده یا در سه چهار یا بیش از یک رکعت بر آن که نماز بخود بر چیزی
 یا بر آن چیز می گذارد و نماز را تمام میکند و سلام می دهد و بعد از سلام
 نماز احتیاطی کند مگر در نماز تمام که شک کردن در آن برود و نماز
 شدن گمان بر چیزی از آن باطل میشود و بنا گذشتن بر کم یا زیاد
 فایده نمی کند و لا تجزأ لاجاره بعد الاحتیاط ولو یقن النقص
 و واجبیت اعاده نماز که کرده بود در آن شک بعد از نماز احتیاط
 و اگر

و اگر چه یقین نداشتیم بودن نماز از چهار رکعت فن شک بین الاربع
 و الثلاث بعد از احوال المجدین واجب از یقین علی التثلیث و یتیم
 یصلی رکعة بعد التسلیم پس کسی که شک کند میان دو سه بعد از تمام
 کردن دو سجده واجب است بر او که بنا گذارد بر سه و تمام کند نماز را
 و بنا گذارد بر یک رکعت را بعد از سلام و اذن ایستاده و نماز و قنوت بخواند
 و سلام دهد احتیاطا و بین شک بین التثلیث و الاربع یصلی رکعة ثلثا
 او رکعتین جائز است و کسی که شک کند میان سه و چهار بر او بنا
 گذارد بر چهار و سلام دهد و بعد از سلام یا یک رکعت ایستاده یا دو
 رکعت نشسته می گذارد و بین شک بین التثلیث و الاربع یقین علی
 الاربع و صلی رکعتین قائما و کسی که شک کند میان دو و چهار
 بنا گذارد بر چهار و دو رکعت نماز ایستاده بعد از سلام و اذن و گذارد
 بین التثلیث و الثلاث و الاربع و یصلی رکعتین قائما و یقین
 جائز است بر چنین بنا بر چهار می گذارد کسی که شک کند در نماز
 دو سه چهار و می گذارد دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نشسته
 گذارد و ظاهرش اینست که این هم کافی باشد و بعد از این باو رحمه الله

تعلیل الاربع

نیز همین است و میگوید مستحبه کل زیاده و بقیه غیر مطلقین
 و لکن بین الاربع و اربع یعنی علی الاربع و جود میکند
 برای هر دو هر زیاده و کمی باطل کند نماز باشد و نیز در
 سجده سهو میکند بعد از تمام کردن نماز برای تکمیل کردن نماز
 چهار ریح و بنا میگذارد بر چهار و پنج و بعد عینا فی صلوة
 الاحتیاط و واجب است سهو بعد از هر عینی و نماز احتیاط
 یعنی تسبیحات اربعه کافی نیست و احتیاطا عاده علی من زاد و کسر
 قصاص و لو سهوا الا ان مجلس عقیب التمام بعد التمسک
 لو شک مجلس او واجب است اعاده نماز بر کسی که نیاورد کند و اگر گشت
 یا بیشتر و اگر بعد از زیاده چیزی باشد و اگر آنکه نشسته و گشت
 چهارم بعد از تشهد خواندن یا شک کرده باشد و یا آنکه نشسته است
 بعد از چهارم یا نه نشسته است و میگوید فی جملہ السلام یوم الله
 یا الله و صلی الله علی محمد و آل محمد او بسم الله و یا الله و صلی الله
 علی محمد و آل محمد علیها النبی و آله و بر کلماتی که میگویند در
 جملہ سلام این دو کلمات را که میگویند و یا لا اله الا الله و یا لا اله الا الله



و پنج الخط من المهر بعد الامکان و واجب است نگاه داشتن خود
 بعد الامکان و لا سهو سهو و لا علی من کثر سهو و لا علی الامکان
 مع حفظ المأمور و یا بالعکس و لا علی من شک بعد الفراغ ایست
 حکم سهو را در واجب هر که عادت است از اعاده نماز یا تکمیل نماز
 نماز یا بعد از نماز یا نماز احتیاط یا بعد از سهو و کمی که سهو میکند و
 نه بر امام یا محافل یا سهو و نه بر مأمور یا محافل امام و بر کسی
 که شک کند بعد از فراغ شدن آن نماز و من شک فی فعل و هو محکم
 و جبا فی یاقه بر و کمی که شک کند در فعلی و حال آنکه او در محل آن فعل
 باشد و بجهت کمال آید آن فعل را و محل فعلی که شک کند در آن آید
 است که در فعلی بگوید داخل شد یا بعد از آنکه در فعلی بگوید داخل شد
 بر کرد بلکه تمام کند نماز و چیزی بر او نیست نه تکلیفی و نه احتیاطی
 و پنج سهو **فصل** فی قضاء الصلوة بحیث قضاء الواجب اذا
 فات عمدا و سهوا و لو یوم او فقد طهرت لا یبصر او حیوانا و غیره
 او حیض او نفاس این فصلی است در بیان قضای نماز واجب است و نماز
 نماز واجب وقتی که قوت شود و استیفاء نماز شیء هر چند که در حیض است

یا بسبب بیرون رفتن و عمل و تیمم در وقت نماز واجبیت قضا نماز
 که وقت شد بسبب کوچکی یا دیوانگی یا کفر یا غیره یا حیض یا عیادت
 بعد از آنکه درین وجوب استصحاب کافات و لا یجب علی المذنب علیه قضاء
 ما فاتة الاما افات و فی وقته بکذا و فی آخره ولو تعد الکفا
 و رکعة و واجب قضاء نماز بر تیکه قوت شد و واجب نیست رکوع
 که بیرون شد باشد قضاء نمازی که قوت شد از او و نمازی که
 بعضی آمده باشد در وقت آن نماز بقدر آن نماز یا در آخر وقت آن
 نماز اگر چه بقدر طهارت و بیک رکعت هم باشد آن وقت و بجز قضا
 ما فات سفر قصر و لو فی الحضر کما فی قضا تمام و لو فی
 السفر و لاجتیم کذا رکعت قضا نمازی که قوت شد در هر دو رکعت
 هر چند که گذارده شود و در هر دو نمازی که قوت شد و در هر دو
 رکعت هر چند که گذارده شود و در هر دو رکعت قوت شد نماز
 اعتبار دارد در قضا نه وقت گذارن و لا یجوز قضا المص
 علی الرحله و جایز نیست گذارن نماز واجب سوار و در قضا
 فرقیه فی الحضر و استیقامت و جیلان یصلی رکعتین و لا تأتی

و کوی

و کوی که قوت شود از او و کف نماز واجب از پنج نماز و نباید گذارن
 قوت شد واجب بر او گذارن در دو رکعت و سه رکعت و چهار رکعت
 و اگر طهر یا عصر یا غبار و در چهار رکعت گذار جبر نیست نمازی که از آن قوت
 شد مجزئیت و من فاته صلوة لا یعلم عدد ما وجب ان یتقی حتی
 یصلی علی کتفه الی فیه و کوی که قوت شود از او نمازهای که گذارند
 آنها را واجب بر او که نمازها را قضا کند تا غایب شود بر مکان
 و فاکر ن بلخه ان او قوت شد بر او نمازهای واجب **فصل**
فی الجماعة و مستحبته مؤکد و بجهت الجماعة و ابعاد فیصلی
 در بیان احکام الجماعة و این جماعت شش تن یا یکدم شد و نماز
 یومیه و لیلیم در نماز جمعه و نماز عید و شبستان عادل
 و شش کس یا چهار کس یا غیر شبستان و لا یجوز الا قدیم فیما یاب
 لاهل الحق و لا بالمجهر و لا بالاناس و لا الاغلق و لا لاهل الزنا و
 لا غیر البالغ العاقل و جایز نیست اقتدا کردن بر غیر نمازی که بخدا
 اهل حق باشد و نه یکی که تنها ندانند حال و در اعتقاد و اعتقاد
 و بر یکی که بخت یا غرض دیگری از او بجا ببرد باشد که یکی

که مقلدین این نباشند و الاقتدا سافر یا غیره بالعکس جایز است
منها بعد صلوة و اگر اقتدا کند سافر یا غیره سافر یا بعد صلوة واجب است
که رعایت کند هر کدام حد نماز خود را یعنی در قصر یا تمام و اگر بفرمان
النساء علی الرجال ولا للجماعة فی الساقطة الا الاستسقاء العید
المندوب و محرمها و جایز نیست بستی گرفتن نماز بر مردان و نماز
و جایز نیست جماعت در نماز نافله و کونما و طلب باران و نماز عید
ستایش و نماز واجب و نماز کراهه یا ندب جماعتی هم رسد و مستند
اینها و من علی خلفه انما للقیمة و جایز نیست لنفسه و لا لغيره
و یستطاع تعدد من القیمة و کسوف نماز کند در بیرون محلی یا بی
قیته و اجابت بر آن که قرائه تکمیل آهسته کند و جنود و اجابت
بندخوانند را بوقت و ساعت پیشود آنچه بعد و پیش از آن
قراة تعدد و من و محبایان المأموم جمیع واجبات الصلوة
الا القیامة و اجابت بر مأموم بعمل او در جمیع واجبات نماز
غیر از قرائت و لا یجوز قرائت المأموم خلفا لامام العدل
بجهر یا اذ سمع بل یجب الانصات و جایز نیست قرائت تکمیل بر

در

و بی مأموم عادل حد نماز بجهر و قتی که بشنود صدا او را بملکفا
 بر آن مأموم خاموش بودن و کوشش اشتغال بقرائت و اذا اظهر کون
 الامام علی غیر طهارة و جب علیه الاعادة لا علی المأموم و کذا اذا
 ظهر عدم نیة او استدبار القبلة و قتی که ظاهر شود بدو بی نیة
 بطلان و اجابت بر او اعاده نماز بر مأموم و هم چنین است
 حکم و قتی که ظاهر شود نیت کردن امام بر آن نماز یا نیت قبل کردن
 المأموم بر آن نماز یا نیت بطلان کردن نماز بر امام یا نیت بر مأموم
 و کذا لا یبعد لو ظهر فسقه او کفر و هم چنین اعاده می کنند مأموم
 نماز خود را اگر ظاهر شود بعد از نماز خاموش بودن امام یا کافری بر
 امام در وقت نماز و من سبته الامام و جایز نیست عمل او در نماز
 صلوة و قیمة تشهد تا نیت و یم و کسوف اقتدا کند پیش نمازی
 که بار بار نماز کرده باشد و کسوف یا شیشتر واجب بر آن کسوف
 کند اندر کسوف یا در کسوف یا شیشتر یا شیشتر و نماز خود بر سر خود
 بخواند در کسوف و یم نماز خود و تمام کند بعد از سلام و ادق امام
 باقی نماز خود را و یجب متابعت الامام و یدک یا کسوف یا در کسوف و کسوف

واجب بر ماوم بجای آوردن افعال نماز بعد از شروع کردن امام
 افعال را بحدی که بعد از وقت و در کسب و لا یجوز الا بوقت
 مع الحایل غیر الایمان و لا مع التبع عدل مع علو
 الامام با یعتقد به کالذکران و جایز نیست اقتدا کردن بکوفت یا
 آنکه و ماوم حایل باشد غیر سورهها مگر آنکه ماوم زن باشد
 و امام مرد و جایز نیست اقتدا کردن با درودی میان امام و ماوم
 و نه با وجود بلند بودن جای امام بحدی بیان مثل ذکران **فصل**
 فی القصر و یجوز الحذف من غیر احتیاط و یقتضی ما یقتضی من الاجابات
 خاصه این فصل است در بیان احکام قصر یعنی چهار رکعتی را در
 رکعت کردن و واجب است قصر برب تر خواهد در سفر و خواهد در حضر
 و ماقطعی شود آنچه دشوار باشد از واجبات نماز و بر و یا سفر
 مع الخوف و الا من بشرط ثمانية فرائض او و بعد از یا و اربعة
 عود اقصاء عدل و خفاء الحدیث و الاذان و انتفاء المصیبة
 بمراد الله بالقیود و لیسة السفر و اقامة عشرة سنین و نهض
 مطلقا او ملک تمامه و ثلثة اشهر و دیگر و واجب است قصر

فداستوطنه

سفر

سفر ایستاد و غیر ایستاد باین شرط که قصد داشته باشد وقت و آهست
 فرسخ یا چهار فرسخ و وقت و چهار فرسخ برکت یا بیشتر و نه
 شدت دیوار و اذان که باین نیست قصر بتران و سفر شروع
 نباشد بر ایستادگی از درودی باین هم نباشد و کثیر السفر هم نباشد
 و ده روز باینست و یکماه باینست نماز نباشد در آنجا که میخواهد قصر کند
 نماز و مگر او هم نباشد که در آنجا شش ماه بوده باشد بوجب الرکعة
 غیر الا ما ذکر الایبع و العتیر وقت الاداء پس واجب است قصر در نماز
 چهار رکعتی و غیر چهار رکعتی آنکه و مدینه و کوفه و حار
 حسین و معتبر در قصر و تمام وقت ادا نماز است نه وقت و جوی نماز
 بر کرا و اول وقت نماز در خانه باشد و نماز کن و مسافر شود و آنرا از
 رادر سفر گذارد قصر خواهد کرد و در عکس بر عکس و یجوز تسبیحات
 الاربعة بعد کل مقصود ثلثین مرة و باید که بگوید بعد از هر نماز که
 قصر کرده شد است و مرتبه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
 و الله اکبر بجای و رکعت **کتاب الزکوة** و هو واجبة و
 یکس من نیکر و جوی و یجب اداها و یجوز منعها و منع کل حق المای

این کتابت و بقی احکام زکوة و این واجب است و کما فی سوره بقره
 انکار میکند واجب بودن زکوة را و حرام است منع کردن زکوة و
 منع کردن هر چیزی که تعلوق داشته باشد باین مثل قرض و خمس و نقد
 و تا و این شری و دروغ و جویب فعل المعروف و صله الرحم و الاصل
 الی الاخران من غیر الموقوف و حمل علی الاستحباب و علی دفع ضرر
 المؤمن و دعایت کرده شده است واجب بودن کاد و کف و غیره باشد
 مصرف کردن با خیرشایان و یکی کرده با برادران و غیره زکوة
 و حمل کرده شده است این روایات بر استحباب بودن کار و بر نیازهای
 مؤمنان و تحقیق کند و این شری و هلاک شود **فصل** بجهت زکوة
 فی تسعة لا غیر الذهب و الفضة و الابل و البقر و الغنم و الحنطة
 الشعیر و القمح و غیره از بی شرط ابل و غنم و الحنطة و الشعیر و القمح
 و القمح من القصر **این فصلی است در بیان اجناسی که زکوة در آنها**
واجب است واجب میشود زکوة در چیزهایی که غیر از ابل و غنم و قمح
 و شعیر و کاه و کاه و غیره و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه
 و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه
 و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه

و بجهت بقی الغنم کالاربع و فی مال القمار و فی الخیل الا ان
 السایه عن کل عشی دیناران و عن کل قرض و دینار بشرط الحلی
 و شش زکوة در بقی غنم مثل این چهار غله که در آنها زکوة واجب است
 و شش زکوة در مال کسره و معالمان میکنند و شش زکوة در
 مادیها که تمام سال در حال مجتهدان هر اصلی و او شری و از هر بابی
 و او شری بشرط گذشتن سال بر همین حال **فصل** شش طرق الانهاء
 التصایب فیها لا یزاد و فیها یجب فیما و فیها خمس الابل فاذا
 تمت فیها شاة این فصلی است در بیان فضا بها شری و شاة
 و شری و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه
 بقیه که کم باشد از تصایب و بجهت زکوة و در کم از شری و شری
 و تمام میشود پنج شری زکوة واجب است بیکصد و شری ثم فی عشر اثنان
 ثم فی خمس عشر ثلاث ثم فی عشر اربع ثم فی خمس و شری خمس ثم فی
 ست و عشرین بنت مخاض و هو التي دخلت فی النبیة ثم ست و
 ثلاثین بنت لبون و هو التي دخلت فی الثالثة ثم فی ست و اربعین
 حقة و هو التي دخلت فی الرابعة ثم فی احدى و ستین جذعة

تكون عموما و شرط كون شده است در واجب بودن زکوة سال و بتر
 اينکه صيد شود ماه دوازدهم و ديگر شرط است وجوب بودن زکوة
 نصاب تمام سال و چنين در صحت اينکه آنها را با آن کنند و حال
 نشوند و بخت في الملك الواحد فان تفرقا المال لا العكس بل بشرط
 بلوع كل نصيب نصابا واجبة و ملك يدك لک هر چند که در چند جا
 باشد مال و ديگر کجا جمع باشد و واجب است زکوة در مالي که در کجا
 باشد از چند کس هر چند که بعد نصاب برسد مجموع آن هر کس حصه
 نصاب باشد بلکه شرط است وجوب زکوة در مالي که در چند جا
 از آن نصابي و بلوع نصاب بعد الحول بلها وجبت على الميراث
 ويرجع بها على البايع الا ان يوديها او لو فرقة شوب نصاب
 بعد ان سال پيش از بيرون کردن زکوة از آن واجب است زکوة بر
 شترى و بجمع ميکنند شترى بر کوفه بر بايع مگر اينکه بايع بدهد
 خود زکوة را و بجمع على المصدق قبول قول المالك و بختيرها
 تعيينها و الرقيق بالواش و حفظها و ايصالها الى المستحق
 الى الامام و واجبة بر كسوة زکوة را ميکنند ليكن امام قبول کردن
 قول المالك

قول المالك در باب بودن زکوة در مال او بختيرها بختيرها
 در شخص کردن زکوة و هوادى کردن با مواش و نگاه داشتن آنها
 در اينکه نصاب استحقاق يا امام و بختيرها الانعام في سنة ان
 بختيرها مال بعينه و واجبة زکوة چهار بار با آن در هر سال هر چند
 باقى ماند همان سال بعينه **فصل** في شرط في التقديس النصاب **فصل**
 فيما دونه و الحول و كونها و ثانيا و دواهم مضروبين و وجوب
 طول الحول و الملك و التمكن من التصرف و يكون في الحول اذ قيل
 عشر ابي فضل است و بيان شرطها على زکوة طلاق و فقر و بلوغ و جواز
 زکوة و اذن طلاق و فقر نصاب عبارتست از دست و هم و بختيرها
 و احتياطا دوازده هزار دينار عراقى و عباسى ميتر و بر واجب
 زکوة در چيزى که کمتر از نصاب باشد و شرط ديگر سال است و بلوغ
 طلاق و فقر و اشرفها يا دواهمها يمسكه و اوجوب بودن نصاب
 تمام سال و مال بودن و تمام بودن بر تصرف کردن در آن و بختيرها
 در سال اينکه ديده شود ماه دوازدهم و تمام شدن ماه فاذا بلغ
 الذهب عشرين مثقالا و بختيرها زکوة نصف مثقال ثم كل ما زاد

کلم

وَجِبَتْ فِيهَا عَشْرُ شَقَالٍ بِرِيقَةٍ كَمِيرٍ مِثْلَ مِيرٍ بِرِيقَةٍ شَقَالٍ وَثَلَاثِينَ
وَرَانِ نِمْ شَقَالٍ وَبَعْدَ ذَلِكَ هَرَكَةٌ نِيَادَةٌ شَقَالٍ بِرِيقَةٍ شَقَالٍ وَثَلَاثِينَ
شَقَالٍ وَاجِبَتْ فِيهَا عَشْرُ شَقَالٍ بِرِيقَةٍ كَمِيرٍ مِثْلَ مِيرٍ بِرِيقَةٍ شَقَالٍ وَثَلَاثِينَ
وَإِذَا بَلَغَتْ الْفَقْرَةَ مَا فِي دَرَاهِمٍ وَجِبَتْ فِيهَا خَمْسَةٌ دَرَاهِمٍ وَثَلَاثِينَ
كَبِيرٍ مِثْلَ مِيرٍ بِرِيقَةٍ شَقَالٍ وَثَلَاثِينَ وَاجِبَتْ فِيهَا خَمْسَةٌ دَرَاهِمٍ وَثَلَاثِينَ
الْمَقْدُونِ نِمْ كُلُّ مَا زِلَتْ أَرْبَعِينَ دَرَاهِمًا وَجِبَتْ فِيهَا دَرَاهِمٌ بَعْدَ
أَنْ هَرَكَتْ نِيَادَةٌ شَقَالٍ بِرِيقَةٍ شَقَالٍ وَثَلَاثِينَ وَاجِبَتْ فِيهَا خَمْسَةٌ دَرَاهِمٍ وَثَلَاثِينَ
زَكَاةُ الْفَقِيرِينَ كُلِّ سَنَةٍ وَإِنْ بَقِيَ الْمَالُ لِبَيْتِهِ وَإِنْ كَانَ عَلَى الْكَلْبِ
وَيَنْبَغِي أَنْ يَكُنْ أَكْثَرُ وَأَكْثَرُ كَانَ الْمَالُ قَرْضًا وَاجِبَتْ فِيهَا زَكَاةُ طَلَقِ نِمْ
وَدَرَاهِمُ الْوَكُوفِ بَاقِي مَا نَدَّ هُمَانُ مَا زَكَاةُ أَنْزِلَادَةٍ بِأَرْبَعِينَ
بِأَجْدَسَالٍ وَكَوْجِدِيَّةٍ بِأَشْدِيرٍ مَا لَكَ أَنْ قَرَضِي بِأَيْمَانٍ بِأَيْمَانٍ
أَنْزَالٍ بِأَيْمَانٍ بِأَشْدِيرٍ مَا لَكَ أَنْ قَرَضِي بِأَيْمَانٍ بِأَيْمَانٍ بِأَشْدِيرٍ
النَّصَابُ قَضَاءُ وَجِبَتْ عَلَيْهِ زَكَاةُ مَا مَعَ حَضَرِ الْأَعْيَانِ
وَكَمْ كَذَا بِرِيقَةٍ بِأَيْمَانٍ بِأَشْدِيرٍ مَا لَكَ أَنْ قَرَضِي بِأَيْمَانٍ بِأَيْمَانٍ
زَكَاةُ أَنْ بِأَحْقَرٍ بِرِيقَةٍ بِأَشْدِيرٍ مَا لَكَ أَنْ قَرَضِي بِأَيْمَانٍ بِأَيْمَانٍ

الاربع

الاربع ولا يشترط الحول ابن فضال استدريان زكوة جنسها واجبة
زكوة كعدم وجوب خربا وموتين شرط كونه نكاحا استدريان زكوة كونه
ايضا سال بكدهم كنه باك نكاحا زكوة ايضا واجبة ولا تجب كل سنة
واجبة زكوة ايضا هرا بالغير ط النصاب وهو مائة واربعة
وكل من شقون صاعا وشرط كونه نكاحا واجبة وان ينجح وشرط
هر من شقون صاعا وتجب في العتق مع الحرير والموت النصاب
واجبة زكوة در انكوب بالحقين كونه ورسيدن انكوب نصيبا
انكوب رسيدن موزرات احتياطا للمحقق وفيه شرط بلوغ كل غلة
نصا يا فلا تقيم الى غيرها وشرط كونه نكاحا رسيدن هر غلة
نصا يا رسيدن انكوب ان نصا يا ياتيد ضم كونه نكاحا رسيدن باغله ديكر بر اي
نصا يا زكوة الواجبة هي العشران سقيا او بعلا ونصف
العشران سقيا بالتواضع والاداء الى زكوة واجبة در جهار غلة
آن زكوة دو يك ت اكرا ب داده شود با ب در ان يا با بان يا بر شيه
خود آيه جود وبيت كيت اكرا ب اده شود بتر يا بدلواها و
يجب فيها ايضا الحزن ان فضلت عن موزرات السنة واجبة

ورنه باین وجه که زیاد باید از خرج سال و من سخی مایه سحای
 مایه بالذوال علی العالی فان تساو و بیحی نصفه العشر فی نصفه
 نصف العشر و غله که آید از شوم کاهی یا بیوان و کاهی یا بیباران
 و کاهی یا بیوالتجیه شتر است معتبر است بر آن که هر دو برابر است واجب است
 در نصف آن ده یکصد و نصف دیگر بیست یک و بیحی زکوٰۃ فی حقیقه
 العامل فی المایه و المساقات مع الزاویه و کذا حصه الماکله ^{لهم}
 احدیها علی الاخری و واجب است زکوٰۃ در حصه عامل و در مساقات
 مساقات یا شترها و هم چنین است حصه مالک که شترهای زکوٰۃ در آن
 یا شتر خود و توقف زکوٰۃ حصه السلطان من الغله و لا یجوز فی غیره
 و ما قطع می شود زکوٰۃ حصه که سلطان میگیرد از غله بر ولایت زکوٰۃ
 بر غیر سلطان بلکه واجب است بر او و یخرج العیمه فی الغله و الاها
 و التمدین و بنی قریه واقع مال زکوٰۃ و از در غله و جهاد یا
 و قهر و غله و یکی الخضره الغله و میسر طر از ملک یا المایه
 حال الفوق کافی است بر آن که در زکوٰۃ بر او است بنابر این
 زکوٰۃ و شرط شده است در هر یک زکوٰۃ غله ای که ملک آنکس شود آن
 بر ذمت

بر ذمت کرم تبار و وقت داتقه یستن فصل فی اداء الزکوٰۃ
 المستحقین و هم الفقراء و المساکین و العاطلون و العان و غیره
 الرقاب و فی سبیل الله و ابن السبیل و یسقط المولیٰ له الا ان ینقض
 استد و بیان مستحقین زکوٰۃ واجب است ادا کردن زکوٰۃ بر وی مستحکم
 زکوٰۃ و ایشان فقیر اند و مسکینان و جمع کنندگان و محافظت
 کنندگان زکوٰۃ و قرض دوان و جماعتی که ولایت دارند یا شتر یا اینها
 آنرا در آن بند یا کفاره بپوشانند و ظاهر و قسم خوردن و قتل
 حید و نباشد و نباشد پیش ایشان چیزی که در خود و از کفار بر وی
 ساند و حال آنکه ایشان مؤمنند چنانچه در حدیث و تفسیر
 الرقاب واقع شده و فی سبیل الله جماعتی اند که بیرون می آیند از
 جهاد و خرجی نداشته باشند یا جماعتی که مؤمن نباشند و نباشد پیش
 ایشان چیزی که جمع کنند یا نیاورند خیراتها و ابن سبیل جماعتی اند که در
 سفر باشند جهت عیادت خدا و بی خرجی باشند و ساقطند مؤلفه
 یا بفعل و ایشان جماعتی بودند که خدا را یکی میدانند و غیر خدا را
 نمیدانند اما فصلی بر مساکین و علیهم السلام که در بودند و در

خدا صوابی میگوید بایشان و تعلیم میکند و چیزها را بایشان می نشاند
پس برای ایشان حصه و زکوة قرار داد که شاید حق را بشناسند
کنند و واجب الاستیعاب و قبول دعوی الاستحقاق است ظهور
الکذب و واجبیست که هر اضاف زکوة داده شود و هر کس دعوی
کند که من مستحقم و معلوم نباشد دعوی کفایت او قبول کند و میشود
دعوی او و میتوان داد زکوة با او و من دفعها الى غیر المستحق
و جیب علیه آخری امری الا ان یكون اجتهد في الطلب
کوی بدو زکوة را بغير حق واجبست بر او که با دیگر مستحق بدو
مکمل است که حق کرده باشد و باب احتیاط آن شخص و من بر کفایت
علیه قضا و لها و ان لم یعلم بر وجهها و کوی که نداده باشد زکوة را
واجبست بر او که بدو زکوة را و اگر چه میداند و واجبیست بر زکوة
و اذا استبصر الخالف لم یجب علیه قضاء عبادته الا الزکوة ان کان
دفعها الى غیر المستحق و فوقه شیعه شود مخالف واجبیست بر او قضا
عبادت خرد مکمل زکوة اگر داده باشد آنرا بغير حق و غیر طایف
بایشان و این و الا انه علیه لم یلم فی غیر الاغفال و اقر قاریه

تحقیق

است در سستی اقرار کردن بتمادیت و بامنه علیهم در غیر فعلها
و بعد با بلکه در فعلها است که ان مؤمنان بهم رسید باشند و در
اقرار بتمادیت نیست هر چند اقرار بامنه نداشته باشد همچنانکه
فرمودند و لا یجوز اعطاء المستضعف الا فی الضرورة و عدم امکان
الارسال و یجوز الا اعطاه و وجاین نیست دادن زکوة بکسی که حق
نشناخته و با اهل حق هم عدالت نداشته باشد مگر در وقتی که
مضطرب باشد و ممکن نباشد فرستادن زکوة بسوی مؤمنان و جائز
انتظار مؤمنان نیست در این وقت تا بهم رسد و یجوز اعطاء افعال
المؤمنین منها و شراء ما یحتاجون الیه بها و جائز است دادن افعال
مؤمنان از زکوة و خریدن چیزی که محتاج باشند ایشان بوی آن
زکوة و لا یجوز دفع الزکوة الى مخالف من یحتم او مجبر او و اقر قاری
ناصب و مخفی هم و جائز نیست دادن زکوة بمخالف مذهب یا مذهب
که اعتقادش این باشد که خدا جمست یا جبر میکند بندگان خرد باید
اقوال و اعمال افعال کسی که قایل بدوازده امام نباشد یا کسی که حق
باشد با الله یا با دستان ایشان بسبب شیخ یا متقدم دارد غیر ایشان

برایشان و تصرف فی القیوم و المساکین ان لا یمکن فی البینه
 له و لعلی له فعلا او حق کذا لکن نه و لا یمکن ملک خادم او
 او دار بقدر الحاجة و شرط کرد. نه است و قیوم و مسکین اینک خرج
 سال داشته باشد برای خود و عیال خود نه بالعقل و نه بالعقل مثل
 صاحب عرق که کب و وفات کند بخرج او مانع میشود از کفایت زکو
 مالک بودن نه و یا خانه یا حیوان یا یا نه بقدر حاجت یک
 با وجود اینها جایز است که زکو بگیرد و لا بجز دفع الزکو الی المحت
 نفقة علی مالک و هم احواء و اولاده و ذواته و مالک الا
 لاداء الدين او التوجه و نحوهما اما لا بجز علیه و بجز اعط
 بقية الاقارب ان کا کما یومنین و الا ذل و جایز نیست داد زکو
 بکوه و اجابت بخرج او بر مالک و ایشان بدهد و بر مالک و
 اولاد و نفعا و بندگان و مکرر است برای او و بر ایشان یا بولی
 داد و بر ایشان و بندگان و مانند اینها از جمله چیزهای واجب
 نیست بر مالک آنها و جایز است داد زکو بغير ایشان یا کسی باشند
 ایشان و بندگان اگر بغير ایشان جایز نیست داد زکو بایشان
 و لا بجز

و لا بجز اعطا و هاشا رب البحر و لا تصرف العدة لکن یعط
 الفاجر بقدر کفایت و جایز نیست دادن زکو بغير احوال و شرط
 نقد است عادل بودن و تحقق زکو و لیکن داده میشود از زکو
 بفاجر بقدری که بر او باشد و او بجز زکوة ایا مالک و عقده
 از زکو و جایز است خریدن ببدنی که غلام باشد از مال زکو و اگر
 کردن او و لا بجز دفعها الی الجار و احتیاج و جایز نیست داد
 زکو بظالم در حالت اختیار و من کا فیه زکو و بجز بدهد یا
 علی العود و کسی که باشد بر او زکو واجب است اینکه او اگر آنرا
 فی الحال فان حصر الموت و جبار و وصی یا بولی که حاضرند از
 مکرر پیش از دادن زکو واجب است بر او وصیت کرد که زکو مال
 و اوصیها الا واجب است بیرون کردن ذکر او اصل مال است
 خراء و وصیت کرده باشد یا بی یا کرده باشد هرگاه معلوم باشد
 و یجزم الزکو الواجبة خاصة علی بی هاتم لامع ضرر عدم
 او کون الدافع منهم و کون انتسابهم بالام دون الاب
 حرام است زکو داد و لا بجز و بر فرزندان هاتم مکرر است

و بجز بجهت

وعدم المستحق
فان نقلها

ایشان یا برون دهند از ایشان با وجود نیت ایشان بپاشان
یا در نزدیکی دیوار صورت طاعت و بپاشان بپاشان
و ان نیت واجب بپاشان الا فلا و واجب نیت فرستادن زکوة
بپاشان و بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان
شود و واجب نیت بر او دادن زکوة یا روی بپاشان زکوة و واجب نیت
فرستادن زکوة بپاشان و دادن زکوة بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان
بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان
الملوک من الزکوة و غنقه مع عدم المستحق و بپاشان بپاشان بپاشان
ان مال زکوة و آنکه بپاشان او هرگاه مستحق بپاشان بپاشان بپاشان
الملوک تحت الشد مجاز مع وجوده فان مات و لا اولاد له
المستحقون بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان
ان زکوة هر چند مستحق بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان
نداشته باشد میراث او مستحق زکوة میرسد و بپاشان بپاشان
دين المؤمن من حاجتها و میتان و کفین الميتة و بپاشان بپاشان
اداء قرض مؤمن از زکوة خواه زکوة باشد و خواه مرده بپاشان بپاشان
کفر

کفر کردن مؤمنان از زکوة و بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان
است قصد کردن و بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان
الوجوب فی الغلات اذا صفت و بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان
الثانی عشر و وقت واجب نیت زکوة در غلها و وقت که بپاشان بپاشان
غلها و در غیر آنها بعد از سال و آن سال نیست که ماه و از غلها
دید شود **فصل** بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان
است بپاشان زکوة فطره ماه رمضان واجب فطره بر هر عاقل
بالغ که قادر باشد بر خرج سال خود و بپاشان بپاشان بپاشان بپاشان
و کل من یحول من صغیر و کبیر و غنی و فقیر و حر و مملوک
ذکر و انق و سلم و کافر و ضیف عن کل احد صاعا من کل النوا
اخرج و هو سبعة ارطال بالعلی فی کون الذی ما قنا و سبعین
درهما و واجب نیت دادن فطره از جانب خود و از جانب هر کس مال
باشد از کوچک و بزرگ و مالدار و بی مال و آزاد و بنده و مرد و زن
و مسلمان و کافر و مهمان از هر یک صاعی از هر خردی که بیرون کند
و صاعی نه رطل عریقه است که وزن او هر روزه و بیست و نه رطل است

مالک

وتخرج من غالب القوت وتخرج القيمة ويجزى على قدر ولده
 واسلم لا بعد ويبرون كره ميشور ذكوة فطرا جبريما اكثر
 اوقات خذره ميشور ويجزى قيمته آنهم وواجبة بركه فخر
 متولد شود براوا وپيش از ديدن ماه شوال نه بعد از ديدن ماه
 وقت الوجوب اذا اهل هلال الشوال قبل صلوة العيد وقت
 واجبة ذكوة وقبيلته ديدن شود در وقت ماه شوال پيش از
 نماز عيد رمضان ولائم استه اذ ان پيش از نماز ولايجزى الا
 فان فعل لم تسقط وجايز نيست بر انداختن اذنان عيد بر كس
 نداده باشند با قط ميشور بلكه بايد داد ويجزى الغرام مع علم المحتج
 وهم الفقراء والمساكين وسائر المحتجين من اهل الولاية وقد آ
 جدا كره ذكوة هرگاه مستحق نباشد حاضر وحقها قبيح
 سكينان اندواقي محتقان ماله از جمله دوتد دان اند باشند عليهم السلام
 ولايجزى دفعها الى المتصدق الا عند الضرورة ولا الى النساء
 وجايز نيست اذ ذكوة يكس كد شوق داشته باشند اهل حق ولا
 ينبغي اقل من صاع وضرر ان نيست اذ ذكوة كذا في صاع ويجزى
 فطره

انقطاع المستحق

فطرة الماليك المشتركين اذا اكل للمشرك رأسا اقل وواجبة فطره
 غلاما يولد مشركا باشد ووفق كسبه شريك شود يك غلام تمام كس
 تسحب الصدقة خصصا في الاوقات الشرعية اي فصلي
 در بيان احكام صدقة شته خيرات كن زخاصه وروزه وحق
 مانند شوق وجمع وعره وعيد وماندان ولايجزى الصدقة
 على الكافر والناصب الا عند الضرورة وجايز نيست خيرات كره ز
 كافر فخاصه ميكن وقت ضرورت خوف ولايجزى الرجوع في الصدقة
 وجايز نيست واپس كره فتن صدقة ويجزم السؤال من غير حاجة
 عند الضرورة وحرام است طلبيدن في احتياج وواجبة در وقت
 شوق ووجيم المنع الصدقة والبراء بقاء والتم على الخطا
 والصدقة بالمال الحرام مع العلم بصاحبه وحرام است كذا فتن
 بعد از تصدق ويرا كره فتن تصدق وعلامه كره فتن اذ ذكوة
 تصدق كره فتن بالاحرام ووفق بمانند صاحب آثار ويجزى الصدقة
 على المؤمن عند الضرورة ويجزم منعه حينئذ وواجبة تصدق
 به بغير دفعه مضطربان او حرام است اذ ذكوة بغير هرگاه مضطربان

باشند و کجی و هرگز نداشته باشند که هیچ ایشان از آن هرگز بد
و یستم علیهم بقدر کفایتهم مستقیم فان لم یکنتم و جلیکما الکفا
من مال الامام و بجایه دفع حصته علیهم ایضا الیهم مع حاجتهم
و می باید قیمت کرد حسن یا بر سادات و بزرگواران آنقدر که پس باشد
او و تا نیکیا پس اگر پس نباشد ایشان را حصه ایشان واجب تمام
کردن مثل ایشان از مال امام و واجبست دادن حصه امام علیه السلام
نیز سادات و ققی که محتاج باشند ایشان و بجایه و لحاظ لا
کل عام و واجبست دادن خمس مال بکسب در تمام عمر سال یعنی
مثل نكوة مال نیت **کتاب الصوم** و هو واجب علی کل بالغ
عاقل فی شهر رمضان سوی الخایض و النفسا و نحوها ابرکتاب
و بیان احکام روزه است و این واجبست بر هر بالغ عاقل و
رمضان غیر خایض و نفسا و فطیر اینها و مستقلا کافر و مجنون
نیتنه لیلان قن ترکها و جیان بحدوها قبل الزوال از لم
یقطر و کسی که حال او اندر ترک روزه و کافرات و واجبست نیت
روزه در شب و اگر کسی شب نیت کند واجبست بر او تا نیت نکند

رایس

پیش از نیتین وقتی که افطار کردند باشد و لا یجوز الا افطار
قضاء شهر رمضان بعد از اول و بجز قبله الامع ضیق الوقت
و جایز نیت افطار کرد در رضاء ماه رمضان بعد از زوال حاجت
است افطار پیش از زوال مگر آنکه وقت قضا کند شده باشد **فصل**
بجایمان انصایم عن الاکل و الشراب و الذی علی الله و رسوله
والامة علیهم السلام و عن الارتما و عن الجماع و فی قبل الزوال
عن الاكل و المباحیه و الاستمتاع و نحو هذا و عن الحقة بالمایع
فصلی استدر بیان چیزهایی که از آن اجتناب باید کرد و در روزه
و اجبت دهد نمک کردن و خوردن و آشامیدن و داشتن روزه و از آن خوردن
و آشامیدن و دروغ بگوین بر خدا رسول او و امامان علیهم السلام
و از فرو رفتن در آب بجهت شستن که بر آب روزه و از جماع کردن و
فروج زن و از بیرون آوردن بی برتنی کردن و بلباس و برتن
ماندند بر بدن و مانند آن و از ختنه کردن و بخت کردن و بخت
فی شهر رمضان عالما عاهدا و بجایه القضاء و الکفارة و غیره
و حقه او صوم شهرت متساویین او اهل عام ستین میکنند فان

عجز تصدق با یطیق فان كان ناسيا او جاهلا فلا كفارة وكفى
 افطارا يكفّر دونها انما رمضان قصدا وانتهى واجبت براد
 قضاء آن بعدو كفار وادق تا باز کردن بند یا روزه و و ماهانی
 هم با طعام وادق شخت محتاج بر کردن تا باز کردن بند یا روزه و و ماهانی
 و روزه خدا بدو حد آنکه تواند و اگر باشد افطار کنند بفراموشی
 بر نیت كفار بر او واجب با افطار علی المصل كفارة واحدة و
 با افطار علی الحرم كفارة الحج و يجب بقدر الكفارة بتعدد الحرام
 فی يوم واحد لا بقدر الاكل لا شرب و واجبت بسبب افطار
 بغيره حلال کفارة و بسبب افطار بغيره حرام کفارة که
 عبارت از آنکه در بند و و ماه روزه داشتن و شخت
 مسکین با طعام وادق و واجبت مکرر کفارة وادق بیکبار
 جماع کردن و دیگر روزه و واجبت مکرر کفارة بیکبار جماع
 و آشامیدن و دیگر روزه وادق نیتش علی الحرام فساد
 شهر رمضان بطلان صومه و وجب علیه كفارة ان والتعزیر
 طاقته و جب علی کل منهما الکفارة والتعزیر و کفی که اکل
 کند

کند نذره را بر جمیع و در روز ماه رمضان باطل میشود روزه او
 و اجبت بر او كفارة و سیاست شرعی بر او واجب شد آن نذره جماع
 او و اجبت بر هر کدام از مرد و زن كفارة و سیاست و اجبت
 لیلا تم نام نایا للعسل ثم انثیه ولم یقتل ثم نام حتی أصبح
 و جب علیه القضا و الکفارة و کسی که جنب شود در شب بعد از آن
 بخوابد یا نیت قصد که پیش از صبح غسل فرماید که بعد از آن بیدار
 شود غسل نکند بعد از آن بخوابد یا صبح شود و اجبت بر او قضا بر او
 بیدار شود و بخوابد مرتبه سیم و اجبت بر او قضا و كفارة و یحرم
 تعدا البقاء علی الجنابة فی شهر رمضان حتی یصبح مع وجود صومه
 فان فعل وجب القضا و الکفارة و حرام است بقدر باقی ماندن بر
 جنابت در ماه رمضان تا صبح یا وجود و اجبت بر او روزه او بر او
 ماندن بر جنابت و اجبت بر او قضا و كفارة و من غسی غسل الجنابة
 حتی یمسح بشهر رمضان او یغسل منه ایام و جب علیه قضا الفلوق
 والقصر و کسی که فراموش کند غسل جنابت را تا و فوق که بیرون میرود
 ماه رمضان یا و یغسل بکفارة انما و رمضان چند روزه و اجبت

و انما نام فاقی القضا

با وقضای نماز و روزه و من اصبح حیثاً لم یجز له الصوم قضاء
 شهر رمضان و یجوز له و کسی که داخل شود در صبح و غسل حاجت
 او را روزه داشتن برای قضای ماه رمضان و جایز است نفوذ شقی
 و یجوز غسل المایض اذا ظهر قبل الصبح فان تركه وجب علیه القضاء
 و واجب بر عیاض غسل و قوی که پاک شود از حیض پیش از صبح ممکن
 باشد غسل کردن پس اگر ترک کند غسل یا با امکان غسل واجب بر او
 قضای آن روز و بطل الصوم و یجوز القضاء و الکفار و بعد ایضا
 الماء الى الخلق و الغبار علی طه و القضاء بوصول الماء الى اللعاب و
 النافله و بعد المني و باطل میشود روزه و واجب شود قضاء کفای
 بسبب رسانیدن آب اندوی حدی بر روی یا غبار غلیظ و واجب
 قضا بسبب رسانیدن آب بر روی حلق از جهت بازی و ضعیف شدن و
 بسبب کردن بقصد و من انزل بالجمیعه او استنماء و یجوز القضاء
 و الکفار و کسی که مقرب یا بیرون آید به دست بازی بقصد یا
 بر او قضا و کفار و غسل یجوز اما انما عن المفطرات من طویع
 الفجر التین و اما یجب بعد تحقیقه او اذ ان التینه المقادیر للماء

ارضی

ارضی است در بیان منقذات و اجبت بر روزه و اگر چه باز داشت
 از چیزهایی که باطل میکند روزه و انقضت طلوع صبح و نیم که آن صبح
 صادق گویند و واجبیت اساکان منقذات مکر بعد از تحقیق صبح
 صادق یا بعد از آنکه من اعتمادی عادت کرده باشد اذ ان کتب
 را بعد از صبح صادق و یجوز الجماع اذ لم یبق لطلوعه مقدار ایضا
 و الغسل و حرام است جماع کردن و قوی که باقی نماند باشد باطل طویع
 صبح این قدر مدت جماع و غسل کند و ان مدت و من تناول من عین
 مراعات الفجر فانفق بعد و یجوز علی الاتمام و القضاء و کذا امر و کتب
 المحرم بقیاء اللیل فاکلتم طهر او فحس کذا یخبر بطلوع الصبح فاکل
 ثم طهر صدقه و کذا من افطر للمظلمة الموهمة و خول اللیل ثم خلد
 الا ان یغلب ظنه و کسی که بخورد یا آنکه ملا خطه کند صبح را پس اکتفا
 اقتضی خوردن او بعد از صبح واجب بر او تمام کردن روزه آن روز
 و نخوردن چیزی دیگر تا شام و قضا هم و همچنین حکم کسی که در شب
 بنده داشته باشد چیزی دهند به باقی بودن شب را بخورد یا بشد کما
 باقی بودن شب و بعد از آن ظاهر شده باشد دفع خبر دهند باقی

کذا

نظم

بودن شب یا گمان کرده باشد دفع کفن که خبر داده او را بطبع
 صبح بخورد و بعد از آن ظاهر شد راستی خبر داده و همچنین است
 حکم کسی که افطار کرده باشد بپایان بگوید که باعث توهم داخل شد
 از آن ظاهر شود بظاهر خود خلعتی که از مکر آن خداوند باشد و حکم
 بختی که آنرا علم نداشته و لا يجوز الا افطار قبل جهاب الحرم
 المشرقية و يجب بعد ذلك لها ولا يجوز تأخيرها الى التجر و جائز
 افطار کردن پیش از بر طرف شدن سرخی شرقی که وقت نماز است
 و واجب است افطار کردن بعد از بر طرف شدن سرخی شرقی و جائز
 پس نماز است افطار تا محرم افطار کند و اگر غریب و محرم القضاء
 و کفار و یمناء و المظفر شهر رمضان و قضاء بعد از وقت الصلاة
 المعین و واجب است قضا و نماز هر دو بپایان نهد نه باطل کند و در
 در ماه رمضان مطلقا و در قضا رماه رمضان بعد از وقت افطار
 از میان آسان عباد است از وقت نماز پیشین و در وقت نماز کند
 باشد و نماز آنرا بپایان نهد نه باطل کند نه باطل بپایان نهد
 میتوان خورد و در نماز معین میتوان خورد مطلقا لیکن در نماز مطلقا

است

است که مذکور میشود در کلمات تفصیل و يجوز الا افطار للفقير و
 من اتقى الله وجاهل بالقضا وجاهل بغيره و واجب له القضاء و
 من انكشفت و واجب له قضاء آن روز که خورد و من كل طعام
 است لم يجز الكذب و کسی که بپوشیده آید و قرضه واری جایز نیست
 او را دفع کفن بپوشیدن مثل آنکه قرضه داشته باشد و بگوید
 یا نداشتن باشد و بگوید فصل يجب الا افطار في شهر رمضان
 مع الشرايط و ان قده على الصوم و يجب قضاؤه عليه ان عام الا
 ان يكون جاهلا بوجوب الا افطار فلا قضاء و بشرط فيه شرطي
 قصر الصلوة و بغيره یثبت النية ليلة و الخروج قبل الزوال ان
 قضی استبرهان احکام سفر و اجبت دفعه خوردن در میانه
 در ماه رمضان هرگاه شرطهای افطار موجود باشد و اگر بخورد
 روز داشت بی شقت و واجب است قضا و ماه رمضان بر او اگر
 چه قرضه داشته باشد مگر آنکه بوده باشد مسافر جاهل و واجب
 افطار پس نیست قضای قرضه بر او هرگاه قرضه داشته باشد و اگر
 جاهل بوجوب افطار و شرط کرده باشد است در واجب بودن خوردن

على المسافر

وواجبیت روزه بر خاصه و واجبیت بر او عمل و شباه رمضان
 آخر شب و اذا ظهر الخافض في انشاء الفجر واستحبنا با وجوب
 عليها القضاء ووفق كذا يكون حرام بعد ان يطلع صبح
 كغيره بخلاف بعد از آن و واجبیت بر او قضاء آن روز **در این مقام**
 شهر رمضان علی المکلف سورتی بر احوال من الاعذار السابقه بان
 افضل متحلا و جبهه فله والاخره و قانیا و قلة الثالثة
 این فصلی است در بیان احکام روزه و واجبیت روزه ماه رمضان بر کوفی
 عاقل و بالغ باشد و صاحب عذمه های گذشته باشد بر او انظار
 کند و حال آنکه حلال انداختن روزه واجبیت است بر او و اگر
 حلال نداند انظار را او بکرم میشود مرتبه اول و دوم و گنبد
 در مرتبه سیم و لا یجب الصوم الا بر فیه الحلال الا و فیه ثلثین و لا یجب
 الاضطرار بعید الا یندک بل یجب الصوم الى ان یتمتع احدیها
 و واجبیت روزه داشتن مکرر بدین ماه رمضان با یکدیگر
 بودن ماه شعبان و واجبیت انظار بر او عمل مکرر بدین
 سوال یا کند شستن سورتی ماه رمضان بلکه واجبیت روزه در آن
 تأویق

تا و قی که شخص شود و یکبار تا این وقت واجب العمل فیها بالیقین لا
 و واجبیت عمل کردن در بدین ماه رمضان و کنشستن سورتی
 نه یکبار و سورتی یوم الثلثین صایا غم شهد عدلان بر قی
 هلا لا شوال و جبهه فله الاضطرار و لو بعد از آن و اگر کسی که داخل شود
 در جمع روزه سورتی روزه در آن بعد از آن کوای بر عذر و عذر ای
 ماه شوال در شب واجبیت بر او انظار کردن و اگر کسی که ای بر عذر
 از پیشین باینکه ماه شعبان را بدین ایم یا در روزه یا بخوبی یا بر قی
 قبل از آن و لا یجب الصوم بها فی اوله و جایز نیست انظار کردن بر او
 بدین ماه پیش از پیشین و واجبیت روزه داشتن هم بدین
 ماه پیش از پیشین در اول ماه رمضان یعقوب ماه روزه که بدین
 آن ماه از آن روز نیست بلکه از روز آید است و از روز اول ماه
 نیست و یجب علی السیر و المحبوس الذی لا یعرف الاهل و هم هم
 سورتی ماه و از فاق و القهر و اسحق الاستیاء اخر و ان فکرم
 القضاء و واجبیت بر او سورتی که در آن باشد و شستن سورتی
 ماه روزه داشتن در ماهی که اختیار میکند آن ماه را بر او واجبیت

الافطار

آنها یا ماه رمضان یعنی ماه رمضان باشد آنها یا بعد از ماه رمضان
 باشد یا معلوم نباشد اولی مطلقا که اینها که دفعه دهم کدام ماه باشد
 کافیت همان ماه که دفعه داشته و اگر پیش از ماه رمضان باشد آنها
 واجب بر او قضاء آنها و ثبت الحلال بر وقت عدلین لاینها انشاء
 ومع العسر و تعارض الشهادات بر وقت خیرین لا اقل و اشباع
 با موقوفه فی بلد قریب و ثابت بیشتر ماه بدین وقت و بعد از ماه
 نه بکراهی نه با وقت که هر سال باشد و این باشد و بعضی میگویند
 که ماه را بدیدیم و بعضی میگویند که ما ملاحظه کردیم و بدیدیم ماه و وقت
 ثابت شود بدین بجای که ماه را نه کمتر از بقاء کسی و نه بیشتر
 ماه بیشتر شدن و بدین ماه میان مردم و بدین ماه در شهر و بیرون
 که باشد این شهر که ماه را در آن شهر بدیدیم پس عمل هر یک در آن شهر
 ماه یا بنیزها و لا یجوز العمل بقول الغافلین مع عدم حصول العلم
 و لا باخبار المتجهین و جایز نیست عمل کردن بدین ماه بکفته مخالفین
 هرگاه علم حاصل شود و نه بخبر اذن میخان یا اینکه در آن ماه
 است در آن ایام که میگویند و اذ کان فی حلیه و غیره بمانند
 و غیره

و غیرین و یا واجب قضاء یوم منه و وقتی که ماه رمضان از آن
 ماه بیت هشت روز باشد واجب قضاء کردن یک روز از ماه رمضان
 زیرا که ماه بیت هشت روزی باشد و واجب علی اکبر الذکر قضاء
 ما فات الاینه ان کان ممکنه و واجب بر دیگرین بر ما
 قضا کرده بخیر که فوت شده اند از ماه رمضان و روز شنبه
 اگر میتوانست بدین دفعه بداد و نداشته و اگر نتوانسته واجب
فصل در صوم نهر رمضان و صوم الکفار و بدین الهدی
 صوم المذنب و العبد و الیهین و صوم الاعتکاف و الواجبین و صوم
 و بیان احکام دفعه واجب واجبیت دفعه ماه رمضان و دفعه
 کفار و دفعه بدین دفعه و دفعه نذر و عهد کردن قسم خوردن
 و دفعه اعتکاف که واجب باشد آن اعتکاف و واجب تسبیح و صوم
 کفار الیهین و انظار و القتل و الاقطار و بدین الهدی و بدین
 و شبهه و واجبیت دفعه داشتن از بیهم بیفایله و دفعه کفار
 قسم خوردن و نظرها که عبارتست از گفتن شمرین خود است علی
 کلمه ای یا مانند این و دفعه کفار گفتن کسی نه با حق و انظار

ناحق کردن مرا میسر شد و روزی دیدارم بنکرانند این نعمت و حرمان است
همیشه روزی داشتی و روزی داشتی مسافر و بیچاره روزی و ایضا بگو
آیه مستفی شده است در روزی حایض و نفاس و روایت کرده شده
که بنده و زن و فرزند روزی ندارند روزی شقی و بوی رخت آقا و
و بعد **فصل** لا یجوز الاعتكاف الا ابتداء و عید و عیدین او مقیومین
فی جملة التاتیه این فصلی است در بیان احکام اعتکاف و اجابت میشود
اعتکاف مکرر بنزد یا بعد یا بسم خودن یا بکشدن و در روزی
و اجابت میشود در روز سیم و لا یجوز الا بصوم و لا فی مکان یوم للجمعة
الحرام او مسجد النبی صلی الله علیه و آله مسجد الکوفه او البصر او مسجد جامع
و لا زمان اقل من ثلاثه و کماله مقفی بوی ملک و جلاله و جانی
نیت اعتکاف مکرر یا روزی و جایز نیت در جای که غیر مسجد است
باشد یا مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله یا مسجد کوفه یا بصر یا مسجد
جامع و جایز نیت اعتکاف در زمانی که کمتر باشد از سه روز و
هرگاه که بگذرد در روز و اجابت میشود در روز سیم و یحرم علیه السلام و
تجسیر کناره الاقطار و محقق رقبه او و هم شهرت تاسا عین

ادبهم

او اطعام ستین سیکنا ان کذا لیس و ارکان قهار و جسد کما
و حرمان است بر معتکف جماع کردن و ولیم میشود بسم جماع کردن
کناره افطار کردن که عیادت است از آن و اگر در بنده یا روزی و آن
دو ماه بی هم یا طعام شصت مسکن اگر باند این جماع کردن در شب
و اگر باشد در روز و اجابت میشود بر او و کناره و لا یجوز الا الخروج
من المسجد الا الحاجة لا بد منها و لو قضاء حاجة مؤمن او من ضرر
حیض فاذا خرج لم یجز له الجلود و لا المنی تحت الظلال التی
و لا الصلوة فی غیر مسجد **فصل** لا یجوز نیت معتکف بلبس
آمدن از مسجد مکرر یا واجب که ناجا باشد و لا یجوز الخروج
باشد و اگر چه باشد بر او و نیت معتکف با بیایه یا حیضی یا
که بر روز میر و جایز نیت او داشتن و نذر او زن در زین
سایر در حالت اختیار و نذر آن کردن در غیر مسجدی که در آن اعتکاف
کرده مکرر مکرر که هر جایز است و یحرم علیه السلام و النجاسه و
المرأه و البیع و الشری و حرمان است بر معتکف بوی خوش بکار کردن
در نجاسه بوییدن و جلد کردن و خرید و فروش کردن و در نذر اعتکاف

کتاب و هو واجب علی المستطیع لحرایة العاقل
 عینا فی الحرمة و یجب علی الناس کفاية کل عام فلا یجوز تعطیل
 الکعبة عن الحج این کتاب فالحج و احکام آن است و این واجب است
 بر کسی که تواند و آزاد و بالغ و عاقل باشد بوجوب عین و تکلیف
 غیر مکرر و واجب حج بر هر مرد بوجوب کفای هر سال بر جای
 معطل که نشستن کعبه از حج و یجب علی اجبار الوالی الناس علی الحج
 و زیارة الرسول صلی الله علیه و آله و اقامه جماعه بلخره بین و یجب لانتا
 علیهم من بیت المال ان لم یکن لهم مال و یبذلوا من وجوب العقیق
 الکفای و واجب بر حاکم شرع که من و غیر من مردم را حج و
 زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ما کن کرده اند جماعتی را در حرم
 و مدینه و واجب بر خراج ایشان کشیدن از بیت المال سلطانان
 یا شادان را مالی داخل میکردند و حج عینی و کفای یا عینی
 که هر که جمعی مستطیع باشند حج واجب خود را بجای آورند تعطیل
 کعبه در ایفای آن مستحق خواهد بود بهمین و بر حاکم اجبار مردم حج
 بردانند و یجب علی القوم و یحرم ترک و استوفیه یا حد او تخلفا

کافر

کافر من و واجب حج فی الحال و حرام است ترک آن و اخیر آن و ترک کنند
 از راه انکار یا استخفاف و بدو بر ولایت کفر است و من و من و من و من
 الاستطاعة بعد حصول الزاد و الزاد ان الحاج الیه یا زیاده علی مقدار
 و الا بدین و تحلیف و القدره علی السیر و ما یق فعه علیه و شرط
 است در واجب بودن حج توانایی حج داشتن بجاصل بودن خرجی و
 سواد هم اگر محتاج باشد بوسی سواد و خرجی داشته باشد زیاده بر قدر
 او و آنچه در کار است از اجار و اولاد و زاده و قواد و برون و برون
 آید من و قوت است و قوت بر آن مثل تدریج و قوت و یجب تراره ملحق
 الیه و لابد من کفاية علی الحق و یجب الیهم و واجب بر خرید چیزی که
 محتاج باشد و بوسی آن چیز و اجار است از خرجی که من است و عمل
 تا بر کرد و بوسی ایشان و یجب حج علی من بقله زاد و زاده و اولاد
 و ان اسحق و یجب الیهم و واجب حج بر کسی که داده و من و من
 و سواد و کعبه این سواد و خرجی باشد و کعبه من آید از بول
 خرجی این سواد و خرجی واجب بر او بول کردن و یجب علی من
 الشئ بغیر مشقة زیاده و الملوك المستطیع اذا اعتق و یجب

السریع

الا ان يدرك احد المؤمنين مقتدا لغيره في ترك ما وجب عليه من
 وقتي که آن را کرده میخورد و واجب بر او حج مکرر آنکه در ایام کوفه
 و قوف عرفه و شعر بعد از آن آید و عیسی است او را در ایام قوف
 عرفه یا وقت شعر بعد از آن آید از حج الاسلام و حج دیگر بر او
 نیست در وقت عمره بعد از این حج و واجب عاده حج الخائف اذا
 استبصر و واجبیت بر مخالفی که حج کرده باشد در حالت کراهی یا
 دیگر حج کردن و قف که شیعه شود و بجهت استنابة المومنین الحج اذا لم
 به بفسخ مرض او کبر او عذر و کسی که مانع باشد از آنکه
 خرج از قوافل و تواند برود و حج واجب بر آن جهت بیاورد یا بری
 یا دشمنی واجب بر او که ناسی بکرم تا بنیاست او حج کند و بجهت
 حجة الاسلام من الاصل في المنسوبة من الثلث و واجب است بر او حج
 حج از اصل مال و حرمه وصیت کرده باشد از ثلث مال و من الحج
 و عتق و صدقة و جلا ابتداء بالحج و کسی که وصیت کند حج کردن
 و آن را کردن و غیرت کردن و واجب که اول حج و آن ثلث مال
 او بیرون کند و بعد از آن آنچه باقی ماند از ثلث آن بدارد کند

و بعد از آن

و بعد از آن خیرات کند و من نذ الحج ماشیا او حافیا و بجهت و کذا
 حج بالعقد و الیمن و من نذ الحج ماشیا جان از یک بعد از این
 اذا امر بعمره و بجهت الیایام فيه و کسی که نذ کند حج یا ده یا با شصت
 واجب آن حج بر او و هم چنین واجب شود حج بعد و قسم هم و
 کسی که نذ کند حج یا بیاده جایز است که سواد بعد از آن از حسن نکاح
 حج را و قف که بگذرد بکشتی و بجهت بر او ایستادن و دانستن و
 بجهت الاخلاص خیرة الحج و یحرم الزبانیة و واجب تصدق
 خدا در نیت حج و حرام است تصدیر یا کردن یعقوب کردن علی از آن
 خدا بلکه از برای آنکه مردمان بر بینند و لا یخون الموقر بترک الحج
 و لا التعوی عنه و لا التعمق عنه الا تخار فيه و بجهت کوفه
 حلالا و جایز نیست شهادت کردن بکسی بترک کردن حج و جایز نیست
 بر او اخراج حج و جایز نیست استقامت و حج و واجب بود نیت
 حج حلاله حرام و شبهه و بشرط فی الحج المرأة الا من علی نفسها
 و لو مع غیر محرم و اذن الوقف فی التذلل الواجب لا یجوز لها
 حج بذاتها بغير اذن ولا فی العدة الرجعية و شرط شده است و حج کردن

زنا من بودن بر نفس آن زن و اگر چه باها محرم باشد و شرط است
شهر و راجح سنتی نه واجب و جایز نیست زنا چ کردن سنتی است
شهر و راجح و عدله که شهر و راجح باشد و جمع کردن زن و زن در آن
عدله مثل طلوع و غروب بجای استنباطه فی الحج الراجح
به اول من البلد فان قصرت التركة فمن حيث تبلغ ولو ان المتیقا
این قضای است و بیان نایس کردن برای کسی میبرد و حج واجب در
کون او باشد واجب است که نایس بکند حاج بنیاست بهیچا او فخر
وضیعت کرده باشد و خواه نکرده باشد آن تعوی که مرده باشد ویت
در آن شهر بول که باشد مالی که گذاشته است ویت و فاکند باین
بسنای بکیرند از جای که میرسد که بنیاست از جای و اگر چه از
احرام کاه باشد و من مات عن الطریق و جیان یقتضی وجوب
یقضو عنه من حیث مات و کسی که میبرد در راه حج واجب است که
بجای آید حج بنیاست او از جای که مرده و من اوصی فی الحج عنه
بعد اقله و بشرط فی التایبه ان لا یكون علی حج واجب و کسی
وصیت کند آنکه حج کرده نمود از جایها و بنیاست و نمیدانند

و من اوصی فی الحج عنه
بعد اقله و بشرط فی التایبه ان لا یكون علی حج واجب و کسی
وصیت کند آنکه حج کرده نمود از جایها و بنیاست و نمیدانند

از او

لا

نهی

الحج عن الناصب الا ان يكون ابا والى الحج به وجايز نيت حج کردن
بنیات ناصب که آنکه باشد این ناصب پدر از ناصب وجايز نيت حج
بغیر از ناصب او و يجب ان یروی من خاف الهوى بالحج الواجب
وواجب آنکه وصیت کند کسی که ترسد از هر کسی که واجب باشد
بر او **فصل** انواع الحج ثلاثه تمتع وقران واولاد و يجب التمتع
عینا علی من لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام و يجب لقران او
الافراد علی اهل مکة و مرکان یبید و یبید و یبید و یبید و یبید
سبیل من کل جانب فلا یخیر التمتع وکذا من جاور مکة یتن
ثم استطاع ان یضلی استدر بیان انواع حج اقسام حج تمتع
تمتع وقران و افراد و واجب حج تمتع بوجوب عینی فخری
بر کسی که نباشد اهل و عیال او حاضر در مسجد الحرام و واجب حج
حج قران یا افراد بر اهل مکة و بر کسی که بوده باشد بیان او بیان
مکة کمتر از جهل و نیت میل از هر طرف پس بر نیت او حج تمتع
و هم چنین است حکم کسی که عجا و در باشد در مکة و مال و بعد از آن
ستطیع شود و يجب تقديم عمر التمتع علی الحج و ایضا علی العیال

والا افراد

والا افراد و واجب تقديم داشتن عمر و حج تمتع و نیت داشتن
عمر و حج قران و افراد و يجب يكون الاحرام بعمر التمتع و مطلق
الحج فی انصر الحج و حی نوال و ذوالقعدة و ذوالحجة و حی نیت
الواجب حج و تمتع و واجب حج بود در احرام بیتن بر ای عمر تمتع و
و مطلق حج و ماههای حج و آن ماهها شوال است و ذی القعدة و
ذی الحجة بحقیقی که در یابد و اجب ادور وقتش یعنی حج و ای
ان واجبات فرتن شود و يجب الهدی علی المتمتع خاصة فدا
است هدی بر تمتع و بر ولا یجوز تقديم طواف حج التمتع و یجی
علی الوفا لا المصطر بخلاف القارن و المفرد و جايز نیت
مقدم دانند طواف حج تمتع را و سعی میان صفا و مروه را و نیت
عمره و و قوفت شعر بر ای کسی که مضطر باشد و عیال است تقدم
داشتن طواف بر و قوفت در حج قران و حج افراد هر چند مضطر باشد
ولا یجوز القارن بین الحج و العمر و لا اتصال احدهما علی الآخر
وجايز نیت تقارن داشتن حج با عمر و نیت داخل کردن یکی از این
دو بار دیگر می ماند از قران عجا آمدن هر و یک احرام است و باید

ان اذ خال احرام بيتن حج استبشرا تمام كونه فاضال عمره ونحوه بعد
 عن التمتع الى حج الافراد مع الضرر كقصوت الوقت وحصول الحيض
 فلا يجزئ بعدى مع العدول بواجبه عند كونه ان عمر تمتع بهي
 حج افراد باضره قبل كونه من وقت حاصل شد حصر بر واجبه
 هدى بعدول بوجبا لا بيان بعمر التمتع وجهه في علم واحد
 بيا آرد ان عمر تمتع وكيال به احرام خارج كذا ولا يجوز الحج
 من مكة بعد العمر حتى يحرم حج التمتع مع خرف الوقت فان فعل
 وجمع بعد شهر بجعل عمره اخرى وتمع بها وجازيت بهي
 آمدن ان مكة بعد از عمره تا وقت احرام بهي حج تمتع بر اجازي
 وده بركن وبعدان ماهي واجبه بهي عمره بركن تا عمره را عمر
 ويكره حساب عمره بركن كه بعدا فان حج تمتع كذا والواجبه عمره
 الاحرام والطواف وكعتاه والسعي والتقصير وينبغي عمره
 كذا في الافراد طواف النساء واجبه ودر عمر تمتع احرام بيتن وطواف
 كونه وسعي كونه ميان صفا وحرى وتقصير كونه كعبات
 ان بريد موفيا به ميتود ودر عمره افراد طواف النساء كذا تمتع
 بنود

بنوه والواجبه حج الاحرام ووقوف عرفه ووقوف مشعر الرمي
 والذبح والحلق والتقصير والطواف وكعتاه والسعي والحمل والنساء
 وكعتاه والرمي بالمبيت الا ان وجوب الذبح مخصوص بالتمتع
 واجبه ودر حج احرام بيتن ووقوف عرفه ووقوف مشعر
 وسعي جاز كونه ودر عيود ودر حج كونه ودر استيذان يا ابا رمي
 بركن وطواف كذا وكعتاه طواف كونه وسعي ميان صفا
 ودر وركن وطواف كذا وكعتاه طواف كونه وسعي ميان صفا
 ودر جاز كونه با بركن ودر ايام تشرع قربان بركن ودر
 له واجبه ودر حج مخصوص استيج تمتع ودر حج قربان ودر حج افراد
 واجبه **فصل** في الاجزاء الاحرام قبل الميقات الاثنا عشر
 في احرام جيل خاف الوقت اين فصل است در بيان احكام احرام
 جازيت احرام بيتن بيش از سدين باحرام كاه مكره
 كذا فذكره باشد بيتن احرام واحد بيش از احرام كاه يابري
 كذا في احرام عمره بيا آرد ودر آخره وجوب ميتودان وقت شد
 والمراقبة التي لا يجوز الا انها لاهل التحقيق والعراق العتيق

من السخا الى اوقات عرق ولاهل المدينة ذوالخليفة وهو سجد النحر
عند الضربة الحقة ولاهل الشام والمغرب الحقة ولاهل اليمن
يحمل ولاهل الطائفة قرن المنازل من كان منزلا في وقتها
منزله رجاء في كجائز نيت احرام بيتن مكرنا في ايام بولي
عراق عتيق است ان سلخ تا ذات عرق وبولي اهل مدينة ذوالخليفة
است وان سجد شجر است ودر وقت ضرورت حنفة است وبولي
شام ومغرب حنفة است وبولي مرم من يللم است وبولي مرم
طائفة قرن المنازل وكس كباشد منزلان من يكس بحرم فستلجم
كاهما بس احرام كاه او منزلان است احرام كاه آمدن واحرام ان
لجائست در كارت نيت بلكا ان منزل خود احرام برتيد ولاخبر
تجاوز الميقات بغير احرام فن فعل ودخل الحرم ولو ناسيا
او جاهلا وجب عليه الرجوع فان تعذر فن ادق الحل فان تعذر
فن كانه وجائز نيت كذا شتن ان احرام كاه في احرام بس كس ك
يكذب في احرام ودخل حرم شود واكرجه بفراموشی باشد یا ناسیا
باشد وجبیت بر او بر كشتن با احرام كاه بس انجاي ك بر وقت حرم
باشد

باشد وندید كتر باشد بحرم فست بجا باي و كس بس كس ك ناسیا
آمدن ان حرم بس احرام بند ان جاي خود و كل من مريقات حرم
عليه ان بحرم منه وان تعذر فن حيث يمكن ولو من الحرم ومركب
ك بكنه با احرام كاه واجب بر او ك احرام بند ان احرام كاه
واكرجه ناسیا باشد بس انجاي ك ممكن باشد واكرجه ان حرم احرام بند
وجب خروج المقيم بكة الى احد المواقف اذا وجب عليه عمر القمع
فان تعذر فالى ادق الحل وواجب بيرون آمدن قيم مكذبا
يكس از اين احرام كاهها وقتي ك واجب باشد بر او عمر تسع بس ك
ستعد باشد بيرون آمدن بس احرام كاه بس بيرون آمدن بس
نزد يكس ن جاباى حل بحرم ووجب الاحرام بح القمع من مكه و
واجب احرام بس تن بح تسع ان مكه نه ان احرام كاه **نفسا** بحرم
المنع في غير الميقات والميقات ووجب وجوب غايه كالحج
والجهاد وظلما العلم والكس دفع الضرر ان فضلى است و
بيان اقسام سفر واحكام آن حرام است سفر كرم ودر غير اعيانها
وجيزها مباح وواجب بشود سفر مسيبه بس سفر نسل حج و جهاد

وطلب علم واجب وکسب کردن برای دفع ضرورت و لا یجوز العمل فی الشرف
ولا فی غیره بعلم النعم ولا فی غیرهم تعلیه الایمانه و بیانی
بهر وجایز نیست عمل کردن در سفر و غیره غیر علم بخیر و حرام آن
آنوقت علم بخیر و مکروهین را راه یافتن بخیر و بدی را و یار
و بجا احتراز از منکرات و الاخطا و استصحاب ازل و قضا و نحو
و الدفاع عن النفس و عن المومن مع الحاجة ولو بقتل اللغوین
و دفع ضرر المومن بقدر الامکان و واجب است در دفع کردن از غیرها
ترسناک و خطرناک بجهل و بیگانه و مانند آن و واجب است دفع ضرر از
نفس خود و از مومن واجب است و اگر چه این دفع ضرر میکنند در دین باشد
یا مانند او و واجب است دفع ضرر از مومن که باشد و هم الاضرار
فی النفع الا فی الج و العهر و حرام است اسراف و بی نفعه کردن
و بیج و هم و لا یجوز تجال المیزه للمایض و نقایما حتی تطهر
تقصی مناسکها و جایز نیست رجوع کردن شرع از دین و ایضا
و قیمان ارباب و قی که با کثرت و او اکتد افعال را و یجوز عمل ما
یحلیج الیه و یوقف السفر الواجب علیه و واجب است بر داشتن چیزی

که

که احتیاج باشد آن و موقوف باشند بر آن سفری که واجب است **فصل**
بجایگاه از ادب و بقد دفع الضرر و اداء الواجبات ایزه است
در بیان احکام و واجب و واجب است نگاه داشتن جهاز یا این بقدر ضرورت
بر طرف کردن و اد کردن و بجا و بجا اتفاق علیها علی من ملکها
او بیعها او بیعها از کانت ماکوله اللحم و واجب است خرج آنها
را کشیدن بر کسی ماکله آنها است یا خرقتن آنها یا دفع کردن آنها
باشند آنها حذر می گویند کشت آنها حلال باشد نه حرام و لا یجوز ان
یکلفها اما لا یلیق ولا یصلحها و لا ضررها مع عدم الحاجة علی
نیت که با کثرت جهاز یا بر کثرت توان داشتن آنها و جایز نیست بودن
آن جهاز یا این جهاز بر نیت شدن جهاز یا این هرگاه احتیاج نباشد و فی
آنها و لا یجوز ترکوب ایزه علیها بجلول له صوبه و لقضاء للمکروه
غیر و جایز نیست خوان شدن جهاز یا این که بر او نکی باشد که ارباب
باشد و جایز نیست خوان شدن کسی که برای او و نه برای غیر او حتی
تعد آن و دعا و ذکر و غیره و غیر اینها **فصل** بر حقن الماشی
السفر و الضرر حقن العانه با داء الامانه و اقامه الشهاده و القصد

وكان الذي غير الحق والتسامح بحق المؤمن والحق مع مخالف
 اين قضى است برهان احكام نشد و بر حرات واجب نشد حرات
 کردن با مردم در سفر و غیر سفر حق باشد با هم و با دیگران
 ایشان و بشما و تبا و انتقام و است گفتن و بازداشتن از آن
 که حق باشد و بجا آوردن حقوقی که بر ایشان نهاده شده و
 از مخالفان مذکور و محرم عدل و مؤمنان و عیال و عیال و عیال و
 ترک معونه عیال و غیره و محرم است شتم و توهین و خوار کردن و
 و ظلم کردن عیال و غیره کردن یا و ترک کردن یا و وقت
 او و لاخیر مصاحبه الناس و البخل و الاحتراق و اهرام و غیره
 لغیر ضرر و اوقاف و جایز نیست هم نشیمن کردن با فاسق و با نیک
 و با احتراق و کسی که خوشایند نباشد و با مانند آنها بی ضرر و
 یا تنفی و محرم مجامعة اهل البیت و محبتهم و بیعتهم و بیعتهم
 بقدر امکان و محرم است هم نشیمن صاحبان بدعتها و هم
 ایشان و واجب است انکار کردن بر ایشان تا ممکن باشد و واجب
 رد السلام و بیعت الابتداء به و محرم التسليم على غیر علی

التسليم

التسليم على الغير بل تجب المساءلة او تبرئ جميع الفقير و يجب المحرم
 بالبره بحيث يسمع الخاطب اذا سلم واحد من الجماعة اجزء عنهم
 واذا رد واحد منهم اجزء عنهم و واجب است جواب سلام دادن
 و نشد سلام کردن و حرام است سلام کردن بر فقیر بغیر سلامی
 که بر غنی میکند بلکه واجب است بر ابروی کردن در سلام میان فقیر و غنی
 یا تبرئ و دادن فقیر بر غنی یا بر غنی که سلامی که بر فقیر کند و تبرئ
 و واجب است جواب سلام بکند گفتن این قدر که بشنود مخاطب سلامی که
 سلام میکند یکی از میان جماعتی است این سلام از جانب آن جماعتی
 و وقتی که جواب سلام میدهد یکی از جماعتی است آن جواب از جانب آن
 جماعت و محرم التسليم على الكفار و ارباب المصالح و محرم التسليم
 و حرام است سلام کردن بر کافران و با دشمنان و با دشمنان ایشان
 مکران جهت ضرر و لاخیر و در جواب سلام غیر بفرمان و جایز است
 داخل شدن خانه غیر بر خصم آن غیر و واجب است انکار کلام المؤمن و عظمه
 و محرم اهانة و تحقیر و واجب است عزت مؤمن کردن و حرام است
 بعزق او کردن و من انتمن على حديث لم يجز ان يحل تسبیر الا

بازنه اوثقه او ذکر الی غیر و نهاده و کسی که این بیان ذکر بر این
حرفه جایز نیست فعلی کردن آن حرفه مگر بخت آنکه با اعتدای یا
ذکر غیر و یا بشما و می بگوید که لا ادری عن المسلمین خضع الخیر
و واجبیم بازه اشتی آراندان سلمانان بخصوص همایکان و حجب
و در جواب الکاتبه و ولجیت حجاب کما بتوشن و لا یجوز لحرز القرا
یا لشاراد کان فیها قرآن و اسم الله الا فی الضروره و الحرف و جان
نیت و سخن کا غذاها با تشرفتی که باشد در انفا قرآن یا نام خدا
مکر و وقت ضرورت و تنس و بجهل صدق و کلام و یحرم الکذب
فیه الا لدفع الضرره و واجبیم ذات گفتن در حرفه و در حرام
و دفع گفتن در آن مکر بر این دفع ضرورت و بجهل خط انسان عیالا
یلم من الکلام من الغیب و التیمه و فیها و ولجیت نکاه و آت
زبان از غیر می که حلال باشد آن حرفه و تنسیم بیکو می و سخن
جینی و ما شد اینها و یحرم حج الخیر و عدم الاذن له و الحرفه و الحرفه
و حرام است بمان شدن آن مکر و در حقیقت آن بر این حرفه و حرام
داشتن و خیانت کردن و ملامت و یحرم الکذب فی الجور و المعزل
والصفر

و فی الصفر بالکین الاما استثنی و یحرم الصدق فی الفشاء و حرام
دفع گفتن در جود و خوش طبعی و در کج و بزرگ مکر کما استثنای
که شد است مثل وقت جهل با دشمن و در میان سخن و بشهر ادب
و در پیش ظالمی برای مظلومی و در اصلاح میان دو کس و بیکر و بیکر
از یکدیگر و حرام است راست گفتن در فساد کردن و لا یجوز ان یقال
للمؤمن نعت و لا ذم الا کینه و اللقب للمؤمن مکرهما صاحبهما و
جایز نیست گفتن بپوش که نیت یق و دعوی باطل کردی ای کسان یا مل
بردی و جایز نیست ذکر کردن کثرت یا لقی و مکر و میدان آنها را
صاحب آنها و یحرم کون الانسان ذوا جمیع و ساین الا لکلام
و حرام است بودن آدمی و کلام و دوزبان مکر برای اصلاح کلمات
و یحرم حج الخیر بغير وجوب و ان یقال له افسان یحجب بوعق و الخیر
و قطیقه الارحام و الحساء عنایت المؤمنین فیها و الغیبه الا لکلام
والامور الظاهره کالجود و العجله و صاحب البدعه و کان له جماعه
و حرام است و می کردن آن نوعی بجهل و حرام است آن که تن بپوش و حرام
سایتد با و آرا و ادان بد و در فساد و در خیانت و خیانت و بی نظ

نکاه داشتن لغز تنهای مؤمن بر وی مفسد کردن او با تمام حرام است
 غیبت کردن مکرر با قاتل و جرحهای ظاهری مانند تندی و تخیل و کلاه
 و حرام نیست غیبت صلح بدعت مانند صوفیهها بلکه واجب است غیبت
 ایشان زیرا که ایشان خرابی کنند و بر مؤمنان و حرام نیست غیبت
 ترک کنند نماز جماعت میعد بلکه در حدیث است که واجب است غیبت ترک
 جماعت و قبول نیست شهادت او و بجنب کفاره الغیبه با استقلال کلام
 او الاستغفار له و بجنب بدعتیه المؤمن و بحرم سماع بعد از خوردن
 و بجنب کفار غیبت بطبیعت حلیت از صاحب غیبت یا باستغفار
 کردن وجهه او واجب است و کردن غیبت مؤمن و حرام است شستن بدن
 کردن عقیق اگر بشنود برای بر طرف کردن خبیثات و الابد و الیون و لاشا
 سر المؤمن و لا رویه شقی علیه یعامیه و لایسته و لا المفسد علی
 افعال المؤمن و لا الهه بغیر حق و لا سوا الله بر ولا المؤمن علی
 اداء و لا یطرک کلمه و لا المحاکاة له و جایز نیست فاسد کردن مؤمن
 و نقل کردن چیزی برای او که عیب کرده شود یا آن چیز و نه دشنام دادن
 او و نه طعن کردن بر او و نه ظاهر داشتن بدی برای او و نه لعن او
 کردن

کودن نباح و نه بدکان بودن با و نه زاری کردن کسی بر آزار او و مکرر
 بصفه کلامی و نه تقلید او کردن فصل بجای الاحرام بجای الحرم
 و بجنب الغسل له و التلطیف و توفیر شعر المومن این فصلی است از این
 احکام احرام واجب است احرام بر هیچ کس از آن و عمر بجا آوردن
 و تراوان است غسل کردن بر او احرام و بکثیر ساختن خود و روی هر دو
 در آن کردن و بجنب تیره الاحرام ثم التلبیه او الاستغفار و التعلیک
 و لا تحرم حرقات الاحرام الا بعد الاثان باحد التلبیه و واجب است
 قصد احرام کردن بعد از تلبیه کردن حیث خود خواه بر آید یا اشعار که
 عبارت است از نهم کردن پشت شتر یا تمسک به عبارت است از آویختن
 نعل از کردن هدی خواه شتر یا بند یا کلاه یا کوفتی یا بر خیزد
 چنین های حرام بشود با احرام بستن مکرر بعد از کردن یکی از این چیز
 و بجنب آن نروی ما بجنب علیه ما بجنب علیه من حج او عمره او قصد الهرب
 و لا بجنب التلوی القلنط و واجب است قصد کردن چیزی که واجب است
 بر او ارجاع یا عمره و قصد کردن قصای خانه سعدیه و واجب است
 بنیان گفتن ای عقیق و بجنب الزیاده و الایدال و الیون و الاحرام

بجنب تلبس الشیء فی بنام

الحرم المحض ولما لا تقع الصلوة فيه وواجب بریدن دوازده
 اهرام و جایز است پیش از دو جابه هم و جایز است عوض کردن جایز
 است پیش از دو جابه هم و جایز است عوض کردن و جایز نیست اهرام
 و بارشیم خالص و نه در چیزی که دست نباشد تا زدن و بجا
 الاحرام علی الحایض و النفسا کثیرها لکن بغیر صلوة و علی السجدة
 کالطاهر و واجب اهرام سبتن بر حایض و نفسا هم جایز است
 بر غیر این دو تا و بیکون همان و واجب بر سجدات اندک و پاک
 باشد یعنی تا زدن بخود دخول مکة بغیر اهرام الا لغيره و
 خرج ثم دخول قبل شهر من اهرام او نحو الخطا به جایز نیست داخل
 بلکه بل اهرام مکرر برای مریض و برای کسی که بیرون رود آن که
 بر داخل می شود پیش از گذشتن یکماه از اهرام سبتن و یا برای نعل
 همین کش **مسئله** یحرم علی الحرم الصيد و الفراع و البقیع و
 و ملاه و اشارة و اعلی الا صید البحر لا یجوز له ان یاکل من
 صید البر و انضاده محل این فصلی در بیان چیزهایی که حرام است بر
 محرم نکار و کبر و نعیجه و تخم مرغ و جانی که خود بکشد یا کشت

نشان

نشان بدهد یا اشاره کند کوی یا بوی نکار یا در بند برای نکار
 مکن نکار در با و حلال نیست برای محرم خوردن از نکار خشکی و
 جسد نکار بکشد آن کسی که محل باشد و یحرم صید الحرم علی المحل و
 الحرم فی المحل و الحرم و کذا صید الحرم اذا دخی فی الحرم و یحرم علی
 الحرم قتل الحیاد و اكله و اذا ذبح الحرم صیدا فهو میتة حرام علی
 المحل و الحرم و حرام است نکار محرم بر محل و محرم در محل و محرم
 و هم چنین نکار محل و قتی که ذبح کرده شود در محرم و حرام است
 محرم کشتن مرغ و خوردن او و قتی که ذبح کند محرم نکار در این
 آن نکار میتة است و حرام است بر محل و بر محرم و یحرم علیه الجاهل
 التملکین و الاستماع یا د و حتی النطر بشهوة و الاستمنا و التخیل
 و العقد و الشهادة علیه و ان یزجج محلا او محرم او حرام است
 بر محرم جماع کردن و قمار ساختن کسی با بر جماع کردن او و یحرم
 بودن از زن بکثرت از جماع مانند بوسیدن و دخول کردن تا آنکه
 نظر کردن بخوابش جماع هم و طلبی نمی کنی و زن غرض از بر جماع
 یا برای دیگری و عقد کردن برای خود یا بوی کالی دیگری و کلاه شدن

در غنم چهار یک رومی و پنج یک الحرم فی الحرم الکفار تان الا ان یجوز
 البیة و واجبیت و محرم و حرام و کفار و بیعت کار کردن
 حرم و کفار و بیعت کار کردن مثل اینکه اگر کسی بگوید محرم و حرم
 کند یک می باشد و یک روم بدهد مگر آنکه و کفار بیش از بیعت باشد
 که در این صورت محرم و بیعت نه زیادت و نه اقل الصلوات
 و بیعت طاعت فانی اسکه و تلف و بیعت علیه الفدا و کسی که داخل میکند
 نکاح در این محرم و بیعت بر او مردان او بیعت کارگاه دارد و اذیت
 شود و واجبیت بر او قیمة آن تصدق کردن و محرم الخراج حیدر محرم
 و بیعتی الکفار بالاعلان مع التلف و بالذلاله و الاشاره اذا
 قتل و حرام است بیعتی آید از نکاح محرم و واجبیت کفار و دادن
 بیعتی ربین بر روی نکاح با تلف شدن آن و بیعتی آن داد کار
 یکی و اشارت کردن بر روی آن و قیمة که می شود و اذا اشتکر کفر
 فضا عدا فی صید و بیعتی کل من هم فداء کامل و کمال و قیمة و اماره
 بقصد الفید فوقع فیها طیس و بیعت علیهم فداء و اصد مع عدم
 و قیمة که نکاح می شود و محرم یا بیعتی در نکاح و بیعتی بر کلام

اینها

ان اینها فداء و تمام و هم حیثیت اگر آنش برافروزد بقصد نکاح پس
 بیعت و ان آنش برافروزد واجبیت بر هر کدام از ایشان فداء و اگر قصد
 نکاح نداشته باشند واجبیت بر هر یک فداء و اذا فرغ من صید
 فاصاب احدیها و بیعتی کل من هم فداء و قیمة که بیعتی از بیعت
 محرم بود نکاح را برسد آن نکاح کی از بیعتی بر بیعتی برسد
 هر یک از آن دو محرم فداء و بیعتی بر او علف تمام الحرم بقیمة حرامه
 و الصلوات بها و بیعتی تصدق بقیمة یا بیعتی من غیره و واجبیت
 خریدن علف یا بیعتی بر محرم بقیمة که بر محرم نکاح کرد و با نشان
 یا تصدق کردن بقیمة که بر نکاح کرد و واجبیت تصدق کردن
 بقیمة جزی که نکاح کرد و میشود از غیر محرم و الحرم اذا کبر سن تمام
 لم یقر کفیه الفریخ و بیعتی ان بر او فداء و اماره و الا بعد البیعت
 فایح کان هدی الکعبه و بیعتی النکاحه ارسال فحیة الغنم و اماره
 منها کذا و ان کان قد تحرک فکل بیعتی نعامه بکاره و الا ب
 و بیعتی النکاحه بکاره من الغنم و بیعتی تمام الحرم بقیمة و هم
 درهم و ان کان تحرک الفریخ ففی کل بیعتی نعامه او حل او جود

عزم و تقوی که بکند شش مرغ را که حرکت نکند باشد و آن وجهی است
 است بر او چنانکه در شرع آمده بنماز نیم بوی جوی که حاصل می شود
 از اینجا می باشد و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 و چنانکه در شرع آمده و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 و اگر حرکت کرد باشد و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 چنانکه در شرع آمده و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 آن و آن یک وجهی است و اگر حرکت نکند باشد و هر یک از این دو وجهی است
 یا بر او یا بر غایب و آن وجهی است که در شرع آمده و هر یک از این دو وجهی است
 کامله و آن که در شرع آمده و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 و در شرع آمده و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 محرم نکند و بر او آن نکند و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 او را قیام آن نکند و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 چهار یک قیامت او را که در شرع آمده و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 چهار یک قیامت او را که در شرع آمده و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 قیامت او را که در شرع آمده و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع

و عزم است بر انداختن قیامت و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 واجبیت قیامت او را که در شرع آمده و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 عالم و چنانکه در شرع آمده و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 خواه عالم باشد و چنانکه در شرع آمده و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 کار نکند و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 طعام و اگر باشد و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 کردن آن و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 و چنانکه در شرع آمده و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 نداشته باشد و چنانکه در شرع آمده و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 و چنانکه در شرع آمده و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 بوی نکند و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 آن را قصد کردن و چنانکه در شرع آمده و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 مرتبه فاق نکند و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 از محرم نکند و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع
 اولی بر آن که در شرع آمده و هر یک از این دو وجهی است و وجهی است که در شرع

فخرج فذاه الصيد حتى ان كان في احرام الحج وبمكة ان كان في العمرة
 وقذاه غير الصيد حتى شاء واجبت كشتن موضع شكك وذكرك
 باشد شكك رد احرام حج ودر مکه اگر باشد احرام عمره و غیره عرض
 شکاد در هر جا که خواهد و اذا احل الحرام بطبيعته و بشرطه فاق
 عليه م وان كان في الحرم فقيمة ايفه ووقته میدوشدهاده
 آهوه ویا وینجده شیر ویا وایست بر او خوی و اگر باشد در حرم بر
 قیمه شیر نهیم و ان اكل من صيده لا يعرفه وجب عليه شاة وکمی
 بخورد ان شکاری که شناسد آنرا واجب بر او کوی شوی و بجهت
 دفع الصيد فان طرعا واکله وجب عليه فداء آخر وایست
 کردن شکا پس ای بیند از آنرا یا بخورد واجب بر او فدا ویکون
 انا احرم العبد ان یذبح متدا واما بصدای و بجهت علی الصيد المذاه
 ووقته که احرام نهد غلام بر تحت آقای خود پس نکاردند و بجهت
 بر آقا عرض **فصل** یجب علی الحرام بلایا عا مالم یقل
 ووقوف المشعر بینه والحج من قبل حله کان اقامه فان عثا
 وجب ان یختره من موضعها حتى یفصل الحج وبعده ایست

فذاکرا

فلا یخلوا الا و معهما ثالث وان زاد العود فی طریق اخری سقط
 الا تراق بعد قضاء المناسک ان یضلی استدیان احکام جماع
 حرم و اجبت بر حرم بسبب جماع دانسته و بصدقش از قوف
 بینه و حج کردن نهالی آید مرد باشد از آن پس اگر باشد نه از بینه
 بر کوی شوی و واجب که جدا شوند از هم از هم ایضا جماع کردن نهالی
 جماع کرده ندانند تا و قتی که او کند حج را و بر کوی شوی بجا پس
 خلوت نشوند مگر اینکه باشد با ایشان حتی و اگر خواهد بر کشتن را از
 دیگرها قطعات و اجیده نهالی بعد از او اگر نه مناسک حج و شای
 خلوت کرده و اذا اکره الحرم نوجبه الحرمه وجب علیه من ثانی
 الحج من قابل و لم یجب علیه ان یوایج مع مکرها لها بعد تقصیر احرام
 قبل تقصیر الاخر و بجهت علیه بینه ووقته که اگر کند حرم نهالی
 که احرام بسته باشد و هم واجب بر او بینه و حج سال آید و
 واجبیت بر نهالی جزئی و اگر جماع کند بعد از آنی که اگر کند با
 نهالی بعد از تقصیر کبی از این و پیش از تقصیر مکی واجب بر
 او بینه و اذا جماع بعد و قوف المشعر وجب علیه بینه و الحج

من قابل و کذا من جامع و در وقت الفرج فان اگر چه با وجوب علیه بقیه
 و وقتی که جامع کند بعد از توقف شعر واجبست بر او بدین شرح حال
 آید و هم چنینست کسی که جامع کند در ماه و در فوج بر او اگر گواه
 کند نماز واجبست بر او بدین یکی برای خود و یکی برای فق و المحل
 اذا جامع انکسرت امة المحرم باذنه عامدا عالما وجب علیه بقیه الفریه
 او شاة وان کان معصرا وجب علیه شاة او صیام او صدقة و محل فقی
 که جامع کند با کینه خود که احرام بسته باشد بر شخص و بقصد انکسار
 بت بر او بدین یکاوی یا کو شود و اگر بر فانیان احرام باشد واجبست
 بر او که منتهی بحد و یا صدقه و اذا جامع بعد الوقوف قبل شاة
 انما یزید لزمه جزو و فان غیر فقیرة او شاة فان جامع بعد جهل
 طواف النساء وجب علیه بدین الموضع و بقیه الموضع و شاة الموضع
 کذا اذا نظر الحرم الی غیر اهل فامتی المعتبر اذا جامع بعد حی
 قبل التقصیر کذا لکن بر او جامع کند بعد از وقوف پیش از طواف زیاده
 لازم است او را جزو پس اگر عاخر خود از جزو نکاو یا شاتی
 بر او که جامع کند بعد از وقوف و طواف زیاده پیش از طواف النساء
 بر او

بر او بدین اگر بالدار باشد و اگر بانه حال باشد و اگر بانیان احرام
 باشد که سندی و همچنینست حکم فقی که نظر کند محرم بر غیر اهل
 خود بر بیرون آید از او و کسی که احرام بپوشد بسته باشد و فقی که جامع
 کند بعد از سعی پیش از تقصیر حکم او هم چنینست فان جامع قبل سعی
 وجب علیه بدین و قضاء الحرم فان قبل بعد قبل التقصیر وجب
 علیه شاة بر او که جامع کند پیش از سعی واجبست بر او بدین و قضاء
 عمر بر او که بر او بعد از سعی پیش از تقصیر واجبست بر او که سعی
 و نه لا یصل اهل و محرم حتی یزید وجب علیه بدین و المحرم قابل
 کذا من لا یصل لکن حتی اتمی و کسی که باری کند یا اهل خود و محرم
 که احرام بسته باشد تا انکسار بر او آید از او واجبست بر او بدین
 ح سال آید و هم چنینست کسی که باری کند یا از خود تا انکسار
 بیرون آید از او و از اس امر است بشهره او قبلها و بعد علیها
 و م شاة فان شاة یا شاة فامتی وجب علیه بدین و فقی که سر کند
 زنی خود یا خواهرش جامع یا بر او واجبست بر او که سعی
 بر او که سر کند و یا خواهرش جامع بر او بدین اگر او واجبست بر او بدین

وإذا اقتضت المشاكسة وجب عليه البذرة والحج من قبل
وقتي كقضا كذا في الفالح راد وجب واجبة براد وبع مال
آئنه وإذا تفرج الحرم ودخل عالمنا وجب عليه بذرة وكذا الحرم
الحلة العالمه باحله والمتولى الحق والجلاد ووقتي كحرم
كجناحه ودخل كذا باحله واجبة براد وبع وبع وبع
محله كذا باحله اجرام شمره ووقتي كحرم كذا باحله
آن متولى كذا باحله **مسألة** يجب على الحرم في الجلال كذا باحله
نزه كذا باحله وكذا كذا باحله اجرام كذا باحله
جدال كحرم وبع وبع واجبة براد وبع كذا باحله
يا كذا باحله وبع كذا باحله وبع كذا باحله
ساده وجب عليه اذا تعد اليه النسيق والخصا بقرة
عليه في الطيبة ناة وفي تعظية الرأس عمل اطعام مسكين في
في التظليل ولو لعذر ناة واجبة براد ووقتي كحرم
فتق كذا باحله واجبة براد وبع وبع كذا باحله
جوشايدت سر بقصد اطعام يك مسكين ودر باحله كذا باحله

غذی

غذوی باشند ناة وفاكل باحرم عليه وليس باحرم عليه اذ ناة
وان ليس ضرر بان النيا سجد عليه لكل صنف فداء ولو اضطرر
خوردن خیرها كحرام است براد وبع وبع كذا باحله
خون كذا باحله واکو برند اقام جامها واجبة براد وبع
فلا واکو برند اضطرر باشند واذا نقت ابطيه عدا ندم شاد
ان نقت احدها ندم اطعام عشره مساکین ووقتي كحرم
بغیر باقصد لانم استا ولفظ كذا باحله واکو كذا باحله
لانم استا ولفظ كذا باحله واکو كذا باحله
ظفر مدون طعام فاذا ابلغ عشره وجب عليه ناة وكذا الاخرى في
مجلس في مجلسين بغير عدا واکو باحله لانم استا
برای هر ناخق مدی از طعام بر وقتي كحرم باحله واجبة
او كذا باحله وبع كذا باحله وبع كذا باحله
درد وبع وبع واجبة براد وبع وبع كذا باحله
وجب على الفق ناة واذا اطلق راسه عدا ولو للمذی واجبة
او اطعام ستة مساکین لكل مسكين مدان ووقتي كحرم

فتی و دهنه بخورناختن گرفتن برآختن بکیر و خونی کند واجب است
 بر فتی و دهنه کو سنتی و وقتی به برآختن خرد را بقصد پاکیزه
 برای آزاری باشد واجب است بر او که سنتی یا طعام و ادق شش میکند
 برای هر میکیتی و بدانان یا غیر آن و اذا طرح قمله او قملها
 ولم تکن تؤذیه وجب علیه من طعام و کذا ان شئ من عنایه فقط
 منه شئ و وقتی که بکشد شئی یا بپزند آن شئ را و آزاری
 کند باید واجب است بر او شئی از طعام و هم چنین حکم اگر کسی
 موی خود را بچسب بر بپزند و آن چیزی را و اذا اضطر مع المجرمان
 وجب علی کلّهما دم و اذا قلع خریده وجب علیه دم و وقتی که شئی را
 و مجرم واجب است بر هر کدام از این دو خونی و وقتی که بکشد دندان
 خرد را واجب است بر او خونی و من قلع شجره کبیره من لحم و خشب
 بقره و ان کانت صغیره و جیاضه قد بقیها الا ما استغنی و
 کفی بکشد درخت بزرگ را از جرم واجب است بر او کار و اگر بپزد
 آن درخت کوچک واجب است بر او تصدق کردن بیکر یا خونی شش کردن
فصل المصدود و المحرم تحلیلا و تحلیلا ان النساء المصلد

دقیقه

و فی المصلد لا بعد طواف النساء این فصلی است در بیان احکام موانع
 حج کسی که دشمنی داشته باشد که مانع باشد از حج کردن یا مانع دیگر
 داشته باشد مثل بیماری محل میشود و در و و حلال شش مذکرها
 برای مصدود نه بر او محصر بیکر بعد از طواف نسا و حج علی المصروع
 الهدی و لا یحل له ان یحلی حق بلوغ محله و حج علی وجه من قال
 و العزم ان یکن و ان لم ینحج هدیه و جلیل بعت من قال فی
 اذا زال المانع وجب علیها الاتحاق مع طق الادراک فان قال
 وجب التحلل بعمرة و قضاء الحج الواجب فان مات وجب قضاء من
 ماله و واجب است بر محصر هر سال از هدیه و حلال نیست برای او تحلل
 تا وقتی که برسد هدیه بجای خرد و واجب است بر او حج کردن سال آیند
 و عمر آوردن اگر قادر باشد و اگر نه حج کند و نشود هدیه واجب است
 بر او که بفرستد هدیه سال آیند و وقتی که بر طرف شود مانع قضا
 است بر مصدود و محصر هر دو بر او اتقادن با کما ندر یا فتن حج پس
 اگر ببرد بشیر اندر یا فتن حج واجب است قضای حج از مال و من حج
 فان نام المصلد بخیران حج من القایل الا فان ما و کذا للفرع و المتع

و کسی که حج قرآن میکند و بعد از آن محض بشود جایز نیست که حج کند یا
 آید مگر حج قرآن و هم چنین تسبیح گویم حج از آن است که کفایت
 علی المحصر صیام بدله دهد و اقامه بجد و لا یتنه و واجب است بر محصر
 روزه بدله دهد و وقتی که نیا بدله دهد و آن وقت آنرا **فصل** فی
 الکعبه و احکامه و غیره که این فصلی است در بیان احکام کعبه و آن
 و غیر آن بجهت آنکه کعبه ان اقدس و اعظمها و احترام لهم
 واجب است ساختن خانه کعبه اگر خراب شود و واجب است عزت کعبه و نگاه
 داشتن حرمت حرم کعبه و حرم اخذ شئی من حق ترابها و تراب الحلال
 معصاه و از اخذ نمائش و واجب است بر هر کس که در حرم کعبه
 خاک کعبه یا از خاک مسجد یا از سنگین آن و کوهی بگذرد آن کعبه و از
 مسجد چیز را واجب است بر او برگرداند آن چیز را بجز آن قیام
 علی الحاقی حد و لا قصاص لهم الا ان یکن جانی فیہ و بجز این
 علیه یضرب و لا یجوز القصص بل الحرم و جایز نیست حد زدن جانی
 قصاص کردن در حرم مگر آنکه جانیست که باشد در حرم و واجب است
 که شک بکین یا بدین شخص نباشد که جانیست که در حرم و داخل حرم
 در حرم

در طعام و آب یعفو بکند و که تواند نذر بود و نذر با و بدهند تا
 بیرون آید و جایز نیست پناه بردن صاحب قصر حرم بلکه واجب است
 بر او تسلیم نفس خود تا حدی شود در بیرون حرم زیرا که تا حرم
 جایز نیست و حرم هم الکعبه و از اینجا و بیجا و کلها و
 بعد از اینها او بوضو لها بر و بجز در بیرون حرم و حاجت فرج الحاج
 لا یجوز دفعه الی الخدمه و لا تصرف فی حلی الکعبه و لا التکبیر
 بکسوتها و لا یجوز اخذ لقطه الحرم الا لمنشد و حرم استخرای
 خانه کعبه و از اینجا و بیجا و آنرا ایشان و خود زن الکعبه و خانه
 هدی فرستاده شود بوسی کعبه یا وصیت کرده میشود برای کعبه و از
 آن خارج درباری محتاجان از حلال کسندگان و جایز نیست دادن آن
 بحدسکاران و نه تصرف در دیوار کعبه و نه کفن کردن در حرم کعبه و لا
 نیست بر داشتن لقطه حرم مگر برای کسی که خواهد تعریف کند لقطه
 را و بجز حیان الرجل قبل الحج و قبل الطواف از آن کس غنای
 واجب است ختنه کردن و پیش از حج کردن بخیه احرام و پیش از
 طواف کردن اگر نیاست ختنه کرده مثلا و حرم البول و الحاقه و

في الكعبة وفي المسجد عدا ويجب قبل الاول وتغير الثاني وعرامت
 بولكون وغايط كرون در خانه مسجد الحرام بقصد واجب كفت
 كوك در كج بولوغايط كرم باشد او كرون كمي كرم مسجد باد
فصل في فضل بيت در بيان احكام حج وعمر وطواف شايع طواف
 الحج والعمر وطواف النساء بحجايته بالسنه والعمد واليمين وقوا
 بت طواف حج وعمر وطواف نسا وواجب طواف بين يمينه وعقد
 خرم ن ويحيط طواف النساء على التجر والدمه والمضى وغيرهم فالحج
 وعمر الافراد لا التمتع ولا يجوز الاستمتاع لهم لاحد منهم قبله
 ولا التمكن وواجب طواف نسا برمد وذن ويخصو غير اشيا
 در حج وعمر انفراد در عمر تمتع وجازيت يهر برداشتن اي
 هيكس از ايشان بيش از طواف نسا ودرمكن ساختن كوي دهر
 برداشتن از اويحي جازيت يهر دهر برداشتن از ذن وذا
 كذا مشن زن در يهر برداشتن از مرد هم جيتي حكم نداد هرا
 برداشتن يهر ووجب لكعتا الكوا الواجب ويحتمل في
 والقيتين وكونه سبعة اشواط في الابتداء بالحجر الاسود والتميم به في

على صلوة واحصا الاشياء وجعل الكعبة عن يساره وكذا الكوا
 بين الكعبة والمقام ولا يجوز التباعد عنها باكثر من ذلك من جميع الجهات
 اختيارا وواجب دو كونه طواف واجب وواجب نيت باطلا
 وخص كرون طواف كرون عمر استا الحج ويحق ان تمتد وكرستن
 وشرع كرون در طواف انجر اسود ويجز آردم طواف بيش از ايشان
 وشمردن دهرها وكردين كعبه در وقت طواف در مسجد خرم
 وبردن طواف بيان كعبه ومقام ابراهيم عليهم وجازيت يهر برداشتن
 از كعبه وقت طواف بيش از دهر كمي ميان كعبه ومقام ابراهيم
 هر طرفه مادام حال اختيار ويجز ايصال الحجره الطواف وانشاد
 با نيشي هار جها ومن اختصر الطواف الواجب شي في الحجر ويجز
 وكذا الشوط قصاعدا وواجب داخل كرون حجر اسمعيل وطواف
 وانشاد روان هم كرون دو كعبه با نيشي كراه برود ودر يهر وجرها
 وانشاد روان وكوي كوتاه كند طواف واجبه وناه برود حجر اسمعيل
 واجب مرا واعداد طواف وهم جنين الكوتاه كند كرون شوطا زياده
 بركي شوطا وواجب برا واعداد كوتاه كرون شوطا ومن شوطا

منه وجب ان يأتي برؤوف في اناء النحر وان يستيقظ مع التعبد وكفى
 فلو شك في شوطي ان طواف واجبه او استحبها آت من آن واكره من
 انشأ سعيهم بانتهوا اكره ان يمشوا في سعيهم او استحبوا
 آت من آن فلو شك في ان يمشوا في سعيهم او استحبوا
 في السبعة وما دونها وجب عليه الاستيقاظ كسعيه في شوطها
 بشر ان تمام كرون طوافه آت طوافه هفتد وركعتن يكتم ان وقت
 براوات ان سر كرون طوافه يكتم كرون است باطل است و من زاد سوطا
 في الواجب عمدا وجب عليه الاعادة وان كثر قبل الركن قطعه وكفى
 زياده كذا شوطي را واجب قصد واجبه براو اعاده طواف واكره
 بغير سعي زياده كرون وبادشركه بشر ان كرون بر طرف يكتم زيادتي
 را و باق در سعيه و من شك في السبعة وما فوقها وجب ان يفي على
 السبعة وكفى كذا كرون در هفتد بالان واجبه براو ان يكذا در بر
 اختد و در سعيه طواف او وجب الحظاء في الواجب خاصة وان طاف
 واجبا بغير طهارة وجب الاعادة وكذا لو حدث فيه قبل تحيانه
 المنصف لا بعد وكذا لو قطعه قبل التحيانه ولو لم يرض و بعد واجبه

الانتم

الا تمام لا الاستيقاظ واجبه طهارة و طواف واجبه و كرون
 واجبه كذا بيطهارة واجبه اعاده آن وهم جنين اكره ان كرون
 طوافي بشر ان كرون من ان نصف كرون بعد ان وهم جنين اكره قطع كرون
 بشر ان كرون من ان نصف كرون بر لبى يمارى قطع كرون طوافه و اكره
 كرون بعد ان تمام كرون واجبه تمام كرون همان طوافه ان كرون
 طوافه يكرون ويجوز طواف بالعاخر ويجوز عن الحائض والحامل مع
 النية وكذا النحر واجبه بر كرون عاخر باندا ان طوافه كرون بهم
 وسائلكه كرون با طواف كرون اين طوافي سعيه ان برادره و برادره
 شده هرگاه هر دو نیت طواف كنند وهم جنين سعيه میان صفائى
 ولا يجوز الطواف عن الحاضركه ولا يجوز عن الغائب وجاز نیت طواف
 كرون ان نيت كرون كرون با نیت در مكه وجاز ان نيت نيت كرون
 ونيت طهارة التوبة كرون من الغيبة في الطواف الواجب
 المحض ونيت كرون شرب است ان نيت غايه نيت كرون ونيت طهارة
 التوبة كرون من الغيبة في الطواف الواجب من التوبة ونيت
 كرون نيت كرون نيت كرون ونيت ان نيت طواف واجبه

عمدت و من ترك الطواف عمدا بطل حجه و وجب عليه بدله و الاعادة
 ولو جاهلا و لم يكن تركه طوافا بقصد ابطاله يخرج او وجب
 برأيه بدله و اعاده و اكر جابلا باشد آن كس و من ترك طواف النساء
 حتى يجمع و واقع و وجب عليه ان يعيد هذا الا ان يكون قبا و النصف
 و كونه فراموش كند طواف نساء تا موقعي كه برگردد بوسه اهل خود بجا
 كند و واجب بر او كه بفرستد هدی را مگر آنكه گذشت باشد و كذا باقي ماند
 كذا باشد از نصف و يجب تقديم الطواف على السعي فان قالوا لما السعي
 و واجب طواف كرهن پیش از سعي بر او كه بر عكس كند اعاده كند سعي
 و لا يجوز تقديم الممتع الطواف على السعي على الموقفين الا لفرضه
 كتحريف الميقن و يجب تأخير طواف النساء عن السعي و جائز نیست تمتع با
 رك طواف و سعي كند پیش از توقف عرفه و عمره مكمل بر او ضرر نهد
 ترك حقیض و واجب بر او اخذ حق طواف نساء از سعي و من تركه ^{الموقف}
 على اربع طوافات سويين و كونه نذر كند طواف كند بر چهار نذر
 و با طواف يك نذر چهار نذر شرط و يجب اتمام كل طواف الواجب
 الا تمام او الى اخرها بديه حيث هو الآن فان صلاهما في غير حرج

الامام

الاعاده و واجب كذا مرون و تركه نماز طواف و جابلي او تمام
 بالثقل و الجواب ان كذا مرون آن دو كذا نماز طواف را در غير تمام
 واجب اعاده و ان سعي حتى خرج و وجب عليه العود ان امكن و لا
 استنابة و اكر فراموش كند اين نماز را تا بفرود آيد و واجب بر او
 كفتن بتمام اكر ممكن باشد و اكر ممكن نباشد بر كفتن واجب ناياب
 كفتن و يجب تقديمه على السعي و واجب كذا مرون اين دو كذا
 نماز طواف پیش از سعي بيان صفا و مره و يحرم الطواف على الحيض
 و النساء فان ضاق وقت التوقف و يجب عليهما العود الى مكة
 و الطواف بعد الظهر و حرام استحقاق كرهن بر حاضر و غايب اكر
 ترك شود وقت و توقف عرفه و شعره و نذر بعد از طواف كند نذر
 كرهن و توقف بخواند و واجب بر او اتمام عدل كرهن از عمر تمتع
 بوسه اقراد و طواف كرهن بعد از پا كند نذر اخير و انما سري
 اذا حاض قبل تجا و النصف و يجب عليه ما قطع و الاستيناف
 اذا طهرت بعد تقطع ثم يخرجها الا تمام و لها ان تسعي حائضا
 و وقتي حيض پیش از گذشتن از نصف طواف واجب بر او

این طواف دان بر کوفتن و قف که پاک شود از حیض اگر حیض بعد
از آنجا و نصف قطع میکند طواف را و برکت بعد از آن اول تمام
و جایز است و اگر کسی کند میان صلاه و صلاه در حال حیض هم **فصل**
از فصلی است در بیان احکام سعی بحیال سعی بعد الطواف واجب
بالاصالة الاطواف النساء بحیال الشیة و کونه سبعة اشواط
الابتداء بالصفا و الحتم بالمروة و عند الذهاب ثوبا و الرجوع
آخر لحذاء الاطواف واجب سعی کردن بعد از طواف که واجب است
باصالة زنبد و مانند آن مگر طواف نسا و واجب است در سعی نمید
بودن آن هفت شوط و ابتدا کردن بصفا و ختم مروه و غیره و رفتن
از صفا تا مروه یک شوط و برکتش از مروه تا صفا شوط یکم و غیره
شوطها و بطواف داشتن تا مکمل از هفت قدمه باشد بر هفت قدمه و
من ترک السعی الحج عدا و جی علیه الحج من قایل و من نسیه و این
باقی سوان فرج و جیانی یعود و ان فقد و جیانی یستحب و
کوه ترک کند سعی را و هیچ بقصد واجب است بر او حج در سال آینده
و کسی که فراموش کند سعی را واجب است بر او سعی کردن و اگر بریافت
از سعی

از سعی واجب است که برکرد و سعی سعی کند و اگر ممکن نباشد برکتش
واجب است نایب گرفتن برای سعی و من بدو بالمروة قبل الصفا واجب
اف بعیید فلذا لوزاد علی السبعة عمدا لانیسا یا کسی که ابتدا
در سعی مروه پیش از صفا واجب است که اعاده کند سعی را و ابتدا
کند بصفا و هم چنین از هر یک در سعی را اگر نسیا کند در آن هفت
بقصد زنبد و شوط و غیره تمام سعی بقصر هم ذکر انقضاء
ولو شوطا و جی علیه اکاله و حج بقمره یصدق بها و کسی که مان
کند تمام شرف سعی بر کوه کند و سعی خود را بعد از آن بطواف آید
که بودن آن و اگر چه یکی یک شوط باشد واجب است بر او تمام کردن سعی و
گشتن تا مروه و تصدق کند آنرا **فصل** این فصلی است در احکام
تقصیر و صق و عمر و حج و بحیال التقصیر بحیال التمتع و عمره الا
بعد السعی و بحیالیه ابانة نوعه و البعرا المظفر و ان قل و بحیالیه
واجب است بریدن مود و عمر تمتع و عمر افراد بعد از سعی و واجب است
در تقصیر جدا کردن جنینها و نوا ناخن و اگر چه کم باشد واجب است
نیت تقصیر بخیر الحقیقیه عمره الافراد بل هو افضل و یجزم فی عمره

عمره

التمتع وفيما ذبح على المذبح يومئذ استأذن من عمره اوله
 اين جهات ان تقصر حمام استحقاق عمر تمتع وتمام تمتع
 عمر اوله وبعث تمتع وديح برزق ومن بعد ترك التقصير لهم
 بالبحر بطلت عمره وصارت حجة مفردة وكفى تركه كذا تقصير
 وتبقى احوال بديح باطلا ميشود عمر او ميشود اين عمر نهي
 ولا يجوز للمتمتع الخروج من مكة حتى يحرم بالبحر مع خوف فوته
 ولا قبل له المناقل التقصير فان فعل وجبت الكفارة وجازيت
 ان يراى كسوة عمر تمتع بها آتية بانديرون آمدن ان مكة تاق
 كاعلام به بديح اكبرم فوته من حج باشد بلكه اكبرم فوته من
 هم نباشد وعلل است برلى تمتع زلفا بيش از تقصير برلى حج
 واجبت بشركه كفارة **فصل** اين فصلي است بيان احكام يومئذ
 در عتبات يجب وقوف عمره على الحاج بعد الاعلام يوم تاسع
 الحجا وعلما بين عرفه وقومه ورمى الجمار والادراك الحجا
 الوقوف في هذه الحلة واجبت يومئذ عتبات يومئذ
 بعد از احرام بيتن وددونهم ذى الحجة وعلل عتبات كذا

من

عرفه وقومه ورمى الجمار والادراك بانديرون بيتن وددون
 بلكه يابيد ديما نهد ابايشت والوقوف بعرفة واجبت تركه
 حجه والواجب للمتمتع والكون بها والوجا لسا اوله كذا من ذوالالحج
 الى غير هذا العلوم بدها ببحر المشرقية وددون وعرفة واجبت
 كسوة تركه كذا وقوف عمره يقصد باهل بيته حج او واجبت
 بيتن وقوفه ببيتن وعرفة وكسوة نشيد يا سواه باشد ان ذوالالحج
 كحجارت است ان بيتن تا عرفه آتيا كذا وافته مى شود ان عرفه
 بر وقت رخصت شرف ومن افاض بها قبله عامدا وجبت عليه بذية
 يوم النحر فان عجز وجبت عليه صوم ثمانية عشر يوما وكفى برون
 عرفه حتى از عرفه آتيا يقصد واجبت برلى بديح كذا
 روز عيد قربان برلى كسوة بخير شود ان بيتن بديح واجبت برلى
 هجلا وددون اين دنه را هر جا كه خواهد ميتواند داشت ويجب العمل
 في تعيين يوم عرفه على يدية الهلال ان فوته بيتن واجبت على
 كسوة روز عرفه بابر يدف ماه ذى الحجة ياكذا شق سى روزان
 ماه ذى القعدة ومن فاته الوقفا الاختيارى وجبت عليه الوقوف ليلة

العید و کسی که فوت شده از او عرفه بعد از عید است از یون در شعر
 این چنین بودیم فی الحقیقه تا تمام واجبیت بر او بود در عرفه و شب
 که عبارت از وقوف اضطراری عرفه **فصل** این مطلب در بیان
 بودن حاج در شعر و قوت شدن آن بجهت الوقوف بالمشعر علی الخراج
 بعد و عرفه و عرفه فاخره المشعر و واجبیت بودن در شعر و کسی
 که چنگ کند باشد بعد از یون در عرفه و کسی که فوت شود از او یون
 در عرفه است او یون در شعر و الواسع الحقیقه و الکوثر بر من طلوع
 البحر علی طلوع الشمس يوم العید و البحر و الافاضه منه قبل البحر
 الاضطرار کالمخوف فجری الوقت لیل و واجبیت نیست زوق شعر
 و بودن در شعر از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و عید و عیان نیست
 گذشتن از شعر پیش از صبح مگر برای فردی مثل ترس بر هرگاه
 ترسی باشد پس بودن در شعر و اوقات اضطراری اول شعری
 ناست و عیان فاقه الاختیاری و الاضطرار الاول الخیر الاول الثاني
 وهو ما بین طلوع الشمس و الزوال و من خرج منه قبله و جلی
 بعد و الیه و قید و الواسع طلوع الشمس و کسی که فوت شود از او
 یون

و قفا اختیاری شعر عبارت از یون در شعر از طلوع فجر طلوع
 آفتاب و عید و وقوف اضطراری اول شعر عبارت است از یون
 در شعر شب عید یون اول و قفا اضطراری دوم شعر و آن یون در
 شعر است در انای طلوع آفتاب و زوال و آن نیست که در تمام اوقات
 باشد بلکه با مردم کافیت هر چند که عیان باشد و کسی که یون در
 آید از شعر پیش از طلوع آفتاب واجبیت که بر او در یون شعر باشد
 دلخواه و اگر بعد از طلوع آفتاب باشد و عیان فاقه الوقوف عرفه
 و جلی العید لیل فان حاق قوت اختیاری الشعر و جلی اختیار
 و کسی که فوت شود از او یون در عرفه و یون واجبیت آمدن شعر
 در شعر و بودن ایضا و یون اضطراری عرفه عیان است و اگر کسی
 فوت شد از اختیاری شعر با او واجبیت که اختیار کند شقوقت
 اختیاری شعر با بر وقوف اضطراری عرفه و جلی الاختیاری
 و الاضطرار ثان و اختیاری و اضطراری و عیان اضطراری
 با افراد و یون اختیاری و اضطراری و عرفه و جلی اختیاری
 و الاضطرار با هم و الاضطراری شعر بین با یون اضطراری عرفه

بر نیت و من قاته الوقت فان ولو هو باطل حجه و وجوب علیه الحمل
بعمر و من قاته احدهما باطل حجه و نزمه بطله و کسی که فوت
 شود از او توقف عرفه و وقوف شعر و اگر میسر باشد باطل حجه
 حج او واجب شود بر او محل شدن بعمر و کسی که فوت شود از او کسی
 از این دو توقف بقصد باطل است حج او و لازم میشود او را بدین
فصل این فصلی است بر بیان احکام و حرکات مجامع حج و عمره
 خاصه يوم النحر و الايام التي هي غير النحر ولا يصح غير الحرم ولا
 يادى به و واجب است سکن از اخراج حج عمره و این روز عید است
 و جایز نیست کسی که در بغیر سکن و در سکن غیر حرم و نه سکنی که
 کرده شد باشد آن سکن مرتبه دیگر بگیرد و با بختی نیست و اوله
 و اگر میسبب حصیات و اصابه بهجر بعله و واجب است نیت در اول
 رمی و واجب است رمی هفت سنگ در سیدان سنگها بجر بفعل آن شخص
 که رمی میکند بفعل دیگری و نه بسبب کسی و وقت رمی بطول
 الشمس الحرة و لها ولا يجوز بالليل الا الضرورة و من قاته و حجه
 القضا من الغد و يجوز مباشرة الرمى فلا يجوز الاستسائة الا للضرورة

و وقت

و وقت رمی انطباع آفتاب است تا غروب آفتاب و جایز نیست رمی در شب
 مگر برای ضرورت و کسی که فوت شود رمی از او واجب است بر او قضا و اگر
 و واجب است هر دو رمی کردن بر جایز نیست تا یک نفر مگر بعضی در حق
فصل این فصلی است بر بیان احکام زیج هدی و تمتع و حج فسخ الهدی
 علی المنتفع خاصة و بجزئ شاة و واجب است کشتن هدی بر کسی که
 حج تمتع میکند پس ۳۱ و اگر کسی هدی و بجزئ هدی علی الحرم
 یقتل المولى بين ان هدى عن عبد وان يامن بالصوم و واجب است
 هدی بر آداء و غیر است آداء غلام میان آنکه بفرا بیاورد و بدو
 داشتن یا هدی کند بجهت او فان ادرك احد الموقفين بقضا آخر
 الحج و وجوب علیه الهدی آن که حج تمتع پس اگر در میان نیمی
 از این دو موقوفه مبارکت از شعر و عرفه در حال آنکه آن را کرده
 شده باشد پس است او را این حج از حجة الاسلام و واجب است بر او هدی
 اگر باشد آنکه بدو الحرام است حج تمتع و بعد از این حج حج دیگر بر او واجب
 بشود و من حج بصوم و حیا و بدیج عنه ان لم يكن له هدى مع
 ايجز الصوم عنه و کسی که حج بفرا یا بدیج و واجب است بر او حج دیگر

انجا بظن او که باشد او را هدی و یا عذر ببرد تا ز هدی واجب بر او
 دفع داشتن انجا تا بظن و بجهل اندر هیچ یوم العزای و بین
 بعد و بجهل بجز الابل و البقر و الغنم و لا یخرج الجلیه و واجب است
 غرض از حج کردن در وقتی بعد از عید یاد و بعد از عید و واجب است
 بر او ز هدی از شتر یا گاو یا گوسفند یا بز یا بوسه که هر یک و اقل ما یخرج
 عن الحرم من الضان و النحر من الغنم الذبیح من البقر و لا یخرج النحر
 و لا البعیر و لا ناقص الخلقه و لا الهیز و الحیت لا یكون علی طیه
 نعم الا ان یتیمم فین و کسرت فی الحرف بوسه برای هدی نیت شده یا
 بنا بر خطای که کرده اند از گوشت و دوا و مال از تر و باد و روان
 کار و بوسه حیوان که برین باشد خصیصه ای و یا اکتا و یا خردی
 که ناقص باشد خلقت او و لا غیر تحقیق که نه باشد بکردن ای ای می
 مگر آنکه بخیر او را بکار اینک فریست و لا غرض از هدی و من و جد هدی
 ضا لا و جلیان یعرفه ایام التفریق فان لم یعرف صاحب حیوان
 عنه و کسی که هدی بیاورد که کرده باشد واجب است بر او که تعریف کند
 او را و یا زده و دوازدهم زده هم بیک گنایم صاحب حیوان واجب است
 کردن

عزای

که حج کند آنرا از حیاتی صاحبش و اذاتی الهدی و بجهل بجهل از بجهل
 و لا بد فی الذبیح و النحر من التیمم و استقبال القبلة و لا یجوز المباشرة
 و یعتبر اهلکم الذبیح من الابل و الذبیح من البقر و الذبیح من البقر
 است حج کردن هر دو یا با هر دو یا با جا راسته و حج و نحر در آن وقت
 و دو قبله ساختن هدی واجب نیست بر صاحب هدی که هر دو را بکند
 بلکه جایز است که نایسکرم و می باید که نایسکرم از آن هدی بکند و نحر
 و حج غیر شتر و بجهل از آنکه نایسکرم الذبیح ثم الحلق فان خالف لغير
 و واجب است اولی عمر کردن و بعد از آن حج کردن و بعد از آن سر را شستن
 پس که مخالفت کند این چهار چیز باطل نیست حج او هر چند ترک کند و جسد
 و بجهل اکثر از الهدی و الاحداء و الاطعام و غیر عدم الهدی و جسد
 و جسد بخلفه صدقه لیست بر و بیجهل فی ذی الحجه و الا فریاض
 و واجب است از خوردن هدی و نرساندن برای آشنایان و خوردن ازین مردم
 و کسی که نیاید هدی و یا بیارید قیمت او واجب است که بکند از قیمت آن نرسد
 اعتقاد می بخورد آن اعتقاد می که هدی او بکند آنرا در راه ذی الحجه
 و اگر سیر نشود کشتن هدی در راه ذی الحجه پس بکند آنرا در سال آینده

ومن وجد انتم بعد ايام الفصح صام من لم يجد قبلها وكم ثبات
 قيمته هدی بعد از روزی که شستن هدی روز میبارد یعنی پس از
 او را روز داشت و هجرتین حکم کسی که نیاید قیمت را بپیش از روز
 ذبح یعنی روز میبارد و اگر چه پیش از عید باشد و بجهت صوم بداند
 الهدی عشر ایاة ثلثة متوالیه فی ذی الحجه ولو فی اوله و بقیه اذا
 رجع الی اهل او مضی مقدار قطع المسافر و انتم اذ اجاز و بواجبه
 روز بداند هدی ده روز از پی هم در ماه ذی الحجه و اگر چه در اول
 الحجه باشد و نخت روز دیگر و قی که بر میگرد و بوی اهل خود یا
 بگذرد این قدر وقت که در آن وقت تواند پیش اهل خود رسید و بگذرد
 یکماه و قی که مجاز شود در مکه و بن کرد و من فانه صوم الثلثة
 فی ذی الحجه و جبهه ثلثة و لم یغیر هذا الصقم و کسی که فوت شود از او
 روز سه روز در ماه ذی الحجه و بواجبه بر او روز نهدی پس از او
 روز داشت و بعد از ماه ذی الحجه بداند هدی و من ما قبل الصوم
 و جبهه صام عند ولایة الثلثة و لم یغیر هذا الصقم السبعة و کسی که بر
 پیش از روز داشت و بواجبه که روز باره از جاینا و اول روز

را و پس از نخت روز را و من صام التری و غیره اخره صوم یوم
 بعد ايام التشریق فان صام یوما و دخل العید استأنف بعدهما و
 کسی که روز باره روز هفتم را و روز غیره را پس از او بداند
 داشت و بعد از روزهای تشریق روزی پس از او روز باره روزی
 را و داخل عید شود از سر بگیرد روز را بعد از ايام تشریق و من بواجبه
 علیه بداند فخر اخره سبع ثلثه فان عجز اخره صوم ثانی عشر
 یوما و لا یجوز مع نیاید بالحقول الهدی و کسی که بواجبه شود بر او بداند
 پس از شستن روز بداند پس از او نخت کو میزند پس از او عجز شود از او
 پس از او روز داشت و هجرتین هجرتین و بواجبه فرزند و بواجبه
 قیوم که برای ذبیت می باشد و کسی که عاجز باشد از هدی و من بداند
 هدیا و عین مکانا و جبهه الا و جبهه که کسی که نخت کند هدی را و
 معین کند جای را برای شستن هدی و بواجبه که بگذرد آنرا در لغا
 آن معین کند جای را و بواجبه که بگذرد آنرا در لغا و لا یجوز
 الاطعام من لحم الاضاحی عن ثمار الیمین و جائز نیست که گوشت
 قربانها بخورد و سکینتها دهد بداند هدی ثمار الیمین **فصل** این فصل

در بیان طلاق و تقصیر و اوقات آنها بحسب الحق و التقصیر علی الحال علی الذی
 فان زاد البیت قبل احوالها علی وجه شاة و بعد الطلاق فی الحقی
 ان قدما علی و اجبت سرراشیدن یا مردی اگر که کرد هیچ کسند
 بعد از هیچ کسند بر اگر که یارب کند خانه که در پیش از حق و تقصیر
 بقصد و اجبت بر او کشتن کو میزدی و اعاده میکند طرف حق را که
 تقدم دارد آنها را بر یکی از حق و تقصیر وین ترک حق خرج نمی
 و جعید العزم ان امکن و کس که ترک کند یکی از حق و تقصیر یا بقی
 هیچکس از این و تا و کند تا برون آید از حق و اجبت بر او کشتن
 بقی اگر ممکن باشد بر کشتن و بجا آوردن یکی از وقت و ادا و انجام
 الحق و لا بد من المصروفه و الملبس و حرام سرراشیدن در بدن و کلام
 است از سر تراشیدن از برای فرج و از برای کسی که صنع و عمل بر
 مایه بر او آردی داشته و لا یحل للرجل و لا للمراه الاستماع
 قبل طواف النساء و لا الطی قبل طواف الحج الممتنع و قبل الحق
 لغیر و لا باقی الحرامات قبل الحق و لا الضیاع دام فی الحرم و
 حلال نیست نه برای مرد و نه برای زن خبره بر داشتن اندکی خود
 پیش

پیش از طواف که حلال کنند و حلال نیست بری خورشید یا در بدن پیش از
 طواف حج برای تمتع و پیش از سر تراشیدن بر او غیر تمتع و حلال است
 باقی حرامها پیش از سر تراشیدن و حلال نیست شکار کردن با قوس که
 درهم باشد **فصل** این فصلی است در بیان احکام طواف حج و اوقات
 آن بحسب طواف الحج بعد الحلق ان لم یزده علی الوقوف ثم رخصه
 ثم طواف الناییم الفراه و الفقه و اجبت طواف کردن حج بعد از
 سر تراشیدن اگر که نه یا ندیش از توقف بعد از آن دو رکعت نماز
 طواف بعد از آن طواف نماز در دو عید قربان یا قربان آن یعقوب
 یا زده و بحسب لغو الی حق المردی و الجیت و لا یجوز البیت غیر هالیا
 التشری فان فعله لم یزده عن کل لیل شاة الا ان یسبیه که استغلا
 یا لیاقه او یخرج من حق بعد نصف اللیل و اجبت بر کشتن یکی
 حق برای مرد و برای شید و آرد زده و لیا و جایز نیست شید زده
 آردن در غیر حق و نه برای تشریق که عبارت است از شیان زده و
 دوازدهم و نیردهم بیک شید و آردن در غیر حق لازم است و
 در بعضی هر شعی از شیهای تشریق که در غیر حق و آردن یک شید

مگر آنکه مرود آورده باشد و در حالتی که شغل باشد بجا و سیاق
 آید از بقا بعد از قصد شد و بعد از آنکه حق خرج و بجهت
 و از آنجا که بعد از بجا نیست و اولی قابل و کسی که فراموش کند
 شک در بجا و باید از بجا تا وقتی که بیرون آید از بجا واجب است
 بر او و بکنش بقی و شکها و انداختن بر او هر چه بداند که ممکن باشد
 کشتن بقا بر او و بجا واجب است بر او تا بیک وقت و اگر چند سال
 باشد و بجهت می لازم است و در سطحی هم عزم العقبه ببيع بیع با
 مرتباً فان عکس اعاد علی ما یحصل معه الترتیب و یقتوی بالبيع
 حیث است و من یقوله اقلها فان اشتبهت فی الترتیب
 و واجب است زودتر اولی بعد از آن و علی بعد از آن هر چه
 واجب است و در حالتی که قصد کرده باشد می باید بین ترتیب می کند
 بر او بر عکس این کند اعاده میکند بر چیزی که حاصل شود آن چیز
 ترتیب و بعمل می آید ترتیب بجهت است و در انداختن باشد بجهت
 و کسی که فراموش کرده باشد یک سنگ در بر او اندازد آنرا بوی
 بر او کشته شود آن یک در بجهت می آید که این یک سنگ که مانده از

کدام

کدام چیز است که شد واجب است انداختن سه سنگ بر سنگی بوی هر تا
 شده شده شود و لا یجوزها الغرضه الثاني غیر الابدان و لا و غیره الثاني
 غیر قبل و یجوز بقیه ما من الترتیب و القصد و القضا فی احوال خاصه و الا
 الثاني و جایز نیست کج کردن از بوی و در آن هم بگو بعد از آن
 آفتاب آسمان که وقت نماز پیشین است و جایز است کج کردن و بعد از آن
 پیش از آن و غیر است میان کج کردن و بعد از آن هم بعد از آن
 و در روز سیزدهم هر وقت خواهر کسی که دوستی کرده باشد از شکا و از
 زنها در احوال خود و این غیر بود و مخصوص همین است و بوی و اگر
 نموده باشد از شکا و زنها در احوال خود بوی کج میکند آن
 سیزدهم و می تواند کج کرد روز و در آن هم بعد از آن و علی
 المستطیع و بجزئی عمر التمتع عثمان و یجوز بقیه ما علی الحج و اخیذ
 المفرد و واجب است عمر بر کسی که قولند بجا آورده و بوی عمر تمتع از
 عمر که در عمر یک مرتبه واجب است بر او تا واجب است تقدم داشتن عمر
 تمتع بر حج و بجز ساختن هر سفره انبج و لا یجوز عمر التمتع فی
 غیر شهر حج و جایز نیست عمر تمتع در غیر ماههای حج و بجا آید

العموم

ان تروى ثمان ولا يجوز ان يقتل من اهل الكفر بالهنا ولا غير المقتل
 الادعاء ومانع من مقتله ان اهل البيت يقاتلوه في غير ملة
 بطريق دفع كرم ن يعق وحق وحقا وطلعا بعتك يكتد اخيرا
 موقن كشت مبرايك ايشان سلمانانرا كشتند و دفع شود و دفع
 اعطى كافر امانا و جعليه و على المسلمين الوفاء به و كسى كه
 كافر امانى وليست بر ائمن و بر سلمانان و فدا كرم ن باق امان
 و يحرم الغدق و القمار و ان يقاتل في الاشهر الحرم الا ان يلازم
 لها حرمه و حرام است مكره ن و مكره ن و مكره ن و حرام است
 كرم ن و ماهى حرام مكره ن و عزاينها و انكاه نكاح
 و يحرم الفراء من النخس الا ان يزداد عدد عن الضعف و عرقا
 لتسالا و متغيرا الى فئة و حرام است كرم ن ان اشكر من كرم ن
 باخذ دشمن از دو بر آن سلمانان كه جند يكند با دشمن باي و التى
 كرم ن و بولى جند كرم ن يا نياه بر ن بوى لشكر و مكره ن او كند
 و يحرم التعزيب بعد الجرح و كفى المسلم دار الحرب بالانفرد و
 حرام است باو در دشمن شدن بعد از آمدن بنهر اسلام و حرام است

سكن

سكن شدن سلمانان در خارج جنگ يعنى در ميان كافران حربى مكره ن
 ضرورت و اجابت و مجبى لدفاع عن النفس و عن الحرم و المؤمن و ان
 خاف القتل لا امان و ان جاز و واجب دفع كرم ن دشمن اقرب
 از اهل و عيال خود و ان مكره ن كرم ن و كرم ن كرم ن دشمن
 و واجب دفع كرم ن دشمن از مال خود و كرم ن جاز است و در حاد
 بيا واقع شده است كه كرم ن بر كرم ن كرم ن و كرم ن كرم ن
 هدايت يعنى به عرض است و كسى كه بر اهل و عيال بايال كشته شود آن
 است اماره و بعضا جاد شود و كرم ن است كه كرم ن و كرم ن
 ندهد بجز است اما كرم ن كرم ن كشته شود قوايه ارد و بجز قاتل
 الكتاب حتى يسلوا او يقتل الجزية و قرايط القدر او يسلكوا و قاتل
 غيرهم حتى يسلوا او يسلكوا و واجب است بجز كرم ن با اهل كتاب يا سلمان
 شوند باقتل كند جزيره را و شرطهاى امان يا كشته شود و واجب است
 بجز كرم ن بغير اهل كتاب يا سلمان شوند باقتل كند و بجز كرم ن
 الكفار فى الملايين و نحوها و حرام است خود را مثل كرم ن ساختن
 بوشنها و مانند اينها و اذا انتبه القتل بالبايع و جليل بجز الانبا

و انما الجهاد على وجهين
 احدهما على النفس
 والثاني على المال

مدتی که نماند بکبریا که بالغ است یا بالغ واجبست شخص کرده و بزرگ
 سوزنست بر موضع خاص که آنرا عارضه گویند **فصل** این فصلی است
 در بیان احکام جنگ کردن با نفس خود بجهاد الانسانی است
 بنعمه من المحرمات و جبرها علی الواجبات خصوصاً القیام بعمود
 الجوارح و حقوق الواجب للمؤمنین و تحصیل العلم و التبتین و الاطاعه
 علی الله و المرجاه له و الخوف منه و حمل الفرض بدو طاعه است
 معصیت و ملازمه لورع و العقه و ایشاد فی الله و تدبیر القضا
 و الانصاف و العدل و اصلاح النفس و اجتناب الذنوب و الذل و الخوف
 و تحمیل الذنوب و کفران النعمه و اجتناب جنگ کردن آدمی بنزد
 منع کردن او از حرامها و جبر کردن آن بر واجبه با خاصه قیام نمودن
 بخیریه و اجتناب بر جوارح ایشان و قیام نمودن بجهت های واجب
 برای بر نشان و قیام نمودن بحصول علم و یقین و تکلیف بر خدا و ایدین
 با و طاعت کردن خدا و ترک کردن معصیت خدا و همی تبار با و پند
 پاک و امن بودن و اختیار نمودن رضای خدا و غیر خدا و فکر کردن
 در عاقبت کار و انصاف داشتن و عدالت کردن و اصلاح کردن نفس

اماره و دفع کردن از کناه و از لذتها که حرامند و از کناه که
 باقتناء خودش و از کثرت و بجا اجتناب بکبار و کمی
 بن جمیع الذنوب کبار و غیره فیما صغیرا لا بالثبته و واجبست
 و دفع کردن از کناه بکبر و اناه بایست بکراهه کناه باین
 کبر است و نیست در کناه بکبره مکنست بکناه و بیکو از ان غیظ
 است مثل کناه کردن بزرگ محرم کناه کبر است اصغر است نیست
 بوسیدن و بوسیدن کناه کبر است اما صغیر است نیست باین
 نیست بقتل و من الکبر الکبار الشرب بالله و الیاس من روح الله
 الیاس بکبر الله و العقوب و التسل و القذف و الیاس و الیاس
 و السحر و منع الذنوب و نهاده التور و التور و نهاده التور
 و اللواط و الکذب و الاسراف و حبس الحق و الاشتغال بالمال
 و الاصرار علی الذنوب و انجمله بزرگترین کناه بکبر شراب قرار
 داد و بزرگترین کناه بکبر است از همه خدا و این بود از خیر
 داخل خدا و مکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار
 دادن بزرگ و لواط و بزرگ کردن و بزرگ کردن و بزرگ کردن

وخریدن و فروختن و نوشیدن کاغذ سر و کلاه شدن در آن
سعی کردن در آن هر کس است و ذکا کردن و محرم کردن و منع کردن
نکردن و کواهی ناحق دادن و دزدی کردن و شراب خوردن و قمار بازی
و لواط کردن و دودغ گفتن بی ضرورت و اسراف کردن و منع کردن
حقها و شغول بودن بطرفها و مصروف بودن بر کلاه و توبه نکردن و
پشیمان شدن از گناه و درنگ کردن بختهای مردم و بخت التوبه
من جمیع الذنوب و واجب بازگشت کردن از هر گناه و محرم
طلب آریایه الدیور و لغتال دنیا بالذین و محرم است طلبند
بیشتر بودن در کارهای دنیا مثل پیش سفید بودن و محرم است در
دنیا بدین معنی اظهار علم و صلاح برای تحصیل دنیا و بخت کین
الغضب عن فعل الحرام و الحسد حرام دون القیظه و واجب توبه
نشان دادن غضب از کردن حرام و حسد حرام است از غیظه **بنا**
حداین است که خواهد بر طرف شو و نفع کسی و غیظه اثر است و نفی
که دیگر دارد این کسی خواهد مثل آزار نخواهد بر طرف شدن تعزیر او
بلکه آندو میکند مانند آزار و لا يجوز التعصب علی المباطل و لا الیکبر

و انحر

والتعصب و احقا داهل الحق و لا حب الدنيا المحرمه و لا الحرص علیها
و لا اسامه الخلق و الفحش البذا و ایذاء الناس و لا النبی و
الظلم و محبة التوبه منه و بشرط و نهاده المظالم الی اهلها فان
محرم است غفر لهم و من اضرک الناس و محبة التوبه و بشرط کفایا
بدهم الی الحق و جایز نیست طرف باطل کردن و توبه نکردن
بستن و کردن کفای کردن و کوچک شمردن الی حق و نهاده و نهاده
حرام و محرم استین بران و نه بد خلق کردن و غش کردن و بد زبان
کردن و آزار مردم دادن و نه با غی شدن و ظلم کردن و واجب است توبه
کردن و پشیمان شدن از ظلم و شرط کرده شده است و توبه و ایس
و از چیزها که بظلم گرفته صاحبان آنها اگر بخواهند و ایس او طلبند
گناهان ایشان بکینه از خدا و کسی که همراه کند مردم را و واجب است برای
توبه کردن و شرط کرده شده است و توبه و قبول آن بر هر کسی است که آن
مردم بوسیله حق و کفایت با ایشان که من بدست کردن از پیش خود و بدست
و لا يجوز الاضا بالظلم و لا الاغاثة علیه و جایز نیست رافق بودن
بظلم و نه کردن بر ظلم بلکه واجب است رافق بودن در دل و منع کردن

بزبان بدست و گفت که ظلم بدست اگر ممکن باشد و بیم نباشد و بجز این
 سه باب از توبه اندم و آخر و علی برکت الهی و الاستغفار و نهاده
الاصلاح فی التوبه و اداء الحقوق الفایده و تجمید التوبه علی
نقصها و یصح فی آخر العمر ان یتمیم من الحق و الکفر و واجبت
اعتلاف توبه بر اعتقاد بکتابان و بشیطان شدن و بحدیث و برکت
کردن با رکن است بر کتمان و طلب آمرزش و گذشتن از گناه
و اخلاص و توبه و ادا کردن حقیقهای قوت شده و تان کردن توبه
و باید که توبه بهتر که بشکند توبه را و در دست در آخر عمر توبه
از حق و از کفر اما می باید که توبه پیش از بدین احوال آید باشد
و بجهت محاسبه النفس کلیم و تدارک ما فات و تدارک الخط
عند یاد الله عز و جل بعد از اربعین و واجبت حساب کردن
از مشغول و هر روز و تکرار کردن چیزی که فوت شده باشد و توبه
محافظت و گذشتن نفس از گناه و در وقت زیاده عرض نماید بعد
از گذشتن جسد سال از عمر **کتاب الامر بالمعروف و النهي عن المنکر**
 این کتاب فرمودن بخوبی و منع کردن از زیادت و هما و اجابت فرمودن

العلم

العلم بالمعروف و المنکر و توبه التائب و الامن من القهر و این فرمودن
 بخوبی و منع کردن از بدی و اجابت این شرط که علم داشته باشد بخوبی
 و بدی و احتمال اعدا نکردن از او این باشد از ضرر رسیدن بکسی
و بجهت الامر با واجبات و النهی عن المحرمات و اذکار المنکر بالقلب
ثم باللسان ثم بالید و واجبت امر کردن با واجبات و نهی کردن از
حرایمها و بدی بودن باید بدید بعد از آن زبان اظهار بدی او کردن
و منع کردن از آن و بعد از آن ذهن بر سر آن و بجهت احوال الهی
علی الخاصه و بالعکس و واجبت منع کردن عوام الناس طهارا
ان بدیها و منع کردن علماء عوام الناس بدی و محرم و کمال الامر و النهی
الرضا بالمنکر و محرم است ترک کردن امری نهی زبان بقدر امکان و
راضی بودن بدی بدل و بجهت اظهار انکار احدی بمنکر و قاعله و المحرم
و التوصل الى الذلته بکلی ما یمنکر و الغضبه با غضب نفسه و امر
الاول بالمعروف و النهی عن المنکر فان لم یکن نعمه سقوط
واجبت اظهار کردن کرامت برای بدی و بدی کشد بدی و بدی کردن
 از بدی کشد و سعی کند برای برطرف کردن بدی بجهت ممکن باشد

بر طرف کردن و غضب کردن بر او خدا بخیر که غضب کرده است خدا این
برای خود و فرمودن اهل ایمان بخیر و منع کردن ایشان از بدی پس اگر
مکن باشد منع کردن ایشان با اطمینان خود و جوب و بجا یابی
یا هر چه از اجابت و ترک مایه های غم از محرمات و واجب است خود
بکنند از بزم و میفرمایند از اجابت و ترک کند آنچه منع میکند از آن
و بجهت اسقاط الحاق در مرقات المخلوق حق الوالدین و حلقه
و حبس کردن خدا بسبب آنکه در حق خلق عقیده و مادی یعنی جان است
که کسی فعل حرام کند برای خدا حق که مردم از خود و بجهت حبس الله
و بعضی از الله و حبس المخلوق و بعضی از الله و بعضی از الله
ست و در استحقاق بر او خدا و در حق استحقاق بر او خدا و در حق
مؤمن اطاعت کنند و در حق استحقاق کافر عصیت کنند و در حق ایمان
و در حق استحقاق ایمان و در حق الامور المندوبات و الفروع المکروهات
بر حق و دعا الناس الى الاسلام مع الاسن و الاچیه و کفر و شر و انا
اگر در حق استحقاق منع کردن از مکر و عها بموادی و ترویج و ترویج
مردم بجهت سلمانی با این بود که از خود و واجب نیست از امر و بدعتی
و دینی

و نهی از مکر و عها و ترویج بجهت اسلام و بجهت المقتیة فی العلم و الفقه
لرفع الضرر بعدد هاء فی حق الغیبه الا فی تربیه الخیر و سبب الاجتناب
والا منه و البراءة منهم و القتل و الجرح و واجب است توفیر و عمل کردن
و فتوی دادن از حقه دفع ضرر و ترک بقدر ضرر و ترک و زمان یا بجهت
الام مکر و غم و شراب و قسام دادن و سزاگفتن بجهت ایمان و
امان و بجهت استحقاق ایشان و شستن و دوشیدن و بجهت کرم
الذین عن غیر الله مع الخوف و واجب است بر شستن و دوشیدن از غیر دینی
یا ترسان از مخالفین بر خود یا مؤمنین و لا یجوز تفتیه المصدی و لا غیر
من الائمة علیهم السلام مع التفتیه و الخوف و لا یجوز اهل المعاصی
خفا لظنهم اختیار و بجهت نیت نام صاحبان زمان بودن و تمام باقی
امانان بر ایشان سلام باد با تفتیه و ترسان از مخالفان و نه حجابی
کراه کنندگان و احکام کردن با ایشان در جاهل اختیار ناماد جرات
اضطرار بجانزات و بجهت البراءة من اهل البدع و بجهت تحذیر از
عصم از اسکن و واجب است بر این بود که از صاحبان بدعتها و مذنب
بدعت کنندگان و ترسان بدعت مردم از ایشان اگر مکن باشد **بدعت**

در کلمات واحده بسیار واقع شده بدین باب بیان و مذکور است
و در این عظیم بر این ضابطه اهل بدعت مثل صوفیان **فصل** این فصل
است و بیان احکام فعلی معروف و اقسام آن میباید فعلی المعرف
و بحسب دفع ضرر و المومنین و لا یجوز وضع غیر موضع التشرع
بحکم کفران الذمّه و واجبست کردن کار خراب برای طرفین
ضرر و غیره و اینست که دانش معروف و غیره جای خود میباید
بجایات و حرام است بر اینست که ترک کردن ترک نعمت
بجای غیر المومنین ضرر و بقدرها ان امکن و انظار المعسرین
المنعمه و اداء الحقوقین و الاهتمام بامر و السلیق و مناصحتهم
و بحکم غنیم و ترک غنیمت مع ضرر و عدم و واجبست قرض اداء
مومنین و قرض که مضطر باشد بقدر ضرر و قرض که مکن باشد قرض و این
و واجبست مهلت اداء قرض از آنکه مذکور نشانه باشد بر اداء
و واجبست شکر نعمت و اداء کردن قرضها و قرض فعلی و مبیع
و غیر اینها و واجبست مدغم کردن ای سلطان بودن و بیکو این اشیان
کردن و حرامست شکر کردن اشیان و ترک کردن یا اداء و بدایت

وقت

وقت ضرورت اشیان **کتاب الحاقه و توابعها** این کتاب سر و اینها
است و توابع آن و می واجبست اذ الوقت علیها کما فی التفسیر و اذ
المنقه و این تجارت واجبست و قرض که موقوف باشد بر تجارت خرج
ضروری خود و خرج جماعتی که واجبست خرج اشیان بر اینست که
طلبه لثیق بها لها و غیرها بقدر دفع الضرر و واجبست طلبه
روزی تجارت یا غیر تجارت بقدر طرفین ضرر و ترک واجب
الاقتصاد علی طلب الحلال و در حرام و بحسب الاتفاق علی واجب
المنقه من الحلال و تسبیح التوبه و واجبست طلبه من الحلال
در حرام و واجبست خرج جماعتی کشیدن که واجبست خرج اشیان
بر اینست که حلال و مستحب و معاهدان و زیاده بر خرج و خرج
کردن برای اهل و عیال اما از حلال **فصل** این فصل است بر بیان
احکام کسبها و انواع آن و اینهم التکسب بالافاع المحرمات و لا یجوز
یشترک بها ان اشترکوا بعین المال حرامست که کردن با تمام حرامها
و حلال نیست چیزی که خرید میشود بچیزهای حرام اما اگر خرید شود
بعین المال یعنی در عوض المال حرام اما اگر در غیرین شود و این

فروختن جریب برای ساختن صلیب یا بت و اگر برای ساختن شراب
 کند و یا برای ظلم بر ظلم و اگر به بعلی باشد و ستون و ظلم و دوست
 داشتن زن و اگر او حاکم بود و آن عبا یا و مکر برای دفع ضرورتی برای
 دفع رساندن مؤمنان و برای عمل کردن بجای نامکن باشد و برای دفع
 کردن ظلم بایک کردن او و بچیه و الظالم الی اهلها ان عمرهم و الا
 تصدق بها و واجبست و در کردن چیزها که بظلم گرفته باشد و بوی
 آنها اگر بشناسد ایشان را و اگر بشناسد ایشان را که بایک که نفسی
 کند آنها و بچیه علی الوالی العدل و العمل بالشرع و واجبست بر
 حاکم عدالت عمل کردن موافق شرع پیغمبر صلی الله علیه و آله و بحکم
 قبول الجایز ان علمت بهینا حراما و الا فلا و التزول علی السلم
 بفرافقه و ترهب و محرم و حمله و عصا و المساعده علی شرب
 و بیع العیبر ان یغنی قبله یا بالتلین و اکل مال الیتیم حرام و بچ
 دفع ماله الی بعد المبلغ و الرشد و بچیه قبله و حرامست قبول
 کردن انعام از ظلم اگر داشته شود که این انعام بعضی حرامست و که
 داشته شود که این حرامست پس حرام نیست قبول کردن آن و حرامست

بعد

فرد

فروختن بر سلطان و همان او شد و بخت او حرامست
 شراب وین داشتن آن و فخر کردن و یا دیگر کردن بخود آن حرامست
 فروختن عصیر بعد از آنکه بچش آید پیش از رفتن و دولت آن حرام
 است خوردن مال یتیم ناحق و واجبست دادن مال او و بعد از این
 شده و عاقل بودن و واجبست بر او قبول کردن مال و لا یجوز ان یصرف
 فی مال المسلم بغیر اذن او و یحبش و جایز نیست تصرف کردن در مال
 سلطان بر خفتن او یا برضا او یعنی اگر معلوم شود بقرینها که در حق
 جایز است و بحکم عشق المسلمین کونوا للفقراء و المسکین و انفسه لفقراء
 و عکس و حرام است فخر کردن سلطانان و مانند ائمه و بچیه
 حرام است بر مردان که خود را مانند زنان میازند و حرام است بر زنان
 که خود را مانند مردان میازند و فر صالح السلطان علی الخیریم و بچیه
 ان یأخذوا رقبه کفر منه و کسی که صلح کند با سلطان بر شهادت
 جایز نیست او را بکفر دانند و بخت بیشتر از آنکه بچیه و بقرینها که در حق
 بکوهان قد بکیر و بحکم علی الصواب و الجهره و التمانی و مات
 الا و صایح بیع غلام بچیه و الا اسلام و الفخاح فی القرآن

تعلیمه و تعلیمه و اجاره و معاوضه و الحاقه فی المجلس الغیبه الاله
 استثنای و التیمه و استعمال اقامه الملاحی و بیعها و شرائها و
 و التبعیه فی الطریق و التزم و الحضور عند الامام فی الطریق و التبعیه
 علیها و بیعه و شرائها و اکل ثمنه و التخاذ و النظر فی تعبیه و
 حرام است ساختن صورتها که جسم و یا بر او اندود صورتها که بر او
 و جامه کشیده بشود و دفع و اندود یعنی جان داری باشد اما کشیدن
 صورتها آبی و یا اهلان و یا درختها تصویر ندارد و حرام است در
 بری یا درختی که از غیر سلطان او یا بر او اندود و یا صلیح شهرها
 او را در سجده گویند و حرام است غنا و خواندن ذکر حق و ذکر
 هم و یا دادن خواندن و یا ذکر حق آن و اجتناب آن و شنیدن آن
 و حاضر شدن در مجلس خواندن و حرام است قیامت کردن و مکرر خواندن
 کرده شدن است مانند غیبت کسی که بحضور مردم نماند کند یا علم بر کسی
 کند یا قوی غلط کند و حرام است سخن چینی کردن و حرام است کار
 فروز و هم آفتابا زنها و فروختن آنها و خریدن آنها و شنیدن
 صدای آنها و اینها که در بطریق و نزد و حاضر شدن پیش پادشاه

کند

کند شطرنج و فروخته شدن کردن و او فروختن شطرنج و خریدن
 خود و قیامت آن و داشتن آن و نگاه کردن بوی آن و کرد اینها و
 در حدیث است که کسی که دست کند شطرنج مثل کلمات است که در حدیث
 بگوشت خوردن پس میداند که حیض است بر کسی که دست کند و باشد بگوشت
 حضرت فرمود که دست داشتن و پا دست نشود تا از او بپزد **فصل**
 این فصلی است در بیان اقامه بیعها و احکام آنها الا فی بیع مال الله
 بغیر ذلک المالك الا الاصل الجمله و الوصی فی مال الصغیر مع حفظه
 و لا المشرک و یجب علی المشرک المبیع اذا لم یجز المالك و منعه
 الفانیه فان غرر او بیع فی الارض و جلد التما جائز نیست فروختن
 چیزی که مکمل باع نباشد به رخت مال مکرر یا بذر و بذر بذر و
 در مال الخمل یا بذر و طفل و فروختن و جایز نیست فروختن چیزی که
 شرک باشد یا بیع و غیر او واجب است بر کسی خریدن مال الله
 غیر باع و یا مالک شرک و دادن بیع با مالک آن و قوی که اجازت
 مالک خریدار و تصرف در آن و واجب است دادن نعمتی که بهم رسید
 از بی بیع و نهیدن مالک بر او رخت نباشد یا خانه یا دود و رخت

جنین را حیث بر او که بر طرف کند آن فروخت و خانه را و زمین را و باغی
 بدهد و لا یجوز بیع الکلیل ولا اللوز و نه عیازة ولا البصر و نه و لا
البيع بکمال الجود ولا بیع الا بقره و لا بیع ما یفترضا الصیاد و لا
 ولا الجمل الا ان لم یضم للجمل و لا ما لا یفکره علی قلبه و جازیت
 فروختن چیزی که بیانه کرده میشود یا و قد فرغ میشود و بکمال و در
 و جازیت کم کردن در کمال و در آن و جازیت بیع بکمال که معنی
 نباشد پیش خریدن و جازیت فروختن غلام که نیتها بلکه می باید
 با او چیزی بضم کرد و هر دو با هم فروخت و جازیت فروختن چیزی
 که بدام صیاد خواهد افتاد پیش از بیرون آمدن دام یعنی پیش از آن
 که دام انداخته باشد بگوید که هر چه در این دام بیند آید باین قدر
 و جازیت فروختن چیزی که معلوم نباشد اگر ضم کرده شود یا
 که معلوم باشد بگوید باید معلوم و یا مجهول فروخت و جازیت فروختن
 چیزی که قادر نباشد با بیع بر او آن چیز بیشتری و بیشتر از آن
 و مشتری را بلوغ و ارشد و شرط کرده شدن است در فروختن
 خریدار بالغ بودن و عاقل بودن و رشید بودن یعنی سببه نباشد

و لا کوز

و لا یجوز بیع الوقف و لا الثمن المفتوحه عنقه و لا بیع الطريق
 المملوک و جازیت فروختن وقف و نه زمین و کوفه شدن از مال
 کفار و نه جازیت فروختن راهی که ملک با بیع نباشد و نه بیع
 الغیر از بیع له لم یجز ان یشترى لنفسه و کسی که بفروشد و کسی که
 که بفروشد چیزی را برای او جازیت نیست که چیزی را برای خود بلکه برای
 که بفروشد بفروشد یا با بیع جاش بگوید که من را می فروشم و بگوید
 الخلف با بیعکذا و یا و حرام است قسم خوردن ببلوغ و بجهل الاحکام
 مع ضرورة المسلمین في الخطه و الشیور و القربا و الذی یسد الثمن و لا یت
 اذا لم یجد المبیع غیر و یجوز علی المحتکر حیث یشاء بیع و لا یجوز فی غیر
 علیه و حرام است نگاه داشتن غله و قتی که مسلمانان مضطر باشند
 فروختن در گندم و جو و خرما و غیره در وقت و قتی که
 یاقت نیسور فروشد غیر از آن و واجب است بر نگاه دارن غله آنقدر
 ضرورت مسلمانان فروختن غله و جازیت که فروخته قرار دهند
 بر او بلکه بدین جهت اختیار دارد که هر قدری که خواهد بفروشد باینکه
 مالک مختارات **فصل** این فصل است در بیان احکام خیار و فسخ

لكل من المتبايعين الخيار في المجلس ما لم يقرقا فاذا فتح احدهما
على الآخر يقول لا ان فيه طما استوفيه وفي بيع الخيلان ثلثة اشياء
 المشتري ما لم يقرقا ويحدث فيه برأى هر کدام ان بايع وشرى خیار
 فتح بيع است در مجلس بیع تا وقتی که ان هر جدا از جدا برین توافق
 میکنند که ان بايع وشرى واجب میشود بر یغیر میگوید که ان این فتح
 نکرد که شرط کرده باشند مطلقا برین اختیار و اختیار و فتح و در وقت
 حیوان سه روز است برای خریدن تا وقتی که تصرف کند باشد بدان
 حیوان حرفی مانند سوار شدن یا بار کردن یا باریدن دادن و لغات
 که در حدیث مانند بریدن یا یادم او یاد آید کردن یا حفظ کردن
 اذا شرط خيار وجب علیهما الوفاء به و وقتی که شرط کنند بايع وشرى
 اختیار بر او واجب و بر هر دو توافق که ان باين اختیار بیع هرگاه
 شرط کرده باشند که بايع وشرى بر او یا هر دو اختیار باشد و فتح
 ان بیع تا یکماه یا یکسال یا بیشتر یا کمتر و بايع وشرى ان که ان شرط
 و ان بیع شرط گویند و بايع وشرى احادیث بسیار است اما بعضی از
 جهال ان بیع را انکار میکنند و حدیث علماء میکنند که ان

جمله

جمله شرعی و در واقع ربات و خیار را تا آخر بايع بعد الله
 و فيما بعده المیت بعد قول المیل و خیار را در غیر بعد و العیب و انقب
 عند تحققهما و هرگاه که چیزی را بخرید و قیمت آنرا بايع ندیده باشد
 و ندیده بعد از سه روز اختیار را بر بايع و فتح بیع و در هر یک
 ضایع و ابر شود اگر شب باشد اختیار و فتح دارد بايع بعد از آنکه
 شوق شیء حق هرگاه مثلاً کسی چیزی از ما خرید و نبرد و در آن شب
 و نیا بداشد احوالند و این چیزی اگر شیء باشد تا بود میشود اختیار
 داریم اگر فتح بیع کنیم و آنرا بخریم و اگر نخواهیم برای شری نگه
 داریم و اختیار فتح بیعیدن بعد از نذر نمی شود بیع هرگاه
 چیزی را بخرید بايع و نذر نکرده باشیم بعد از نذریدن بآن شخص
 نباشد اختیار و فتح داریم و اختیار و فتح بیع غیر و بیع بیعت
 شخص شدن عیب و غین است و لا یجوز بیع الاعیان المرئیة بغیر
 دوقیر و لا وصف و لا کتم العیب و لا غین الموصوف و لا غنه و لا ز
 نیت فروختن چیزی که درین میشود بعد از نذر شری و غیره و
 آنها که درین پیشتر شری و جایز نیست پوشیدن عیب ساع و غیره که در

از شرقی و جایز نیست یا تری اذن من مثل آن که زنی در وقت نکاح
 آرد کردن **فصل** این فصلی است در بیان احکام بیع با اعتبار
 اجل و عدم آن اذالم یعین الاجل وجب علی البایع اقباض المبیع
 و علی مشتری اقباض الثمن فی الحال و اذ احصل الاقباض وجب علی
 الآخر القبض و لذا عین الاجل وجب علیهما الوفاء بوقت و بیع
 بیع و تری شخص کرده نشد مدتی واجب بر بایع که متاع را بخری
 دهد و بخری که قیمت را بایع دهد و وقت بیع و جایز نیست پس از آن
 وقتی که حاصل میشود از یکی پس از آن واجب میشود بر دیگری که در وقت
 و قی که مشخص کرده شده است مدتی برای متاع یا قیمت واجب بر
 هر دو و فدا کردن آن مدتی یعنی هرگاه کسی متاعی بخر و شد بویعد
 یکماه و واجب بر او که هر چند تا یکماه و واجب بر مشتری که بعد از
 یکماه قیمت را بدو هرگاه متاعی را بخر و بقیعت بویعد یکماه و واجب
 بر بایع که متاع را تسلیم شرعی کند اما جایز نیست که هر دو نیت باشد بلکه
 لازم است که متاع یا قیمت نقد باشد و لا یجوز تأجل الحال بزاید قیه
 و یجوز تأجل الحال بقیص منه و غیره و جایز نیست که چیزی را بایع

بافعل

بافعل داد بگوید که چندگاه مهلت بد که باز یا مدتی بخرام داد و نیز که
 آن را یا مدتی ریاست و جایز است پیش از وقت دادن طلب بگوید که من آن را
 بخرم از کم کردن هم و هم چنین است بجا حد طلب مهلت دادن یا مدتی
 جایز نیست و طلبیدن پیش از وقت بگوید که من جایز است و لا یجوز لکن
 بیع الدلال باقوم علیه المایه و ان جعل له مازاد و جایز نیست که
 بفروشد دلال چنین را که قیمت کرده شده است بلو باین معنی که با وقت
 که باین قیمت بفروشد بر مایه و اگر چه که اندک شده است بلی دلال
 چیزی که زیاد باشد بر آن قیمت زیرا که بیع مایه این است که در وقت
 را و نفع بر او قرار دهد مثل اینکه بگوید در سال مالی هزار و سیصد و بی
 نفع یکصد سی و چهارم و هرگاه بیدال گفته باشد که این متاع را بفروشد
 بفرا و سیصد و دلال آن را بخرد که تواند بگوید که مایه این هزار و سیصد است
 و باین نفع یکصد سی و چهارم زیرا که اگر فروخته نشود از کسی خریدم را که
 نیند در بلکه و پس میدهد و بجهت که الاجل بیع المایه ان کان
 و واجب بر او که در وقت مدتی بیع مایه آنرا باشد مدتی یعنی هرگاه
 چیزی را بخرید یا بشد باین شرط که قیمت آنرا بعد از مدتی میدهم و خواه

بیع مباحه واجب است که بگوید اس المال این چیز فلان بیع است که فلا
 مدقه بهم و این متاع را این بیع میفرستم بیع یکبارگی و این بیع
 الاقاله بر صیغه من الممن وجایز نیست بیع یکم کردن تا اقیقه
 یعنی هرگاه مشتری پیشان شود از خریدن متاع و اقسام کردن آن بیع
 که وایسر کرد متاع را جایز نیست بیع را که کند آن قیمت متاع بر روی یکبار
 گرفتن متاع را از مشتری و بچشم همان الدلال مع التمریط و شرط
 و وجوبت ضامن بودن دلال هرگاه متاع کم شود یا ضایع شود و او
 تقصیر کند باشد در محافظت آن یا شرط کرده باشد بر او ضامن بود
 و این استثنای شفعه صفتی است که بیع بیعها مباحه الا
 ان یخیر بذلک و کسی که بخرد متاع را یا یک بیع جایز نیست اول
 بعضی از آن متاعها بیع مباحه مگر آنکه خبر دهد که من خلیع
 را خریدم بیک بیع و قیمت را سر بکن کردم بر این متاعها و این
 باین قیمت افتاده و این قدر بیع میفرستم که در این بیع جایز است
 و بچشم العلم با هو لغرضین و در مازاد عن الدانیق الا ان یطیب
 نفس الدافع و احتسابا لغرضین من الممن و واجب است علم داشتن

بیع

بیع و مشتری بیع و قیمت آن و وجوبت و این در چیزی که زیاد باشد
 از چیزی که کم باشد مگر آنکه راغب باشد دهند یا آن زیادتی و وجوبت است
 کردن بیعانه آن قیمت و من امر احداث مشتری که لم یخیر ان مشتری
 تم ببیعه و لا یعلمه و کسی که بفرماید بگوید که بخرد متاعی را بر این اقسام
 جایز نیست که بخرد متاع را بر این اقسام بعد از آن بفرماید آنرا بگوید یا
 اکثر و بگوید این را بگو و کل شرط سابع فی عقد لان بحال الوفاء به
 و هر شرط جایزی که در عقد لازم باشد واجب و فاکر فی آن شرط
 و لا یخیر للبیع ان یشتد لیکل مشتری لیاخذ و زحمة و جایز است
 بیع را که در وقت دهد و کمال مشتری را بگوید از بیع کمتر از چیزی مشتری
فصل این فصلی است در بیان احکام خریدن کثیر و ظاهر ثلث است
 او من مشتری آمده فی ظمها ثم ظهر بها عیب لم یخیر له رد بل لا بد
 الا ان یكون عیب الجلی فان رد باید و حیثان رد و معاشره تقیما ان
 کانت کبر و نقصه ان کان قلیلا و لا یخیر فی الرد بالعیب مع البیعه
 منه و لا مع علم مشتری و لا بعد رضاه و کسی که بخرد کثیر را پس
 جماع کند یا و بعد از آن ظاهر شود عیبی جایز نیست انکس را و این

یو ازان و چیت بر یگر و اجبه نقض فی رطقت و اگر چه این نقض از
در صفت باشد که بگوید بر ازان متاع بنزد و کندم و جو بکشد در
ربا و جائز نیست فروختن یو ازان و ابد بکری بر اوقی ملک بر ایز
بنسبه جائز است خا که گذشت و مجرم اخذ اربا و دفعه و کتابه و
الشهاده علیه و حرام است که نرسد و دادن آن و فروشن آن و
کوه شدن بران و مجبه در ما اخذ اربا لایا که ان کان عالما
بالقیم و الا فلا و اجبت و این اوق چیزی که گرفته باشند و بیا
آن اگر میدانسته که حرام است سرخوردن و اگر نمیدانسته و اجبت
لا یجوز مع القربا و لایب اجبت و جائز نیست فروختن برای
خمس غیر برای و میز یا بگوید دیو که لایم داد و ربا و لایق القاتل
فی اربا و ان کان احدهما اجرم و جائز نیست زیاده در یکل و در دو
که بعضی خود فروخته شود و اگر چه بوده باشد یکی ازین دو وجه ازین یکی
و این اربا بیع الربوی فاضلا و جبان یحصل مع الناقص و غیر
چینه و کسی که خواهد فروختن ربا را بنیاده واجبه و بر او قسم کند
یا آن کم چینه را که از غیر چنین کند که باشد آن زیاده در ربا را فرو

آن کفین بایع بلکه میسر شد مشتری را اقتضای آن قیمت میسر و میبایست
کفین حق آن کفین را ملاحظه می کند که اگر بیع میسر بود جند می اندازد
و حال اگر بیع از جند میسر نماند و آنچه از قیمت میسر می باشد با التماس
بایع میگردند صلاح میسر میخواند می اندازد و حال اگر بیع از جند میسر
نماند و آنچه از قیمت آنرا که بایع داده از بایع و این کفین میگردند
حاصل میسر می کند و این صورت بیع میسر است و این از کفین میگردند
و این کفین را با واسطه حاصل کردن واجب است و این کفین را
یک قیمت کفین را اگر میبایست یک قیمت اگر کار می باشد و جایز نیست
در کفین بیع میسر است بایع از بیع میسر هرگاه بایع گفته باشد
بکل بیع میسر و قیمت جایز نیست و قیمت با و آن مشتری بیع میسر
بعد از آن وقت مشتری بیع میسر **فصل** این فصل در بیان حکام
واقام با و شرایط آن الزام حرام و هو بیع المتماثلین من المکمل
الموافق تفاضلا او مکیلا و القرض فیما لا تنفع و الوضعة و
للفیطة و التبع جفس هذا الجوز بیع احد هما بالآخر تفاضلا مع
حرانته و آن فرض حق نیست که یکس و آید یا وزن مثل خرما یا آرد

تا بالا و پیر و دختر و پسر زاده و دختر زاده تا باین وزن مالکین و
 را که غیر این جمیع نیست خواه مرد باشد و خواه زن و حق استری له
 و جبر علیها استبراه بالحيضة ان كانت تحيض بالانقباض و بعین
 یوما و یوما استبراه علی من اراد بیعها و کسی که غیره کنیز را و اجبت
 بر آنکس استبراه آن کنیز بیک حیض و بدین اگر آن کنیز حیض میزند
 و اگر نه بچهار حیض و بعد از حیض استبراه بر کسی که میفرماید و غیره کنیز را
 و استبراه بیع ملاحظه نمودن خالی بودن رحم است و لا یجوز بشری
 و طهنا قبل الاستبراه الا ان تكون صغيرة او یاتیه ان کرا او
 حائضا الا ان یمان حیضها او اشقیق من امره او فقه و اجزها
 باستیواها و جایز نیست از برای شرعی جماع کردن کنیز پیش از استبراه
 او مگر آنکه بیهوش باشد آن کنیز کوچک یا یا امید شدن آن حیض یا بیهوش
 یا حیض که استبراه محایض و اجابت و وطی و جایز است استبراه
 مکرر و مدت بیست و چهار روز از وقت یا از اعتمادی و غیره و بعد
 استبراه آن کنیز که در این صورتها و طی آن کنیز استبراه اجابت
 و لا یجوز وطی مشتری الائمة الحامل و تصحح و حق الزوج

استبراه

اشهر و عشرة ايام و جایز نیست جماع کردن مشتری کنیز حامل را تا وقتیکه
 بزاید یا بگذرد از حمل او چهار ماه و ده روز و لا یجوز تا تنقیه بین النساء
 و امهاتهم حتی یستقوا الابع القاصو و جایز نیست جدای از دادن
 میان طفلان و مادران ایشان بفرز و حق تا وقتیکه بوی میارزند
 از مادران مگر آنکه راضی باشند ایشان بجدای و بیع علی مشتری الوفا
 اذا شرط علیه عدم البیع و الحیة لائمة دون الميراث و اجبت
 بشری و فاکون و فقه که شرط کرده شود بر او که نفری نشود و هیچکند
 کنیز را نه میراث یعنی اگر شرط شود که میراث نیز و فاکون و فقه
 و اجابت و لا یجوز بیع ام الولد و حیوة الا فی من ذمتها بیع ام
 مولاه و لا یجوز بیع الحر و الحر و جایز نیست فروختن کنیز که فرزندان
 داشته باشد از آقا و دند که فرزندان مکرر یا قیمت آن کنیز که
 و دقه آقا و دق باشد و غیره دیگر غیر از این کنیز نداشته باشد و حائز
 نیست فروختن مرد آزاد و زن آزاد **مسئله** این فصلی است در سلف
 بیع السلفه و کون الحنفی و الوصف و تعیین العوضین و الاجل و لا
 یجوز فیها الا یضبط بالوصف و لا بد من قبض الثمن حالا و بیع المبیع

وقت الحول غالباً واجباً وبيع سلف وعبارة است انقضت بغير
 بوعده موقت فمكره من جنس كجالت يكندم مثله و تعريف انكره
 بغيره معلوم شود و شخص كره من جنس قومه آن كجند است و
 ك بعد از كيامه يا كسالة تسليم شرعي كنم يا وكيل او و جازيت سلف
 جيزي كضبط شرطه بغير عاقله اخلاف و اجارات و تعقيب سلف
 انكره من بايع قيمه را در وقت بيع و هر چه بود من بيع در وقت عاقله
 دادن آن را عاقله لغات **فصل** انقضات و بيان احكام من
 دادن و گرفتن بغير الاصل و اخذ دفع القهر و لا يجوز مع عاقله
 الحاجة و وجه الاداء و وجبت گرفتن بغيره و بغيره و بغيره
 جازيت گرفتن هرگاه و استباح نباشد جيزي هم نباشد و بغيره
 او اشود و بغيره قضاء الدين و بغيره قضا مع العجز و بغيره كذا
 لقضاء اداء المهر و وجبت ادا كره من قهر من دين و قصد داشتن
 ادا كره من آن با عاجز بودن ادا كره من و وجبت كسب كره من از
 ادا كره من و اكره من دين و ادا كره من مضره من و بغيره الماطلة بالدين
 و حبس الحق عن اهلها و بغيره بيع ما يرد من الكفاية من
 دفعي

و بغيره انقضاء الدين ما لا يرد و لا يجوز بيع الدين بالدين و حرام
 است بغير اخذ من و دادن دين و حبس كره من قهر ادا كره من
 و وجبت گرفتن جيزي كره من نباشد انقضات مثل جازيت
 ما نكده آن بياي ادا كره من دين و آنچه نباشد جازيت
 و بغيره دين بدين بغيره و بغيره جازيت ادا كره من
 طلبه را بطلبه بغيره و بغيره جازيت الغرم الماطلة بالدين
 او الماطلة مع التعذر و وجبت ادا كره من قهر من كره من
 بياي ادا كره من اكره من اكره من نباشد و بغيره النفع مع الظل
 مع عدمه و حرام است نفع با شرط نفع در قهر و حرام نفع بغيره
 شرط و من كان عليه دين لغايه و بغيره نية الاداء و الاجتهاد
 و طلبه كره من و نباشد قهر و بغيره و بغيره و قصد كره من
 و اكره من و سعي كره من و بغيره آن غايه و بغيره قضاء الدين
 من دينه ان لم يخلت شيئا من اقص ما خلت و وجبت ادا كره من
 دين كره من ان دينه اكره من و بغيره ما يرد كره من كره من
 و بغيره بدين و بغيره انظار المعسر بعد تحقق اعساره و لا يجوز

نیست قهر کردن طفل که بگوید بوانه و کم عقل و الهای خود بگوید
 منع کردن ایشان تا وقتی که بر طرف می شود ما نه ایضاً ضرر و جزیون و
 ضرر و هم چنین است غلام هم مکرر و خفت آقا بنده خود را در تصرف
 و بجهت قبیله مال المفسر استغناء به مال بجهت ضرر و جزیون و عریض
 و جزیون و ایدان لم بقصر المال و واجب است حسد کردن مال مفسر
 میان قرض و امان او بالنسبه پس اگر یا قرض و قرض و قرض و امان
 و اجبت و امان آن قرض با او که نمائند مال مفسر از قرض و امان او
 بالنسبه و بجهت جزیون المذنبین بعد بقرینه حق بر روی او و نظیر اقسام
 و اجبت مجبورین ساختن قرض و امان و امان و امان و امان و امان
 او که قرض و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان
 اگر قرض و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان
 مال خود و آن زیادتی بر قرض و امان و امان و امان و امان و امان و امان
 بعد از آن و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان
 عدا المضاف ما ضمه مع الرضا المضمون له و واجب است ضمان
 آنچه ضمان آن نزد است با و امان و امان و امان و امان و امان و امان

و لا يجوز له التمسع على المضمون عنه مع عدم اذنه و جاز نیست
 و ارجح کردن بر کسی که ضمان شد است انجا بنا کنس و کفر قن آلفه
 و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان
 ضمان شد و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان
 الدين و ضمن برضاء الياقین و جزیون و امان و امان و امان و امان و امان
 و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان
 باقی و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان
 او علم المضمون له با اقسام و نظیر کردن است و امان و امان و امان و امان
 بود ضمان با علم بودن آنکه ضمان شد است برای آنکه بر ایشان
 او و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان
 و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان
 و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان و امان
 شود بر او حاکم ساختن قرض و امان و امان و امان و امان و امان و امان
 بر او و اگر حاضر کند جزیون و امان و امان و امان و امان و امان و امان
 آنچه بر او است و لا يجوز له التمسع على المضمون عنه مع عدم اذنه و جاز نیست

جمع کردن حرالکرده شدن بر حواله کشنده بعد از انقضای مدت بیع الیه
فصل فی القسط این فصلی است در بیان احکام صلح بحیالوفاء بین
بیتین علیه رضاهما و علمهما بالحق و بجهلها و لا یجوز جعل احدی
خاصة واجباً و فاکون بصلح و شرط کرده شده است و صلح در
بودن هر دو و عالم بودن هر دو و بحتی که یکی از دیگری طلب دارد یا جاهل
بودن هر دو و جایز نیست صلح کردن با و بیع جاهل بودنی یکی از آن دو
و این و لا یجوز القسط علی الدین الحال یا بنیة من یجوز و جایز نیست صلح
کردن بر مردمی که بالفعل واجب دادن او بر داده و بر او بعد از
مدتی حق قرض را بگوید که این خبر میداند که آن حق بر طلبی بالقبول
صلح میکنم بر این شرط عابی که بعد از کمال بگوید و بجهل اصلاح بین
الناس کفایة و میبخت عیناً واجباً صلح دادن میان مردم بر بیعت
کفای و دست بست بر هر کس و انداختن میان مردم را و تواند صلح داد
و لا یجوز منع المملوک من الماء المباح قبل الحیان و لامن الطریق
و سایر المشرکات و جایز نیست منع کردن مسلمانان از آبهای بیش
از جمع کردن و اماکن ثلاث کسی آزار و آنداء و چیزهای که مشترکند

میان

میان مسلمانان فصل فی المشرکة این فصلی است در بیان احکام شرک که
المنصرف فی مال المشرک بغير اذن او و یطیع نفس و لا یغایر و لا و علی الله
المشرکة و جایز نیست تصرف کردن در مال شرک بغير خصایص یا بغير اذن او
و جایز نیست خیانت کردن و جایز نیست جراح کردن کفری که شرک کند
و بجهت حفظ حصة المشرکة و ایضا الحامع المطالبه و واجباً نکاح
حصة المشرک بغير خصایص یا بغير اذن او و هرگاه آن را با و برادر طلبین
آنها و اولی طلبی فی القسط الاجتماع و بیع الوفاء بر و کذا کل شرط سابق حتی
یتعاسا و اگر شرط کشنده و شرکاید و تصرف با هم بودن واجباً و اگر
آن شرط و هم چنین شرط جایز تا وفق و قسط کنند آن جایز شرک
را و لا یجوز قسمة الدین المشرکة قبل قبضه بل یحصل لها و جایز نیست
قسمة و قسمة و شرک کند یا بندیش از گرفتن آن بلکه هر چه حاصل شود
از بیع هر دو شرک است هر چند که یکی گرفته باشد فصل فی المضاربة
این فصلی است در بیان احکام مضاربة ادا عین المالك و اموال المهرت
لم یجوز للعامل الخالصة فان خالفه فمکنت المالك و جیه لیسانه و انه یج
کافی بینهما و وفق شخص که مالک قسمی از تصرف را جایز نیست عامل را

مخالفت مالک در حق بیرون رفتن مال واجبه بر
مالک و مال ضامن مال بیرون نماند اگر منع کند و ما باشد آن منع شرکعیان
 عامل و مالک و مجری علیهما الوفا بشرط الحصره و سایر المشرط التمسک
 مالم یفقا المضارب و یضخ لحدیها و واجبت بر هر دو فاکرین
 حصه و باقی شرطها را جایز باشد تا وقتی که دفع کند در هر وقت
 را یا دفع کند یکی از این دو و بعد از دفع واجبت و جلیها
 مع التفریط خاصه و اذا حقن المالك للعامل لم یجوز له ان یأخذ الا
 راس ماله و واجبت بر هر عامل و بر باقیمه ضامن و وقتی که ضامن
 میکرد اندک مال را جایز نیست برای مالک دیگر از آن عامل که
 راس المال را بفیض هرگاه که مالک عامل بگوید که اگر منع بهم رسد
 میان من و تو و اگر نقصان کند بر تو بعد از وقت این مضارب بر تو
 بلکه این مال پیش از تو خواهد بود پس اگر منع بهم رسد از آن
 عامل خواهد بود و هم چنانکه نقصان مال بر عامل است لا یجوز للمضارب ان یشترط
 حق تفریط و لا یجوز له ان یشترط الا ان یضخ و جاز نیست مضارب تفریط
 و قوه تفریط نشود و بر عاملی تنیم مگر با وجودی که مالدار باشد **فصل**

المضارب

فی المضارب و المساقات این فصل است و در بیان احکام مضارب و مساقا
 بیع و ذاعت کردن و آنرا از غیره مجرای المزیع و غیره که مایه تفریط
 و اجبت در ذاعت کردن و در وقت نشاندن بوجوب بیع و اجبت بر بیع
 عیق و غیره طبقه ها که در انعام اشاعا علیها تساوی او تفاضل
 شرط کرده شده است حد فروع و مساقات برین حاصلی که بهم رسد از
 ذاعت و در وقت شترکعیان مالک و عامل خواه و ایرا باشد و در حصر خواه
 یکی بیشتر باشد و مجرای الوفا با شرط و بیها من شرط بیع و واجبت
 و فاکرین غیره که شرط کرده شده است از شرطی که جایز باشد و مجرای
 علی العامل لا یدل و البیعه الا مع الشرط و لا بد منها من فکر الاجل و جوب
 است کار که در غیره عامل نه شتم و بکلیه و مکر با شرط و جاز است و در غیر
 مساقات از مذکور مساقن مدلت در ذاعت کردن و آنرا اذن و اذا اخر
 المالك علی العامل فقبل و جوب علیه اذا اوفى و وقتی که شتم میکند
 مالک بر عامل بر قیول کند عامل آن را واجبت بر تو آن بخوبی بر عامل
 خواه حاصل شود زیاد بر بیعتن و خواه کمتر از آن و تحت الزم و علی
 کل ههما في حصته مع الشرط و واجبت و قوه بر هر کدام از عامل

دهند مگر آن چیز و جایز هم باشد تصرف او در آن چیز مستحب و
 الاجاره این فعلیات و بیان حکام اجاره لایحه الاجاره علی المهر
 کعدم المساجد ضرابا و التسلیم یعنی حق و عمل الاحصام و المهر ای و غیره
 و جایز نیست اجاره دادن بر حرام یا چیزی بر ای که حرام است مانند
 نماز یا کرم مسجد یا غیره و شاید در وی عداوت یا بغض و کینه کسی
 نباشد و صاحبین بقاء و بیعت و غیر اینها از عمریات و لایحه منع الاجاره
 من اداه الواجبات کالمجمعه و غیرها و جایز نیست منع کردن در وی و لایحه
 آمدن و اجاره دادن مانده از جمعه و غیر این و بقیه الاجاره بعد از اتمام
 و واجبه و دادن جزیره و عیدان تمام کردن مزد و کار و کار و آن
 کار و اجاره گرفته اند و لایحه لاجاره الفسخ یعنی فسخ الاجاره
 و جایز نیست از برای یکی یا طایفه دهند و اجاره گیرند و طرف کردن
 عقد اجاره بدو نفر نهای آن و یکی و بقیه الوفاء بکل شرط سابق
 فی الاجاره و بقیه منع الاجاره جریه و لایحه است و فاکر و غیره
 که جایز باشد و واقع شود در اجاره زیرا که اجاره از عقد های لازم
 و حرام هم منع کردن خداوند اجاره یا حبس بعد از آن که در تمام
 شد

باشد و اوقاف شرط متاجره و شرط کار المقاتلین و تعیین العین
 و المدة و المساقه و الاجر و العمل و شرط کرده شد است عاقل بودن
 و مانع بودن موجر و متاجره و تخلف کردن مدت اجاره و دعوی
 و اجاره کار و کار کرده شود و لایحه است اجاره المدايه بقاء و المساقه
 فان جعل ضمن العین مع التسلیم و الاجره و جایز نیست برای کسی که
 با اجاره گرفته باشد جاد و ای که بگذرد از دوی که معتبر بود بود پس
 اگر بگذرد المدايه که معتبر کرده اند و در جاد و المدايه ضامن جاد
 خواهد بود اگر تلف شود از جاد و ضامن اجاره هم و بقیه مع الاجاره
 و اذ لم یقتنع و واجبه و دادن مزد اگر چه کار تمام شده باشد آن چیز
 را که با اجاره گرفته است و بقیه نیاقه باشد و لایحه از برای هر مسکن
 یا کثرت الاجاره اذ لم یجد شحنا او یقرم غرله او و بقیه غیره
 و جایز نیست که با اجاره داده شود جای که با اجاره گرفته نراده و بقیه
 گرفته و ققه کار و در آن گرفته باشد و بقیه هم کشیده باشد و این
 دویم نباشد بقیه آن چیزی که در اجاره او گرفته و جایز است اگر غیر
 این باشد و بقیه تعلیل بعمل بجز آن قبلیه غیر بقیه الا ان عمل فی

فشا وکوی قبول کند با جاره علی یا با جرم جایز نیست آن عمل را بکار
 به حد دیگری بکار آن از آن جهت ممکن است که در آن عمل کار کرده باشد
 برین وجهه و آرایش کردن آن و نیز اگر این چنین است آن بیعی باقی
 آن چنین مشتری را با ایام و کسی که با جاره به بخارزد و اشتد جاره
 است که بفرزند آن بخارزد و واجب است که جرم هر مشتری را با یک خانه
 را با جاره داده ام و بجهت همان الضاع التلغ اذا تلف بفعل لم
 قیادیم تقریظ او کافیه و تمیز و لم یحلفوا و کذا المکار و کذا
 من شرط علی القیمان و واجب است ضامن کردن صاحبان هر قیما برای
 شاع و قی که تلف شود آن شاع بکار ایشان یا در دست ایشان تغییر
 کرده باشد یا باشند ایشان مقیم و قسم خود می دهند و جانی آن
 حکم که اگر کسی و هم چنین است حکم کسی که ترک کرده اند است بر او کفاره
 باشد هر چند تغییر نکند **فصل** فی الکالة این فصلی است در بیان
 و کالتینم التقریر الکیل الحان میسر فاولم بالقریر لم یجوز التقریر
 لازم است تقریر و کیل بر و کل تا وقتی که عزل کرده شود و کیل از وقت
 پس اگر علم شود بعزل و کل او از وقت جایز نیست او را تقریر کردن

و لا یجوز

و لا یجوز تقریر نه اذا اخاف المولک و یجوز بعد العزل قبل العلم فایز
 تقریر کردن و کیل وقتی که مخافت کند مولا و جایز است تقریر و کیل
 از عزل کردن و پیش از دانستن عزل مولا و لا یجوز علی الوکیل
 ضمان الامع التقریر و اجابت بر و کیل هیچ ضامینی بر او وجود
 تقریر او در باب و کالت و لا یجوز الوکیل فی التقریر من جمل ان
 بر وجهی است و جایز نیست برای کسی که وکیل نباشد و تفکر در
 آنست بر مایه عقد کند آن در الجوز تر بر ضای آن وقت و بی آن
 و لا یجوز للبرقیض مرابطة البکین الامع الاذن و جایز نیست برای
 بده کردن مهر دختر بر یک خود مگر بخواست او و لا یجوز الوکیل الخیار
 و لا التبیع و جایز نیست برای وکیل جیانت کردن و جایز نیست کیل را
 ضایع کردن مال مولا **فصل** فی الرقة و الصدقة این فصلی است در
 وقف و صدقه بجا العمل فی الرقة و لا یجوز یقین و این شرطیه
 التبیع و اخراج عرقه و لایست علی کردن بشرط واقف و رقة
 و جایز نیست تغییر دادن شرط واقف و شرط کرده شد رقة و رقة
 کردن موقوفه علی یا بتولی وقف موقوفه برین موقوفه و رقة و رقة

والهبة ووقف كسب خیرین را که در وقت مابند بکسی که این بفته او
جایز نیست او را بر کشتن و شرط کرده شد است در قصد صدقه و زکوة
خدا نه در غله و هب و شرط فی الهبة القبض و یکی قبض الوهب
عن ولدا الصغیر لا الکبیر و شرط کرده شد است در هبه قبض
تصرف موهوب به و بی شرط گرفتن و تصرف کردن و اجازات
بر کسی که خود را از اجازت بر نهد و لا یجوز الرجوع فیها للبر
والاولاد و فی القرابة و لا بعد القبض والتلف و لامع العین
و جایز نیست برگشتن از هبه که به پدر و مادر و فرزندان و خویشا
کرده باشند و بعد از قبض موهوب به و تلف شدن موهوب
نیاید و عرض گرفتن **فصل فی التوق و المراهیه** این فصلی است در
سبق و راهیه و بحسب لوفاء یا شرط فیها و لا یجوز فی غیر الخیر
والاول و البعال و الخیر و التهام و واجبت و فاکه نه یجوز
که شرط کرده شد است در این دو و جایز نیست سبق و راهیه در غیر
اسبغ و استرا و غیرهای توها ما شد که در وقت کتاب
ابواب این کتاب است در احکام وصیتها بحسب الوصیه علی

اوله و الاصح و بحسب الواجبات من ذکوة و حج و نحوها و
واجبت وصیت کردن بر کسی که بر او حق باشد یا بر کسی باشد
و اگر نه است و واجبت وصیت کردن بهمه و اجبی ازایت و نه ذکوة
و حج و مانند اینها و لا یجوز الحجر فی الوصیه و الحقیق فیما یجوز التفت
و یجوزها ما الی العدل و المعروف و فیما یجوز ما زاد و لم یجوز المهر
بطول الاراید و جایز نیست جود و وصیت و جیفین کردن به پادشاه
ثالث و واجبت بر کسی که این وصیت جود را بر سر او باشد و
کمی از ثبوت آن ثلث مالیت ثلث وصیت و کسی که وصیت کند
بجیری که زیاد باشد آن ثلث مال و تجوز کند و یا قی و ارضاء و باطل
می شود زیادتی بر ثلث مالیت و سید باید داد و یجوز تقدم التقرات
علی الوصیه و اذا اجاز الوقر الوصیه لم یجزم الرجوع فی الاجاز
و واجبت تقدم داشتن چیزهایی که گفته باشند در ذکوة بر هب
بجیری که گفته باشند بعد از مرگ بر هب و وقف که خصص می کنند
و از ثباتیت در وصیت که زیاد باشد آن ثلث مال خود کرده باشد است جایز
لیست ایشان را رجوع کردن در آن و خصص و بر ثلث آن تجوز خود

وحيثما شاء الاقرار في مرض الموت من انك ان كان قوما والاقر
الاصل والتدين من انك وواجب ان يقر ان اقره كونه باشد
ويعايد من ان سركه او كره باشد اقرار كنهه بقم ما يكره من بعد
وانما امرهم كنهه واكره من اصل انك ودين من انك ودين
او صحت الغايه صحت قبل ان يقر ويعلم ويجعل القبول من انك
الاولا فله القبول وكس وحيث كنهه بعد ما يقر غايه بلوي
موجي بشران كنهه وصي وصيت لا يشران خير كنهه من بعد
يقول كنهه وواجب ان يقر كنهه وصيت اوله وكس وحيث
كنهه بعد ما يقر بشران وواجب ان يقر كنهه وصيت يقر
اذا اقرت بدني او وارثه وجعل من غيبه حقه كذا الثاني
غير عدلين فان اقر عدلان وجعل على الجميع ووفق اقرار كنهه
والثاني يقرضه برسته بود يا اقرار كنهه كنهه وارثه من انك
مفرد بران مقران قرض يا ان حقه وارثه كنهه وارثه او اقرار كنهه
بنيت حقه حقه من هم جنين حكم در وارثه غير عدلان اقرار كنهه
تقرض يا وارثه برسته بود اقرار كنهه واعدل انواران وواجب ان يقر

بره واثان او اقرار ان قرض ياد ان حقه انواران ان انك
ويجاء خارج قيه الكس من الاصل وكذا الذين وجبه الاسلام و
الزكوة والخمر فان قرضه قرضه بالنسيه وواجب ان يقر ان قرضه
قرضه من الاصل او هم جنين استقرضه وواجب ان يقر ان قرضه
بر كنهه باشد كنهه يستقرضه كنهه بجهه كنهه قرضه كنهه كنهه
وكنهه ياد كنهه انهم كنهه بالنسيه ويجاء خارج الوما من انك
قبل الميراث ويدخل فيها ثلث الدين كانه وواجب ان يقر
كنهه وصيته من انك مال يستقرضه من الميراث ويدخل بشره من ثلث
مال ثلثه ديته كنهه ديته من ماله ودينه من ماله وسوقه بجهه
ان يقر على عياله من مال الا في الضرر على وجه القرض وكس ودين
وبرا باشد قرضه فراكنهه ياد تمام مال مستلجا من ثلثه خرج
عياله او كنهه ان مال او مكره وقرضه من ثلثه ثلثه ثلثه ثلثه
ويجاء ايضا الموصيه الشرعيه والجهه يتبدلها من بدلها حقه عليه
ضمانها وواجب ان يقر كنهه بجهه شرعيه وواجب ان يقر كنهه
وصيقه موافق شرع باشد كنهه كنهه بجهه شرعيه شرعيه شرعيه

است بر او و آن آن و لا یجوز دفع مال الیم الی قبل البیوع و اگر
 و بچ بعد از آن و بچ علی القول و جایز نیست دفع کردن مال الیم بر
 او پیش از این بعلت آنکه در شریعت و واجب است دادن و بعد از
 بیوع او و واجب است بر یم هم قبول کردن و اگر او صولی صغر و کبر
 و جبر علی الکبیر امضاء الوصیه و لا ینظر وقت و کس و وصیت کند
 بر صغر و کبر و واجب است بر کبر بر آموختن و وصیت و انتظار کند
 بحد ثلث شریک کو کند و من او صولی انین لم یفر لاجل
 ان یفر و نصف التركة الامع الاذن و کس و وصیت کند بر
 کس جایز نیست بر ای کما دین و کس که قیما علی کند در وصیت
 آن که مکرر بخت و منی و اذا المبیع الوی و یفر المصارف و بچ
 فی البر و قتی که در این بر کند و صولی از جمله وصیت و واجب است
 خرج آنچه فراموش کردن و جایز آنرا در کما دین و غیر ما شاعرا است
 فقیر و یجوز اخراج الوصایا المتعدده بالترتیب و بچ
 الثلث و واجب است بر صولی بر و کس که در وصیتها و مقوله بترتیب
 که فکر کند و حق صولی که بر ثلث و حق قریب است و قریب تمام کند
 فزدا

اصح

لعبه و بچ و بچ

ثلث و بعد از تمام شدن ثلث وصیتهای دیگر و توقف کند
 و من او صولی و بچ فان یفر منی و بچ دفعه الیه و کس و
 کند بر ای بند خود و واجب است خرج کردن آنچه وصیت کرد
 و بچ بر آن بند و اگر او صولی و کس باقی ماند چیزی از ثلث
 و واجب است دفع کردن آن بر وی آن **کتاب النکاح**
 این کتاب در بیان احکام نکاح و بچ و بچ عند الفرض و الخ
 من الوقوع فی الحرام و این کتاب واجب در وقت فتره عقد
 از دفع شدن مردم و لا یجوز الا بالعقد الدائم و المتقطع و
 کس الیمین و تحلیل الامه من الکها و طلاق و نکاح و بچ
 یا بعد متعه یا بچ و بچ و بچ و بچ و بچ و بچ و بچ
 حرم و لا یجوز الدخول بالزوجه قبل بیوع سبع سنین و لا یجوز
 الموطوءة بالملك قبله و جایز نیست دخول کردن بر زن پیش از تمام
 مرسال و حرام نیست دخول کردن بر کثیر پیش از آن و بچ و بچ
 زوجه الشایه اکثر من اربعه اشهر و ان لم یکن بچ و بچ
 و ان کان المصبیه و حرام است بر کس که در جماع زن جوان شیر

الزوجه

از جهاد ما و اگر چه باشد این ترکیب برای ضرر رساندن بر تو و اگر چه
 باشد این ترکیب برای صید تو و بحال غیر از آنکه بر تو حرام است و حرام
 در جهاد و واجب است غیرت بر مرد و حرام است غیرت بر زن در جهاد
 و بحال مبین المهره و زوجه از استمتاع الا لهما و الا لهما و الا لهما
 و واجب است قادر ساختن زن مرد خود را بر دفع یا قتل او و دفع
 حرام باشد مثل جماع کردن در حیض و لا یجوز لها ان تنزع ولو
 خافت الحمل و لا تنكح طاعة و لا تأمله اذا طلب لا یتخرج من
 البیت الا باذنه و لا یسكن غیره من نسائه و لا یترکهن و لا یطیب
 لغيره فان فعلت و جنت ذلته و یحب علیها حق العشر معه
 و جایز نیست برای زن منع کردن شوهر از جماع و اگر چه بترسد زدن
 حامله شدن و جایز نیست که ترک کند زن اطاعت شوهر را و جایز نیست
 که بوقت دیگر و عدل کند زن شوهر را و قتی که بطلبد جماع و ادا
 و جایز نیست که بیرون رود زن از خانه مگر به خواست او و جایز نیست
 قدرت بدیدن غیر شوهر خود را بر جماع کردن و غیر آن و جایز نیست
 که زنیت کند و جایز نیست که بوی خوش مالد بر او که بکند زنیت و مالد

و

بری خوشتر و واجب است بر او که بر طرف کف آنرا و واجب است بر زن سکر
 خور کردن با شوهر خود و یحرم علی کل منهما ان یؤدی الآخر و حرام
 بر هر کدام از مرد و زن که آنرا دهد آن دیگر را شرعا و یحرم ان یکتف
 بین یدیهما لیسیر و النظر الیه و لا یضرب الا جنبیه للرجل و لا یضرب
 و لا یضرب الرجل لهما و لا یضرب الیهما و لا یضرب الیهما و لا یضرب الیهما
 و لا یضرب الیهما و لا یضرب الیهما و لا یضرب الیهما و لا یضرب الیهما
 الا القواعد النساء و لا یضرب و یضرب و یضرب و یضرب و یضرب و یضرب
 التواء و اهل الذمه بغير حق و جایز نیست که زن بر شوهر ویش
 زن یهودی و زن نصرانی و جایز نیست تعزین کردن برای شوهر
 و نه نظر کردن بوی و نه بوی و نه در فعل کردن او و نه خود
 ماییدن او و نه خردنهای خوش آید زن و یحرم دانستن بار و خوش
 طبعی کردن با او تا آنکه با خورند هم و نه غیر هم و جایز نیست بر شوهر
 مکرر زدنهای بی حرام نیست بدین آنها و هم چنین حکم زدنهای محل
 نشینان و زدنهای دیها و زدنهای این قه مانند یهودی و نصرانی و
 خواش و یحرم عمل الهیة شوخ الحیج و لطم الحن و نشر الشعر و غیره

وخن الرجوب مباشرة المهر من غير قوبه وان تحدث بتر زوجها
وترك الحجاب والتمس بالقلوب والشيء ولدا الرافق الى النجس
والعتياد وحرام برون بام كرون جابه وسلي ذن بر خزان
وبنيان كرون سو كرون آن وخرشيدن روعر سائيدن
يدن بيدن لست بجابه وفاش كرون سر شوهر خود ويدر بر شدن
ويدر بولي كرون نهان ونبسته اذ فرزندك اذ نايتم كذا بنوهر
خود وكنيدن زها بوي مرد اي بيكانه بولي تا كرون ووجب
استيدان الولد على ابيه وعند النجس ووجب خطيبين
فرزند وحق كذا بر داخل شود بر بده وپيش پدر باشند واولا
بجانب نظر المختص للمراة وجاهز نيكاه كرون خواجه سرا بولي
كه هم او نباشد ووجب النكاح على المرأة بعد البلوغ لا قبله مع
الناظر وحق شوهرها عن الرجل خاصة ان كان غير محرم لها فورا
بتدويك بر سر زن آراد بعد از بالغ شدن بغير اذن باج ودر نظر
كسنة نامحرم وواجب برا وپيشه مواز مرد نامحرم ليس ولبج
النظر بغيره وان كان امي وجاهز نيكاه كرون بولي
خواتم

تستحرم

خواتم

خواتم وكرجه باشند آن مرد وكرجه اليا انه والتغاير في غير محله
تركه في محله وحرام بتدوين برون وغيرت ودر نيدن بجا وكر
كرون غيرت تدجاش وغيرت نيز ودر نيدن در حلال وكرجه محلي
ان المحرم كرون جابه ولو بجلب محبة اليها وصرها عن غيرها و
حرام است برون كه بكنند ورج خود را وكرجه بيشيدن محبت شوهر
باشند بوي خود وكر ايندن محبت وباشند از غير خود شكنه است
سياق مردم بغير محبت وكرجه الجماع والافراة في المحرمات
وحرام جماع كرون ودر آوردن في غير محرم ولبج الحيا
في النكاح زيادة على غير ووجب احتياط في نكاح زيادة غير
نكاح **فصل** في فصل در بيان اولي عقد نكاح والفاظ آن لا يجوز
نكاح الحرم بغير عقد ولا يجوز بلفظ العيب من المرأة ولا يلزم ولا يلفظ
العاري ولا العليل في الحرم جائز نيكاه زن آراد بغير عقد كسنة
بت ايجاب قبول وجاهز نيكاه بلفظ هي از زن ودر ان
ولا آن زن نكاح كرون بولي وكرجه مرد فرج خود را بولي بخديم ولفظ
عاري ودر حلال كرون در زن آراد ولا بالايجاب بدون القبول

ولا بد من غير الإيجاب وواقع نيت و نكاح بدون الإيجاب تمام و نيت
 تخلف بدون الإيجاب و ان لم ينفذ النكاح و رقت تمام باشد و قبلت
 تمام بدون نكاح و رقت و لا يجوز لأحد تزويج النبي بغير رضا
 من أبيه ولا جده ولا غيره و كذا البكر المبالغة الرشيدة التي ليس لها
 أب و جازنيت برأى محض بشهره اذن في يوم بخت لو تزويج
 و تزويجها و نه غير ائمه و هم جنين و حكم دختری که بالغ باشد
 و عاقل و نباشد و ابد در عقد نكاح و لا يجوز تجوز العم و الخال
 و الأخ و الام على الصغير بغير رضاها و جازنيت بشهره اذن من
 خال و برادر و مادر و ختن و كجك و نه بخت نكاح رضای او
 لا يجوز لأحد تزويج الصغير الا بالجد له مع وجود و لا بد
 البكر المبالغة الرشيدة من رضا ابيها و جازنيت برأى محض
 كس بشهره اذن دختری كو كجك و برأى بده و برأى بده و برأى بده
 بده و با حاد است و دختری كو بالغ عاقل اذ رضای او و رضای بده او
 و لا يصح نكاح الامه و لا العبد و اذن المولى و دس نيت
 خراستن كنيز و قن دادند بده بدون رخت آقا و لا يجوز النكاح
 عهده

مع قصد النكاح المباح و كذا التحليل و جازنيت عقد نكاح تصيد
 خرس طبعی و هم جنين و تبليل و لا يجوز ان تزويج امرأة و هم
 نكاح امرأة اخرى و جازنيت كس بشهره اده شرف و نه و حال كذا
 بهر و نباشد بشهره اذن في في كس مثل كذا كس و ختن و ختن
 بنو مديهم كس و هم و ختن و نه و ايم و نه و ختن و ختن و ختن
 من باشد **فصل** اين فصل است در بيان احكام زنا و مقدرات آن
 و نهيهم ان اعملى الرجل و المرأة و انه يمكن منه محصنا او غير محصن
 و اذالة بكاء البكر على غير الفرج و المولى نكاح و غيره و
 من فعل وجب عليه المهر في الحر و غنر العتمة في الامه حرام
 زنا كونه بر مرد و زن و قواد و ختن و نكاح و نه و نه و نه
 و اشبه باشد و زن شهره داشته باشد یا نه و حرام است بر طرف و زن
 دختری زن كس بن غیر شهره و غیر آقا و خاه و بجم باشد و غیر
 جماع و كس كس بر طرف كس با و تیرا و اجبت بر او مهر و زن آرد
 و ده يك قيمت و نه كس نباشد و هم الانزال في قبح المرأة
 الحرمة و يجب الغزلة ان اعملى من فعل و حرام است رختن نكاح

فرج زنی که حرام کرده شد است و واجبت بر وی فرج و غیرت زنی
 و دنیا بر کسی که بکند زنا را و یحرم از ناعلی الرجل بالصیة غیر المک
 و علی المرأة بالصیة غیر المدک و بعدیها و حرام است زنا بر مرد یا
 دختری که بالغ شده باشد و بر زنی که با بصر بالغ و بدن خرم و لا یخوف
 غضب الاجنبیه فرجها و لا الاجنبی و جایز نیست غضب کردن زنی
 ای که نه فرج او را و جایز نیست غضب کردن مرد فرج مرد دیگر
 یحرم الزنا بالسله و الکافرة و الحرقة و الامة قبله و بر یحرم
 غیرها و حرام است زنا کردن با زنی مسلمان و کافر و آزاد و کنیز و
 قبل او و در بر او حرام باشد و حرام ناعلم و لا یخل و علی الامة
 المستحرة و لا یخل الرجل بالاجنبیه و لا یستحق من عقوبات الزنا
 کالجوسین و المجلین و الانعام و المس و القیسل و لا الوطیة الخبیث
 و التماس قبله لزوجة و لا غیرها و لانه القوم و الاحرام و الاثکا
 و حلالیت جماع کردن کثرتی که بشکایت و نه خطر کردن مرد
 با زن بیکانه و نه جزئی از عقوبات زنا کردن باشد و نه در میان
 دو پای زنی و نه بغل کردن و نه سالیان و بر سالیان و نه در وقت

بروی

بر وی زنی و جایز نیست جماع کردن و حیض زنی و نه غاسر و قبل زنی
 خواه آزاد باشد و خواه کنیز و خواه عیالین و نه جایز نیست جماع کردن زنی
 دونه و احرام و اعتکاف و نه با زن یا هر دو و یحرم الموطیة علی المذاعل
 المفعول بها التکلیف منه و عقوباته علی النطر شص و الموطیة بالبالغ غیرا
 و بالعکس و لا یتای و نه دونه و نوم و جلین و لحاق مجرمین من غیره و نه
 و حرام است جماع کردن زنی و بر مرد بر جماع کشدن بر جماع کرده شدن و حرام
 قواد و ساختن بر این جماع و حرام است عقوبات این تا ای که نگاه بجماع جماع
 هم و جماع کردن مرد بالغ بغیر بالغ و جماع کردن غیر بالغ بالغ و فرقی
 بودن و نبودن و بر مرد و کنیز از این هم مانند الیوت زکود و میان با ائمه
 و خوابیدن و مرد و یک لحاف برهنه برهنه هر یک با هر یک و برهنه
 باشد و ضرر و نه باشد و یحرم السخو علی المذاعله و المفعول بها و
 المراتین و لحاق مجرمین و کاح البهائم و انکاست للمذاعل و الا
 و التیاده و مباشره الاجنبیه و لوم و ذل و التوبه و التکرر یزول
 و حرام است سخی بالبدن فرج زنی بر فرج زنی دیگر یا زنی و بر الیوت
 شدن و خوابیدن و فرقی در یک لحاف برهنه و جماع کردن چهار یا یاقی

حرم

اگرچه باشد آنجا ملک جماع کند حرام است چنانچه در مسأله مذکور
 بیست مرد بیست زن یکجا نه و اگر آن بیرون جام باشد حرکت کردن
 وقتی که بیرون آید معنی با انضای خود و بچای او و الحاضه عن الحیض
 و حفظ الفرج عن الزنا و النظر المحرم و واجبیت بر حیف کار و نگاه آفتاب
 فوج انداختن و از نگاه کردن تا محرم بیرون آید بیست زن **فصل**
 این فصلی است در بیان حرام است خواستن آنجا محرم مکالمه الام
 انعلت و البنت و ان تزیت و الاخت و العله و الحاله و بنت الاخ و بنت
 الاخت و ان سلفا حرام است خواستن ماد و بعتن کاح و اگر عقد
 یا لاد و تاخر و دختر و اگرچه با این دو مثل خواستن محرم است
 مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر و مادر و دختر خواهر و اگر چه با این
 بر و نه با اتحاد نیست مثلا و محرم من الرضاع مایحرم من الذی یرضع
 و الاماء الا الاخت من الام و لهذا لا یصح الاخیار من الام لا سراط
 اتحاد و الفحل و حرام است از جهة شیر اگر چه حرام است از جهة نسب از
 آرا دی و از کثیره مکمل رضای مادر و هم چنین حرام است شقه
 و خاله و دختر و پسر و دختر خواهر رضای و مادر و پسر و خاله اگر چه
 بیست

بیست و حرام شدن از جهة شیر است که شیر شیر دهند یکی باشد پس اگر شیر
 پسر یا شیر زن و دختر یا شیر مرد و این دختر خواهر رضای مادر آن
 پسر می شود و حرام نیست و بر او و بر پسر او کعه رضای مادر است و
 حرام نیست دختر این دختر بران پسر که دختر خواهر رضای او است و اگر
 شیر دهد و پسر یا بر دختر یک پسر یا بر پسر یک حرام نیست که دختر برادر
 رضای مادر است و اگر شیر دهد و دختر را پس یک دختر بر پسر دختر
 دیگر حرام نیست که خاله و است و لا یثبت التحريم فی الرضاع الا بوضا
 و لیله او خمس عشر رضعه متوالات و یومی کل رضعه و یوم
 من الشهر و یكون الذین من ولاده و الرضاع فی الحولین من الرضاع
 و یثبت ذلك بالبینه لا یقول المرءة وحدها و ثابت شیر و حرام
 کردن زن بر مرد مگر شیر دادن بکود و بکشی یا بانه شیر دهد بر
 کسی شود و هر شیر خوردن و بخورد شیر از پستان و باشد آن شیر بر
 از اینیدن و باشد شیر خوردن طفل در ده سال انحراف و ثابت شیر
 شیر خوردن طفل مذکور و عاده ایجا دهن که عاده باشد شقه حبه
 شیر دهند تنها و من ترجع رضعه فارضعها امرأة و ام ولد

حرامت علیان کان دخل بالکبریا والاذا البکیرة وکسی که زن خود کند
دختر شیرخواره را پس شیر دهد زن او آن دختر را یا کین او که فرزند او
باشد از او حرام میشود و بر او اگر خرد کرده باشد زن مرد را و
اگر نه حرام میشود زن مرد که کوچک و لا یجوز تزویج المرأة علی عمتها
ولأختها ولولئیه الرضاة بغير إذن ولا علی ائمتها من الرضاة
مطلقا وچنان نیست خواستن زن بر عمة زن و بر خال و زن مادر
رضاعی باشد بدو رخصت عده و خاله و بر خاله زن باعتبار شیرخواره
رخصت میدهد خاله را نه دهد و لا یجوز للمرتفع اولاد الفحل و لا اولاد
المرضعه نیا و لا من لبنه و حلال نیست برای شیرخوار زن فرزند از شیر
خواره نباشد و خواهر رضاعی و حلال نیست برای او فرزند از شیر دهد
که نسبی باشد و نه فرزند که رضاعی باشد بشیر همین شوهر شیر او باین
بهره اوست که شیر شوهر بیکدیگر که الحاد فحل شرط است در حرم
و لا یجوز ان ینکح ابوا المرتفع اولاد صاحبائین حلقا و لا اولاد
المرضعه ولادة و چنان نیست که زن بکود بد شیر خوردن او فرزند
صاحب شیر و نه او فرزند آن شیر دهند که از حکم او باشد ولذا است

لحوم

امراه مملوکهها انفتق و حرم علیها یحیه و کسی که شیر دهد از زن مملوک
از او میشود حرام است میشود بران زن و فرزند او فصل فی نكاح
در بیان نكاح اگر حرام است بر مرد خواستن آنجا حرام است بر او از بیان
علا و الولدان نولدان لم یجوز حرام است بر مرد زن پدر و مادر
چهار بار و زن پدر و اگر چه با عین دود و اگر چه دخول کرده باشد
و من ملک امه فوطئها او شها و نظر الی عورتها و فوطئها یجوز حرم
علی ایضا و اینه لا یجوز للملک و کسی که مالک شود کینه را بر جمیع کذا و با
یا خرم را یا و مالند و نکاه کند بر عورت او و مانند صورت او و فوطئ
جمیع حرام میشود اگر کثیر بر پدر از شیران و حرام نمی شود بر ایشان
بعضی که نشوند او آنرا و من نكاحا بر سبایه و از علا قبل از نکاح
الای حرمت علی الا ولی الولد و کسی که زن کند کینه بر پدر خود
اگر چه جلد او و یا اگر شیران کند و طی کندان کینه را بدو حرام میشود آن
کینه بر پدر و حرام نمیشود بر او بعد از نکاح او و من نكاحا بر سبایه حرمت
علی امیه و ایند و حرم علیه ائمتها و بناتها ولادة و رضاعا الامع فی
التزویج و کسی که زن کند بر زن حرام میشود آن زن بر پدر آن مرد و بر

و حرام میشود بر آن کس دخترش را ضایع نکند بجز از آنکه باشد
اول و منزه با عقیقه و خالته حرم علی بن ابی طالب و کسی که زن نکند و خود
و خاله خود حرام میشود بر او دختر عمه و خاله که زن نکند یا شایان زن
زنا بدارت بعل او ذات عده و جعیه حرمت علی بن ابی طالب و لادن و لادن
تجب علیها العده له و لغيره و کسی که زن نکند یا صاحب عده و جعیه که
شهر با جمیع کوفت بر آن زن در آن عده حرام میشود آن زن بر آن
زانی همیشه و اگر صاحب شهر و عده جعیه نباشد پس حرام نمی شود همیشه و
لیکن واجب است بر آن زن که عده نکند دارد بر او زانی و غیر زانی و عده
از عده حلال میشود و من لاط یفلا م فاقب حرم علیه امه و بنته
اخته ابدا و لافلا م لا یتزوج احدهما بنتا لآخر و در وقت عده اگر
اذا او قبضت علیها اخطا و کسی که بواسطه کذب بر این برادر و ذکر را
دو برابر حرام میشود بر او ماد از نسب و دختران و خواهر از همیشه و
اگر قریبتر حرام نمیشود و نخواهد از این دو کسی که دختر دیگر بر او روا
کرده شده است حرام شود زن بر مرد خود و عده که قریبتر حرام
آلت داد و بر او برادر او و من تزوج ذات بعل او ذات عده حرام
عده

علیه ابدا ان کان عالما او دخل و لافلا م بل العقد باطل ^{المهر}
مع الدخول المجهول و کسی که عقد کند صاحب شهر یا یا صاحب عده را حرام
میشود آن زن همیشه اگر باشد او با علم یا نیک این زن شهر دارد یا عده
است یا دختر که عده باشد او را و اگر عالم نباشد و دخول هم نکند یا نیک
موند نمی شود بلکه آن عقد باطل است و واجب است بر او مهر آن زن اگر دخول
کرده باشد و جاهل باشد و من تزوج امرأه و اما او متعه و دخول
حرمت علیه انتم ما کانت فی حجره و لاولاد ان لم یدخل بالام لم تحرم البنت
عشا بل جمعا و الحرم و الامه سوا فی ذلک و الحرم الام و الحید و ان لم
یدخل با بینه و کسی که خواهد نفایس عقد را می یا عقد متعه و دخول
کند آن زن را حرام میشود بر آن کس دختر آن زن خواه آن دختر که کنار
آن کس باشد یا نه و اگر دخول نکند بر او حرام نمیشود دختر بجز عقد
بجز دخول حرام موند بلکه حرام میشود جمیع کردن دختر با مادر و عقد نکاح
مثل خواهر نیک که نامادر و خاتمه او است دختر را می تواند خرد و اگر
مادر را طلاق دهد پیش از دخول یا ببرد دختر را میتوان خرد و عقد
و آرد و گنیزد بر او برادران حکم و حرام میشود مادر و مادر و برادر عقد

دختره اگر چه دخول کرده بدختر حرام مؤبد و من ملك امه فوطها
حرمت علی آنها و بنتها و ولد خواتین و بالعکس و کسی مالک شو که کینز را
پس و حتی کند او را حرام میشود بر او و اگر آن کینز و دختر او اگر چه آزاد
باشند مادر و دختر و بر عکس هم و محرم الجمع بین الاختین فی التزویج
نسبا و رضاعا و اما و متعه و بالتزویج حتی تزویج احدیها فی عده
الآخری الرجعیه و فی عده المتعه فان تزویج اختین فی عقد صحیح
علیه فراق احدیها و حرام تب جمع کردن میان دو خواهر و عقد خا
نمی باشد و خواجه رضاعی خواجه عقد هر دو را می باشد و خواجه متعه
و خواجه عقد یکی را می باشد و عقد دیگری متعه تا اگر حرام است عقد
کردن یکی از دو خواهر را در عده خواهر دیگر که رجعیه و در عده متعه
هم پس اگر چه احدی دو خواهر را در یک عقد واجب است بر او و کردن دیگری
از این دو تا و من تزویج امراه ثم فوج اختها و امها و جی بمارقة
الثانی و بطل العقد و یجوز تب اولی حق یفقو العده فان كان
دخلا بالثانیه و کسی که عقد کند زنی را و بعد از آن عقد کند خواهر
او را یا مادر او را واجب است بر او و دیگری آن ازدواج و عقد و یا کس
 عقد

عقد و یوم و در وی کند از زن اول تا و تقوی که تمام میشود عده زن و یوم
اگر دخول کرده باشد زن و یوم را و محرم الجمع بین الاختین فی الوطی لا
الملک فان و طئها عالمها حرام علیها حتی یتزوج احدیها عن ملکه
لا یقصد العده الی الاخری و حرام است جمع کردن میان دو خواهر و در
جماع نزد ملک پس اگر چه طئ کند هر دو خواهر را دانسته حرام میشود
هر دو تا و تقوی که بیرون میکند یکدیگر از ملک خود و بقصد تزویج
بسیوی دیگری و لا یجوز تزویج بنت الاخ علی حقها و لا بنت الاخت
علی حقها انما الایادن و جایز نیست خواستن دختر پدر از زن بر عده
و نه دختر خواهر زن بر عده خرد مگر بر خست خاله و عمه و در تزویج و
محرم التزویج فی حال الاحرام فان فعل عالمها حرام علی مرد و اگر
الملاحضه و المقدومه صماء او خرماء و من دخل بها قبل الجمع
و افضا با و حرام تب خواستن زن در حالت احرام پس اگر چه حامل زنی را
دانسته حرام میشود آن زن را و همیشه و همچنین حرام مؤبد میشود پس
شوهر زنی که لعان کرده باشد شوهر یا آن زن و زنی که نیت داده باشد
شوهر آن زن را بر وی زناده و الحاقی که گفته باشد که آن زن حرام مؤبد

میزدنی که در کتبه مرد با و پیش از تمام شدن سه سال هر دو راه
 او را یکی کند و لایحه و القصر به الخطیبه و القصر بین
 الستین من و لایحه و جایز نیست لایحه که در حق خواستنی برای
 زنی که در عدل باشد و جایز نیست خواستن در زن از اولاد فاطمه علیها
 السلام بچیزی که هر دو در یک وقت زن او باشد و در خانه او باشد
 و لایحه ترویج الامه علی الحرم الابناء و محرم علی الانسان
 استه اذ کان لها دفع او کانت علی و جایز نیست خواستن کتبه
 بر زن آزاد و مکبر و ضای آن زن و حرام تنه بر آدمی جماع کردن و کتبه
 و قبی که باشد او را شوهری یا باشد در عدل طلاق یا وفات شوهر
فصل این فصلی است در بیان نکاح و نکاحی که جایز است خواستن آنها
 بعهده و ای لایحه و ان ترویج لکن اگر زن از سه راه و ولما و الا زید
 من امین من جمله الایع جایز نیست و بخواهد او را و بشیر از چهار راه
 بعهده و ای و در زاده بود و کتبه از جمله چهار زن و ای باشد و
 و زن کان عند اربع فطلق واحد و بقیه المجهول ترویج لکن
 حق مقتضی علیها فان فصل بطلان و کتبه باشد نزد او چهار زن

بی

بر طلاق و در یکی از آنها با طلاق یعنی جایز نیست و لغو است زن
 بجنسی تا وقتی که تمام شود عدل چهار راهی پس اگر عقد کند بجنسی با پیش از
 تمام شدن عدل چهار راهی باطل است آن عقد و من ترویج حساسی
 عقد و جیان بخلی سبل احد یحق و کسی که بخواهد بجنسی زن را و در یک عقد
 واجب است بر او که سه راهی از آنها را و من ترویج ستین و عقد عدل
 ثلاث فادق احدیها و کسی که بخواهد در زن را و در یک عقد پیش از زن
 باشد می باید در هر یک از یکی از این زن و از اسلام الکافر و عند
 اکثر من اربع و بجهت غایب و در هر دو وقت که مسلمان شود کافر پیش
 از زاده از چهار زن باشد واجب است بر او در هر یک زن از زاده من
 چهار زن و لایحه و ان یجمع المراه بین زوجین و لایحه عدل احدیها
 و جایز نیست که جمع کند زن میان دو شوهر و در یک وقت و در دو یکی
 این دو شوهر و لایحه و بعد از ترویج اکثر من حین چهار راهی
 و امین او اربع اماء و لایحه و ان یسترها لایا دن و لایحه و جایز نیست
 برای نیک که بجنسی پیش از زاده او در یک وقت یا یک راه و در کتبه
 یا چهار کتبه و جایز نیست بند را که کتبه را بجنسی و در هر یک کتبه در هر یک

ومن طلق امرأة فتأخرت عليه حتى أتى بها غيره وكفى طلاق وهد
 زن خردا سرته حرام می شود آن زن بر او تا وقتی که بخواهد شوهر دیگر را
 غرض آن شوهر دیگر بعهده ای و دخول هم کند آن شوهر دیگر له او و طلاق
 تحت اللعان حرمت علیه می آید و کوی طلاق دهد زن خود را و اگر بگوید
بطلاق حدی حرام میشود آن زن بر او حرام می آید و اذا طلقت الامة
طلعتین حرمت علیه حتى تلک زوجها غیره و وقتی که طلاق او را بشود
کثیر و طلاق حرام میشود آن کثیر بر شوهر خود تا وقتی که شوهر دیگر کند
نص این فصلی است در بیان جمیع حرامات زن با خیانت دادن و زن
 از ایشان خواستن تحریم مناکحه الکفار و حق اهل الذمه الا فی الضر
 و المستضعفه و الاستسلامه و الامة بالملك حرام است زن دادن و کفو
 و گرفتن از ایشان تا الکفو و تضاد هم مکرر و متفرق و مکرر
 که تعصیه و شقاق باشد یا نه باشد با سلمان و مکرر و کثیر شوهر زن بودن یا
 تضاد غیره و بعد از آن سلمان زن باشد و زن سلمان باشد و مکرر و کثیر
 که سلمان نکاح شده باشد و آن کثیر سلمان شود و بر کفر باقی باشد
 بحرم منع بیع الناصب بالیمنه و المناصبه بالموت و الاضطرار و اقبایه

و حرام است زن مؤمنه را تصدیق دادن و زن غیره را برای مؤمنه خرج تن مکرر برای
 ضرورت یا تقیه **نص** این فصلی است در بیان احکام متعه لایحی و المتع
 بالیت قبل البلوغ بعین ذلک و لا بامه الرجل بعین ذلک و لا بالامه علی
 الحرة الا باذنها جائز نیست بمتعه کردن زن و دختر پیش از بالغ شدن او
 بر خصم و با او و جائز نیست بمتعه کردن تن کثیر مرد بر خصم و با او و نیست
 بمتعه کردن کثیر زن با زن آزاد مکرر بر خصم و بشرط الاقرار و القبول و حق
الذمة المضبوطة و المهر و مجبای شرط الذمة مکرر العقد و شرط کثیر
است و صیغه متعه الجایب نجابت زن و قبول از جانب مرد یا یکی شخص
کردن مدتی که مضبوط باشد و مهر و ولایت شرطی که ذکر کرده میشود و بعد
متعه و بجهت لیسامع الدخول از بعد از عقد و بعد از مدتی بشرط بیان و بیعت
الانثیه و ارم یم و ان لم تنها حننه و اربعون يوما من الفاسخ
الذمة اربعة اشهر و عشر او من الحمل بالبيع و لا یجوز لها ان تمنع فی
العقد الا بالزوج و ولایت بر زن که متعه کرده است با دخول و اینکه زن
نکاح دارد بعد از تمام شدن مدتی که متعه کرده بود و با یکی بر بیعت حیض
دا و اگر نمی بیند خون حیض را بر عن او و بعد از بیعت و نداشتن بعد از آن

از من شهر او در وقت تعدد جهاد و ده روز و از من شهر
جایز نیست از بولیدن که شهر کند و ده روز که همان شهر و من شهر
ثم و جميعا الملة لم يخرج الا بجمع ولا بغيره فلوها وان قول او
شرط مع الترابط و كفى كسفه بكرة نفى و بعد ان لا يخرج من اوطان
واجاز منيت او و ارجع كرون در حبه و جاز منيت نفى كرون نفى
كه بيم بعد از منعه و اگر چه بر من بغيره باشد نفى با شرط كرون باشد
تطليقت و لو با وجود شرط برون نفى كرون باشد نفى و كذا في شهر
ان يقول فليس يستبرأ الا على الشترى الا اذا استثنى واجب
استبرأه ان كين بر شترى كرون مستثنى كرون شده است و ان كين نفى
و مرد استبرأه جز بعد استبرأه آن و بغيره و باینه و غیره و قوله
و من اثنى سرتبه و جبه عليها الحق لغيره لاله و بعد من الحق
من الطلاق و يجب استبرأه الا انه المستبينة و كفى كرون كذا في شهر
واجب استبرأه بران كين عدو برای غیر استبرأه برای او و عدو كذا
ما بعد عدو كذا آزاد ان طلاق و واجب استبرأه كرون كين كرون
بقا كرون باشد ان كذا و جبه بر برون كين كرون و من و كذا استبرأه

عبد

عليها و ببقها نسا و رضاعا و اختها جعاً و كسوة و جلع كذا في شهر
حرام من شهر بر او ماد ان كين و جعاً و نسا و رضاعاً و اختها
با وجود برون ان كين و رضاعاً و لا يحل نفى الاستماع بها
الا بعد الايجاب القبول و القبض باذن المبيع و طلاق نسا
كين مستثنى ثلاث با و مكرون ان الجواب بقول كذا في شهر
كروان برون و نفى كذا بعد ان كين كين برون كرون كرون
و من اثنى امة حرمت على الا ان ينسجها فاذا اظلمت احرمت على الا ان
يراجعها فان ارجع حرمت على الا ان يتوب عليه الحق و كرون آزاد
كذا كين و احرام من شهر ان كين بر او و كرون كذا كذا و ابر و كرون
طلاق و هو و احرام من شهر بر او و كرون كرون و بغيره ان شهر ان طلاق
و ان كرون كرون كرون و ان كرون اسلام بر كرون و احرام من شهر ان كرون
مكرون كرون كرون كرون و ان كرون و لا يجوز لعبد ان يتزوج و لا
يتبرأ و لا يتصرف في االه الا باذن مولاه الا الاكل من الطعام و كذا
المكاتب لا يتزوج بغير اذن فان فعل كان مرتزقا على امانة الحق
و جاز منيت باذن مولاه و كرون كرون و كرون كرون و كرون كرون

که در فدا کردن مکر به خست آتای خود مکر خود را از طعام و هم چنین
 مکاتبتی بنوعی خود و خست قابی که کند یکی از این کارها و خست آقا
 می باشد خست آنکار و موقوف بر خست آقا و لا یجوز للعقد بشرک الا بقرین
 الا باذن الجميع و یکفی التکویت بعد العلم والعقود و الامر لا یجوز الا بقرین
 فی الاجازة و لا یجوز امة الرجل بغير اذنه و جاز نیست برای بقرین که
 زن خواتین مکر به خست جمیع شرکا و بقرین عقد نکاح بطلد
 خاموش شدن آقا بعد از دانستن عقد و اگر در کفر زن پیدا و اگر در
 بدو بطلد و اذن زن و جاز نیست خواستن کثیرین زن و خست و
 و لا یجوز و علی ائمة العیر بغير عقد و لا تعلیل و لا یجوز بالعاری و حلال
 نیست جماع کردن کثیرین غیر بقرین و تعلیل و حلال نیست جماع کردن
 بعاری و اذا حل المولی للمیته لم یحل ما دون المولی لا یجوز الوطی و قد
 کحلل یکندهم و ان کثیرین زن برای مردی آنچه غیر جماع است حلال نشود
 برای آن مرد جماع آن کثیرین فان وضعتها و جیزه ثقیما ان کانت بکرا
 و نفسا العشر لکن کان یثبأ و ان اصله نوعا من الاستماع لم یجوز له
 غیره فان حل الوطی اصل ما دونه فلم یحل البیع و الخدمة یزاکر و طی
 کند

کند ان کثیرین را با او حلال نکند آقا اول و لیست خود با و ده یک وقت کثیرین
 اگر بقرین باشد یکبار و جیزه یکبار باشد کلام و اگر حلال کند برای او قبی
 از نفع حلال نشود برای او غیر آن قسم پس اگر حلال کند و طی با حلال نشود
 آنچه با بقرین و طی است و حلال نشود و در حق زن و خدمت آن و در آن
 و جیزه علیه التوبة و انصلک من المالك و کسی که زن نکند کثیرین را واجب است
 توبه کردن و طلب عیال کردن از مال که آن کثیرین را اذا استقری فوج الامة
 بعضی امرت علیه حتی یشرعها لباقی فاذا اشترها بطل العقد
 حلت له بالمالك و وقتی که بقرین شوهر کثیرین حله از او حرام میشود پس
 او را وقتی که بقرین باقی را پس وقتی که بقرین تمام کثیرین را باطل میشود عقد
 و حلال میشود آن کثیرین برای آن شوهر بیع نکاح شدن و اشتراک واحد
 الذ و جیزه فله الشیخ فی بطل العقد و کسی که بقرین یکی از شوهر زن را
 می رسد او را نسخ و بر طرف کردن عقد پس باطل میشود آن عقد و اذا
 اشترت المرأة زوجها و بعضه بطل العقد فان اعتقها و ان
 تزوجها و جیزه بطل العقد و وقتی که بقرین زن شوهر خود را یا حصه
 از شوهر را باطل میشود عقد پس اگر آزاد کند او را و خواسته باشد شوهری

بنوهری و لایحیت که از سر نو عقد بندد و غرض جاریه فاولد و ثانی
 علیه و در اولد مالکها و لا یحل لاحد الشرا و حل الامة الشرا
 و کسی که عقد کند بکثیر از سر نو بدیم رساند از او لایحیت بر او پس
 دادن کثیر از صاحبش از سر نو و طلال نیت بر او یکی آن شرکا جامع گردد
 کثیری که شتر گمانند بدو رخصت ایشان **فصل** این فصلی است در بیان
 احکام عیله یا زن من تفرج امرأة بها عیب و فصل بعد العیله عیبه
 لم یحل الفسخ و از دلسا و یلها و دخل الزوج و عیبه علی المهر و
 کما که بخوابد زین که عیبه داشته باشد و جماع کند و لایحیت بر او پس
 اگر ایضا آن زن خود شو عیبه شو بهمان که می باشد اگر جماع کند بعد
 از دانستن عیبه جایز نیست و اگر طلاق کند آن زن و اگر ایضا
 کرده باشد عیله و اولی او و جماع کرده باشد شوهر و لایحیت بر او پس
 مهر آن زن و لا یحل له المهر علی غیر مهر و جایز نیست برای سزا
 که از این شرا بگوشت شوکت مهر زن و بجز ایفاء المهر مع الامت
 و نية ادا نه مع عیبه و ان لم یتم لها مهر و دخل و عیبه مهر
 و من تفرج علی مهر السقة و عیله خمس مائة درهم و لایحیت بر او پس
 زن

و لایحیت بر او پس

و الخیر

با وجود ممکن بودن و در خواهر داشتن با عدم ممکن بودن و اگر نامی
 باشد برای زن مهر را و جماع کرده و لایحیت بر او پس مهر باشد آن زن
 و کسی که عقد کند بر مهر نیست و لایحیت بر او پس با بقدر درهم دادن و لا
 یحل له المهر و لا یحل له المهر و لا یحل له المهر و لا یحل له المهر و لا یحل له المهر
 صغیر و جایز نیست برای بدو بجز مهر و دختر خود را و جایز نیست
 بکسر مهر و اگر ایضا وکیل دختر باشد یا دختر کوچه باشد و من
 تفرج امرأة علی حکم المهر لهما ان تحکم با کثیر من مهر و لایحیت و کما
 که خواهر زن غیرا بجهت حکم جایز نیست آن زنی که حکم کند بکثیر از مهر
 سنت که عبارت است از اینصدد هم و من تفرج ابنة و من المهر
 لم یکن له مال فعیبه علی الایامهر و لا یحل له المهر و لا یحل له المهر و لا یحل له المهر
 و کسی که زنی خواهر را برای بخرم و ضامن مهر شود یا نیا شد بر او مالی
 و لایحیت بر او پس مهر و اگر ایضا و ضامن مهر شود و بپای داشته باشد
 و لایحیت بر او پس مهر و اگر ایضا و ضامن مهر شود و بپای داشته باشد
 نصف المهر و نصف غلته ان كان له غلة و بعد الدخول و مهر
 بجمیع و کسی که طلاق بدو زنی یا پیش از دخوله واجب است بر او نصف

مهر و نصف حاصل مهر اگر باشد برای مهر حاصل و بعد از آن دخول نکند
 عبارت است از انجم واجب میشود بر او تمام مهر ولو شرطت فی المنع
 علی الزوج استقاعا یا بدون الوطی لم یحل له الوطی الا ان تأذن
 و اگر شرط کند زن در متعه بر شوهر خود متنع شد از او بغير
 جماع حلال نمیشود جماع مگر اینکه بخصه بدوزن و لغو طلاق باشد
 ان لا یخرجها من بلدها و بیع علی الوفا و اگر شرط کند برای زن
 که بیرون نبرد از آن شهر و واجب است بر او وفا کردن تا این طایفه
 نیست و اگر بیرون رود از آن و لغو تفریق الحقیقی و دخول و بیع علی المهر
 و اگر زن را خواهر خواهر را و جماع کند او واجب است بر او مهر آن زن
 و مهر آن نفس بکرا با صیغه مهر مهرها و یکی بکرا و دیگری باین
 باشد واجب است بر او مهر آن زن دختر و لغو بیع الام و الولد بغير
 انقضاء و بیع المهر علی الام و اگر کند کند در برابر خسته او
 بر او قبول نکند و واجب است مهر آن زن بر او و در طلاق امر قبل
 الدخول و قبل فسخ المهر و بیع آن بیعها بحال فی العقیق و الفسخ
 و اذا مات احد ما یوزن مهر و بیع نصف مهر مع المهر و عدم الدخول
 کمی

که در طلاق مهر در نوبت است از دخول و پیش از آن شخص کردن مهر
 واجب است که بدهد چیزی را با موافق حال خود و مال داری و غیره و تقاضا
 که بدهد یکی از این دو تا بعد از شخص کردن مهر واجب است نصف مهرش
 از دخول **فصل** این فصلی است در بیان حق زن در انجاب و در جماع و در
 بیع المهر و بیع لیل من اربع و المستثنی من لیلتان و لیلتان ثلاث
 و لیل اربع اربع و اذا کن اربعاً لم یجوز تفیصل احدین فی القسم الا
 جان واجب است از برای زن یک شب از چهار شب برای او تا در شب یک
 سه تا شب و برای چهار تا چهار شب و تقاضا باشد چهار زن بد
 عقیدگی چنان نیست تفیصل او در بعضی بر بعضی یک و خوابیدن شب
 آن دیگری پیش از و بیع المهر لیل اربع و لیل اربع لیل اربع
 بعد از بیع المهر و بیع لیل اربع لیل اربع و لیل اربع لیل اربع
 عدالت کردن در تمت کردن شبها در میان آنها و واجب است شب
 آوردن در جماع کردن که بگوید و کند شستن چهار ماه از جماع کردن و در
 است برای زن آزاد و در برابر زن غیر و هم چنین حکم و در برای
 دو برابر و در **فصل** این فصلی است در بیان احکام فرزندی که نسیا

کین و غیره از این حیال اعتبارات بولد الزمیه و الامه مع احکام الوی
 منه اذا ولد ابین شته اشهر تسعة بعد الوی و واجبیت او اگر
 بنزدق و کین با وجود احکام الوی در وقت ذوقه نباید باشد
 ماه و نه ماه بعد از جماع کردن و نوزاد کین و لایق و نفی و الحوائج
 خصوصاً الاولاد و لو انات و جایز نیست آنرا که در مرکز نشاء
 خاصه فرزندان و اگرچه دخترها باشند و غیره از این امره لم یجر
 له نفی الولد کذا لو تولد علی فرج و نفیه الیکر فحلت و کذا الوی
 لانه ثم شکک وقت الوی و کسکی و ویکند نفی خود و لدق
 جماع کردن ازین و بیرون فرج ریزه و جایز نیست او را بیرون
 کردن و نفی زنی که یا بد از فرزند خود و هم چنین است اگر بزند
 نفی با بر فرج زن خود که بکر باشد پس حاکم شرع و هم چنین اگر جماع
 کند کین خود را بعد از آن شک کند و وقت جماع و دوی و جوی العقیقه
 و لایق و لایق راس الولد بدینها و روایت کرده شده است و لایق
 عقیقه و جایز نیست آنرا که در وقت طهر بخورن عقیقه و بخورن
 التیق عند البلوغ و کذا الیکین ان لم یکن یحل و لو کان کافراً
 قاسم

قاسم و یجلی عاده ان بیت العقیقه بعد و واجبیت خته کردن
 طفل در وقت بالغ شدن و هم چنین است بزرگ هم اگر خسته نکند و یا
 و اگرچه بویه باشد که قریب سلمان شده باشد و واجبیت با و دیگر خسته
 کردن اگر بویید باشد بویست بزرگ بعد از خسته کردن و لایق
 ضرب الاولاد علی بکائیم و لایق حره علی رضاع و لایق
 رضاع الطفل و اقله احد و عشر و نه هرا و جایز نیست زن فرزند
 بواسطه کرده کردن ایشان و جایز نیست تم کردن غذا آداب
 دادن فرزند خود و واجبیت شیر دادن طفل و کمتر وقت شیر دادن
 بیت و یکماه است و یجیبه الوالدین و یجرم عقوبتها و طبعاً الارا
 و من اقر بولد یخر له انکاره و لایق الاسقاء من النساء
 و واجبیت نیکی کردن با پدر و مادر و حرام است نهانیدن پدر و مادر
 و دوی کردن از خویشان و کسی که از او کند بغیر نهان جایز نیست
 او را انکار کند و جایز نیست خود را بیرون کردن از نسبی که آن بات
 باشد **فصل** این فصلی است در بیان احکام نفقه و حاجیه النفقه
 یجب اتفاق الانسان علی نفسه و علی ابیه و اولاده و زوجیه و کما

ودوا به وفيها ايجابات من التركة والنج والداء الذي يغير ذلك
 واجبة خرج كمن ادعى مال غيره با برخره ويبرده ما دون ذلك
 وذلها وبذلها وايضا يخرج من باقي واجبها ان ذكره ويخرج واداء
 قرضه وغيره من غير ذلك ويشترط في جميعها غفلة الاكراه والاطلاق
 حاجتهم وغناه وفي نفقة الزوجية عدم النكاح بشرط استعد
 واجبة من نفقة بغيره وفيه تدارك يحتاج لودع ايتان وقال
 دار بودن انكسر ودفن نفقة زن ناشئة من دون او واطلاقه كمن
 وجب نفقة الحبل المطلقه حتى تضع والافتاق على المطلقه
 الرجعية وعلى الحامل المقتربة عنها من مال الحبل والرجعية خرج
 زنة مطلقه كحامله باشتا وقتها كمن اريد يخرج كمن يطلعه
 رجعية رجعا له كمن هو امره ما يشد ان الزنة في كسركم
 او است وجب نفقة المملوك وان اعتقه او لم يكن له كسب
 لا يجوز الشرع ولا التقية في النفقة والرجعية مملوك
 اكره ان اذكره ما يشد ووقتها ما يشد او كسبي يخرج خردا
 توازا ان كسبهم رساله وجاز نيتا اسرا فكون في غير كسب

من خرج برخره وبذلها وعيال خرد وهرجه واجبة نفقه باشتا
الطلاق اين كتاب بيان شرطهاى طلاق اذن زن است بشرط
 في المطلق البلوغ والعقل ولو شرا او الاختيار والقصد وقوع
 الصيغة وهو لفظ طلاق واستماع رجلين عدلين بشرط كونه
 شرا استه وطلاق ههنا بالغ بودن واكره بدو سال باشتا وعقل
 بودن واختيار دانستن وقصد طلاق واقع شدن صيغة طلاق
 آن لفظ طلاق است فتشوا ندين دو مرد عادل ويشترط المطلق من
 الحيض ان كان دخل وطهر المطلقه لا الحامل والاعتية والياشه
 ونفقة الغايه بشرط كونه شرا است ووطقة خالي بودن الاختص
 اكره تولد كونه باشتا خالي بودن ان طهره كجماع كونه شرا است
 بايقظه كبعلا نجام حيض دين باشتا كسب مكره في كحل آ
 ونفي كوكب كاشد وركنا ايد باشتا اخيص وذل كمن هو امره
 غايه باشتا بخير شرط كند كسب والجنون الطلاق قبل التزوج لا
 طلاق لا بزوجته الولد وجاز نيت طلاق اذن في غير كسب
 وجاز نيت طلاق اذن بدو نيت اسرا فصل اين فصل تهود

بیان احکام کل امرأه طالقت ثلاثا حرمت علی المطلق حتی تمکون
 عینا برنی که طلاق داده شود است سه مرتبه حرام شد است بر طلاق
 تا وقتی که شوهر دیگر کند و اذا طلقت تطایر کما بیننا و یعلن
 حرمت علی موبدان اگر کان بر جمع فی العدة ست مرتبه و جامع هم طلق
 و الا فلا و وقتی که طلاق داده میشود زن سه مرتبه که نکاح کند تا
 در میان سه مرتبه دوم حرام میشود بر شوهر اول حرام من بعد اگر
 باشد شوهر اول که رجوع کرده باشد و عدل شوهر دوم و جامع کرده
 باشد و بعد از آن طلاق داده باشد و اگر رجوع و جامع نکند و باشد
 حرام من بعد میشود و بشرطی الحلال البیوع و الذخیر و لو لم یجد
 و شرط کرده شد است و شوهر که بعد از طلاق قیم میکند یا لایق
 و دخول کردن و بعهده دایم خیر است و او طلقت الامة مرتین
 حرمت علی المطلق الا بعد المطلق فان استعمل و وطئها حرام
 لم یحل للزوج و وقتی که طلاق داده شود کثیره و مرتبه حرام میشود
 بر طلاق و چند مکروه بعد از حلال بود اگر چه آن کثیر را و جامع کند
 او را و لایق و حلال میشود برای شوهر **فصل** این فصل در بیان

الحلال

احکام

الصفحة لا اله الا الله
 لا اله الا الله
 لا اله الا الله

احکام عدل و هذا لاعداء علی المطلقة فدا طلق سبع عدل نیست بر طلاق
 داده شد که چنانچه هر مرتبه هر نفی دخول نکند و باشد و او واجب
 است عدل بر طلاق داده شد که غیر این سه تا باشد و او واجب بر عدل
 فله اطهار فیتین برؤية أو الحيض الذل ان اخر الاول من الطلاق
 و یومئیرا و الا فاول الرابع فلا يجوز الرجوع فان كانت لا حیض
 فثلاثة اشهر وان كانت حیض فثلاثة اشهر مرة فثلاثة حیض یکبار
 و اذا حاضت مرة ثم بلغت ست ایام و رجعت علیها اتمام العدة بشهر
 و واجب از عدل بر طهر است بر این میشود مطلقه بدین تا اول حیض
 اگر دید باشد حیض اول را بعد از طلاق اذن و گذشتن زمانه و اگر
 چه اندک باشد و اگر چه نباشد حیض اول از طلاق بر این بیشتر بدین
 اول حیض چهارم بر جای نیست رجوع کردن در طلاق برای شوهر اگر
 حیض نبیند زن پس عدل او سه ماه است پس اگر حیض نبیند و در سه ماه
 یک مرتبه بر عدل آن سه حیض است یا یکبار و وقتی که حیض نبیند یک مرتبه پس
 بر عدلین یا امیدی از حیض واجب بر او تمام کردن عدل و باید کرد
 عوض و حیض باشد و يجب العدة علی المحلعة و المایات و المطلقة

مزوج

الا ما استثنى واجب علة بطلان طلاق و بطلان مكره
 و بطلان كراهة استناده من استعجاب و كراهة غير بائنه
 مكره باشد و لا يجوز الرجوع للزوج في العدة الا ان يرجع
 المخلعة و الميارات في البذل قبل فروع من العدة فله الرجوع و طلاقها
 و جازيت رجوع كونه و ان يشترط صحتها كونه و مكره ان يرجع كونه
 مكره و ميارات و بطلان من ان يزوج في وقت ان عده بين من و غيره
 و اهم رجوع كونه و طلاق اير مكره و ميارات و العدة تجزى الى
 المطلقة و هو وضع الحمل و لو من ماعتها و فاته التوايين بين اوضع
 الاول فله رجوع الرجوع للزوج و لا يجوز لها ان تفرج الا بعد وضع
 الثاني و عدا و اجبت بها كل طلاق و ان تده و عدا و ان يدين
 او ت و اكره ذابرها اذ عدا طلاق و اوسد و صلب و جلا بدين
 ميت و يلا في حل اول من جازيت شوهرها تا اعتد رجوع كونه
 و جازيت نكاحا كونه مكره عدا و وضع حمل يوم و يجب عليها
 الرجوع في الحيض و الطهر الى اخره و اجبت برده رجوع در
 حيض و طهر بر جازيت كونه و رجاءش و لا يجوز المطلقة رجعا

ان

ان يخرج من بيت زوجها و لا يحل شديدا الا باذنه و ليس له ان يخرجها
 الا ان تاتي في حاجة و جازيت مطلقة بطلاق رجوع كونه و برون
 خانه شوهر خود برای کارشوق که غیر از جازیت باشد و نه برای شوق که
 بخصت شوهر و غیر من شوهر که بیرون کند و لا مکره انکه او خسته کند
 و نه از او و بجز عدا تعقیما فی العدة و اذا دعیت لفساد العدة
 الا انها و جلا قبل و اجبت بر شوهره نكاحه فی دعای رجوع
 که دعوی کند تمام شده عدا را با رجوع لتمام تمام شدن و اجبت
 قبول کردن این دعوی و جبت العدة علی المسترابط للحمل الى تمامه
 و اجبت عدا بر نكاحه که نكاحه باشد در حال برون فی تمامه ما له
 العدة من يوم طلقت لامن يوم يلعغ الخیر فان طلقت استنفاضا
 سقطت و اجبت عدا طلاق از دعوی که طلاق داده شده است نكاح
 و در سیدان جرح طلاق با و پس از ایدان طلاق با بعد از تمام شدن
 عدا ساقط میشود عدا طلاق و بجز عدة الوفاة من يوم يلعغ الخیر
 و ان كان بعد سنين لامن يوم الموت و اجبت عدا و ذات ان ذنبا
 که بر من جرح مکر شوهر بر نكاحه و در آن روز و اگر چه بعد از سالها باشد از

رد فداوات رجوع علی المتوفی عنها الحیاة بترك الزیة والعید
 الیاسین علی الوفاة اربعة اشهر وعشرة ايام فان كانت
 حاملا فابعد الاجلین منها وحر الوضع ولجیت برزق شهر
 مده كمد كعبارت استان ترك كردن زیة وآرایش كردن و
 بوی خوشی میدن ولجیت در عده وفات چهار ماه وده روز
 بر کرایندان زن حامله پس چون او مدتی که در دنیا باشد از چهار
 ماه وده روز و از آن پس یعنی اگر برای بیش از چهار ماه وده روز
 علی چهار ماه وده روز و اگر برای بعد از آن علی او را پس از آن
 ز چهار ماه وده روز و از امانت علی الرجوع بر علیها آتیا
 علی الوفاة ووقوع کیمیر شهر در عده رجوع طبعیت بر زن
 از کمر رفتن علی وفات و ذات البعز اذا تروجت و دخلت
 علیها العدة من الثانی كالمطلقة ورجوعها وقتها المذموم
 الی الاول و زن صاحب شهر ووقوع کیمیر ویکند جماع که
 دویم ولجیت در کمر رفتن زن از شهر دویم بید علی طلاق
 ویکشتن بوی شهر اول والواجب علی الامة من عده الطلاق

طهران

طهران فان لم تحض خمسة واربعت یوما الاما استثنی من الوفاة
 اربعة اشهر عتراً وكذا المنة وكذا الامة اذا وطئها مولا یا م
 ولو مدینه فان اعنتها اعتدت كالمطلقة فان ماتت فيها وجبت علیها
 عده الوفاة وواجب برکتین از عده طلاق وولجیت برکتین
 نه بید جمعی پنج روزت مگر آنکه مستثنی شده است از وفات جماع
 ماه وده روزت و همین حکم دارد متعه و همین حکم دارد کیمیر
 ووقوع جماع کند او را آقای او بر میرد و اگر مدینه باشد هم بر کرای
 کند او را عده نه میدارد مانند زن طلاق داده شد بر کیمیر
 در عده ولجیت بر او عده وفات چهار ماه وده روز و رجوع احد
 علی الزانیة اطراف ان وقت ان ترفع الرأی او غیره ولجیت عده بر
 زن ناکنده ووقوع کیمیر شهر ویکند زن با غیر او ورجوع
 الذیة العدة كالامة فان سلمت فیها فكالحر ولجیت بر زن که
 ذیة باشد عده مانند کیمیر بر کمر مسلمانی شود در عده پس مانند اراد
 بت در عده و باید که تمام کند عده آزاد و ذوالاربع از اطلاق
 لم یجر له ترویج اخریة العدة وكذا من اراد ترویج اخریة العدة

لا يزوج اختها في عدتها اذا انقضت في الرجعية وجب عليها
 عدل الزوج وصاحبها انفق وفاق طلاق رجعي ورجعها في
 اول اعراسه في ذلك يوم عدل ان ذن وهم حين تم حكم كسوة
 خاھر نزا عقد كنز و هم حين تم معه كسوة خاھر اول عقد
 عدل متعه ووقته ان اذ كرهه ميتون كينز و عدل رجعي و جب
 ميتون بوا عدل اذ **فصل في الفلج والمباراة** ان فصلي احد
 بيان احكام خلع والمباراة لا يحل الخلع ولا العوض حتى يظهر
 انكره من المنة ولا يجوز الاصل بها حتى تستدبر ولا يجوز لها
 طلاق الخلع والطلاق اختيارا ولا بد من الاتباع بالطلاق وطلاق
 نيت طلاق خلع اذن رجلا نيت عوض كذبت تا ووقه ظاهر
 شود كه است نطق و جاز نيت ضرر ما يذنب بزن با عرض و نذر
 و خلاصه كذا خبر ازانة و جاز نيت ان يولى في طلاق خلع
 و طلاق ان شوهر در حالت اختيار و نكاح است و خلع كذا طلاق
 بعد ان كفن صيغ خلع ولا يجوز ان اخذ من المباراة اكثر من المهر
 ويجوز في الخلع و جاز نيت كونه شود ان ذن كسوة خاھر و شوهر را

و شوهر

و شوهر هم او را بشوهر و جاز نيت كونه بشوهر ان سهر الخلع
 نكاح شوهر را و شوهر خواهر او را لا يجوز الرجوع و طلاقها الا ان
 يرجعها في البذل و جاز نيت رجوع كونه شوهر و طلاق في سهر
 و مباراة مكر كذا رجوع كذا ايها و جاز نيت رجوع طلاق في ذلك
 كونه بوجع كذا شوهر و لا بد من المباراة في المباراة من المكالمة
 منها و نكاح است و در مبارات انكره مرد و زن هر دو رجعت له
 كذا است ان ذن است منها **فصل في الطهارة** ان فصلي تبديان
 طهارة اذا قال استعلى كطهر لي او ختم او نحوها حرم عليه
 حق كسوة او يطون تم يعقد عليها و قوه كسوة بكونه بزن كذا است على
 كطهر لي بالحق ما اذا نذران حرام ميتون بزن رجوع كونه انكره
 كفارة و در طلاق و در كذا بعد ان ذن كسوة خاھر او را و نذر طاق في
 البوع و العقل و الاختيار و العبد و ذن و جاز نيت و لا يجوز لها
 كسوة في طهر لم يجامعها فيه و سماع عليين في كسوة كذا اذا اراد
 المولى ان يطلو سقطت فان رجوع او اراد رجعت و ان تعدد المهر
 و لو من املة واحدة و جاز نيت كل من كفارة و كذا الوعد و النكاح

در بلند واحد و انجم قبل الكفار لزمه كفارة اخرى و شرط
 كونه شرا است در واقع شدن ظهار و بالغ بودن ظاهر و عاقل
 بودن او و اختيار داشتن و قصد کردن ظهار و وقت ظاهر
 بودن آن زن در وقت صیغه گفتن ظهار و او و جماع نمودن
 پیش از آن ظاهر بودن آن زن در طهری جماع نکرد با آن زن و
 در آن طهر و نشستن و در عاقل صیغه و پس واجب نزد کفار
 بر مرد و نفقه و تحویل جماع را پس اگر طلاق و حد ماقبل شوهر
 پس اگر جماع کند و طلاق و خواهر جماع را واجب نزد کفار و
 اگر مکروه شود ظهار و اگر چه از یک زن باشد و ایست از هر یک
 كفارة و هم چنین حکم اگر مکروه باشد ظهار و اگر چه از چهار زن
 از نهانی متعدد و یک لفظ باشد و اگر جماع کند پیش از كفارة و
 لازم میشود او را كفارة و دیگر بر سبب جماع کردن و لا یجوز ان یجوز علی
الكفار و الوطی و الطلاق الا بعد امر الله و معنی گفته اند
 و جایز نیست که جبر کرده شود مرد بر کفار و ادنی جماع کردن
 یا بر طلاق و ادنی مکروهان طلیق جماع را جبر حکم شرع و
 گذشت

گذشتن سه ماه فصل فی الایله این فصلیست در بیان قسم خوردن
لا یصح الا بالله و اسمائه الحامه بقصد الاثر انما اذا حلف علی
 الوطی اکثر من اربعه اشهر و مطلقا حرم علیه حق یکسر و لا
 یجوز علیه تركه اکثر من ذلك الا برضاها و ان یثوب الیه مکروه
 و تا میاید که مخصوص است بقصد فریبیدن زن بر نفقه
 قسم بخورد بر ترک کردن جماع و بگوید که جماع نکنم پیشتر از چهار
 ماه یا بگوید که جماع نکنم باین زن حرام میشود جماع بر او تا وقتی
 که كفارة بدهد چنانچه و جایز است و انیت ترک کردن پیشتر از چهار
 ماه مکروه است از آن و نیست طیفه الا لآخر او و حقیمه و لا یجوز
 ان یوقعا الا بعد ابعده اشهر یجب علی ان یقوی او و یطوفان نهار
 و جبه علی الكفار و ان طلق و جبه اعتبارا از اقل و ترک کرده شد
 در ایام نفقه و یوقد و آقا و بودن زن و عمل بر نیت است
 کرده شوهر مکروه بعد از چهار ماه پس جبر کرده میشود بر جماع کردن
 یا طلاق دادن پس اگر جماع کند و اجب میشود بر او كفارة و اگر طلاق
 دهد و اجب است اعتبار کردن شرط طلاق و دادن فصل فی الكفارة

کردن مرد و زن را یا انکار کردن او فرزندین که از این استاین
 بر روی این و صورتی لازم است که چهار کوه عادل یار و برادر
 آن زن و اگر مردی بر او لازم میشود مگر آنکه همان کند این
 در هر کجای میدهد چهار کوهی که هر یک از جمله آنها که نام دارند
 و عوی تر و لغت کند خود را در مرتبه پنجم که اگر اندر دفع کوایان
 رفتن بین چنین یکوید چهار مرتبه بولست میکند خود را مرتبه پنجم
 که اگر او را در است کوایان باشد بر چهار مرتبه رفتن مرد و عیقه
 کسی که با کند آن لغت کردن و ایچیشور بر او حد و کسی که او را
 کند یکی از دو فرزند یک که باشد جای نیست او را انکار کردن
 دیگری و جای نیست شکا کردن و نیز بحد و ارجدان بر مرتبه
 پیش از این **کتاب العقیق** لا یجوز العقیق الا بعد حق
 الملك قصد القرب و التفرط بالقیقه بقرا الاستوفاء علی
 ولا یقصد الخلف جاز نیست آن را و کردن من مکر بعد از متفق
 شرف ملکیت او و قصد کردن و فای خدا و گفتن صیغه حقین العی
 و موقوفه بر خود بقصد قسم خود یعنی قسم خود را و ادا نمودن
 بشد

باشد و لو شرط العقیق خدیمة مدی و جبت علی الملک و کذا لولا
 و توجیه اینکه و شرط علی ان اغارها رد فی امرها و کذا علی
 مانه وینا و اگر شرط کند آن را کند خدمت زبانی و ایچیشور
 آن خدمت و هم چنین است حکم اگر آن را کند او را و رفتن هر دو کند
 و حق خود را و شرط کند بر او که اگر غیر است آورد او را و در حق
 بر روی بندگی یا باشد بر او صد شری و من اعق و قصه من ملوک
 شری که مالقی که قصد ضرر نیران داشته باشد یا مالدا یا شری
 بشود بر او باقی قیمت نیران برای شریک و آن را کرد میشود تمام نیران
 اگر قصد ضرر شریک نداشته باشد و مالدا و هم نباشد معی میکند
 نیران در دادن قیمت حصه شریک و بگوید آن را کرد میشود عیدان
 او ای تمه قیقه خود و بشرط فی العقیق المملوع و القل و الا
 و القصد و ان یقول انت او غلای حرا و نحوهما و شرط کردن
 است و آن را کند یا بفی و عاقل بودن و اختیار و استحقاق قصد
 کردن و اینکه بگوید تو آن را دای یا اعلام من آن را که یا ما شد این
 و صیغه و لا یجوز الحکم برقیة احد بعد فی البیة یا تو را

۱۵۴
 حصار از این است که اگر چه عیال را از این است که باید بشود
 و کسی که آن را کند حصه خود را از این است که باید بشود

بینه و جایز نیست که کردن به بندگی کسی بدو نیت شدنی بگوید اقرار
 یا بینه و بیعت نموده اند و حقیرم بقیل الابرقتة و کذا و اقرار کرده
 شود بر کسی که نیت اقرار کرده و بگوید که نیت اقرار کرده و بگوید که نیت اقرار کرده
 و هم چنین است اگر اقرار کند به بندگی خود بگوید اقرار کرده و بگوید که نیت اقرار کرده
 و لا یجوز شرط البایع الولاء و لا بیعه و لا هبة و جایز نیست شرط کردن
 با بیع و لا برای خود و نه فروختن و لا هبه و نه هدیه کردن و اذ قال
 الملوک لاه بعضی اسبیعة ما نزلنا اعلیٰک لتمام العید الا انما
 علی الاقل بالشرط و الا فلا و حقیرم بگوید با قای خود که در پیش
 بعضی قصد و نیت هم نباشد و بندگی را می باشد واجب بر او
 و فکر کردن باین شرطها که نیت داشته باشد و بینه نیت دادن بگوید
 بر بندگی و لا یجوز بیع الهی و لا شرع و کذا و الا یجوز و حقیرم بگوید
 انما یجوز بینه و بیعت فرشتگان آزاد و نه فرشتگان و هم چنین است
 حکم حکمی که بر هاشمی باشد از دین جدید از سرایمی ندانند و بگوید
 که آزاد کند حصه از دین خود را آزاد شود تمام آن نیت و نه نیت
 ملوک و بیعت و ان لم یکن عارفا و کسی ندانند آزاد کردن نیت
 است

است و اگر چه نیت اقرار آن نیت با حلال الله و قایل باینکه آیت
 جانی باید و من دفع الیه ملوک یا لا یستریه بجهت اقرار
 که من ان الله یلکم الذین و لروها فیکون و لا و که
 و کسی که بدهد و غلام از دین برای ای که خود را و اما نیت
 جایز نیست بگوید که نیت اقرار کرده و بگوید که نیت اقرار کرده
 چنانچه و اگر چه بگوید که نیت اقرار کرده و بگوید که نیت اقرار کرده
 اسم العید الذی رجب علیه و حقیرم بگوید که نیت اقرار کرده
 نیت اقرار کرده و اقرار کرده و حقیرم بگوید که نیت اقرار کرده
 و الله یرکب لوصیه یحقن بعد الوضوء الثالث لا یقبل الا ان
 بر او بجزا و نیت و حکم و صفت دارد و نیت و بعد از آن
 مردن آقا ی خود از نیت اقرار کرده و نیت اقرار کرده
 او را آقا ی را بفعل و نیت علی المکات او را مال المکات
 علیها الوفاء بها و واجب بر بندگی که نیت اقرار کرده
 مال المکات و واجب بر هر یکی از مکتوبات و مکتوبات و نیت
 مکتات و لا یقبل من الله و نیت و حقیرم بگوید که نیت اقرار کرده

علی کذا ویکون عبارة ان كان شکر او اعتقد فيشترک نذرنا ان الله
 یکره الله علی کذا یعنی ان برای خدات بر چنین چیزی بود یا
 آیتی که بر خود لازم کرده است عبارت از اینست که من نذر الله
بالکثیر وجب علیه ما نذر درهما ان نذر الله ان یمن و ان نذر الله ان
 یمن ان یمن و کذا نذر که نذر کردن فیما بین الیایا واجب است بر هر
 دهرم اگر قصد کند باشد در هر دهرم اگر قصد کند باشد در هر دهرم
 بر خشت در میان نیز و تجب الوفاء بالنذر مع الکمال لا مع النقص
 و الیایه و فاکون بنده با وجود ممکن بودن وفا کردن به بعد
 اسکان و فاکون لا یعتقد فی الرجوع و العیبة و لو یجوز فی الرجوع
 و یعتقد فی شتر نذر در چیزی که رجوع باشد در حقیقت اگر چه
 تا زخمیم و یباید باشد رجوع آن چیزی که نذر کرده است **کتاب**
الصید **البیاض** این کتاب نذر کردن و فحش کردن است بیل صید الکلب
 المعلم مع التسمیه الا ان یدلک نکره فلا یجوز الایها و یجوز
 اکل صید حیوان آخر الا ان یدلک نکره و کذا ما صاده کل غیر علم
 و لو مع علم و کذا ما صاده المعلم من غیر ان یرسله صاحب و کذا اذا

حتی غیر الذی امر بجلال است شکر و کذا تعلیم کرده باشند و را
 شکر کردن و اگر بسم الله گفته باشند در وقت فرستادن آن ملک
 الله در یافته شود نکره آن حیوان داشته باشند که در این وقت جلال
 نیست و نکره و جان نیست خوردن شکر حیوان دیگر غیر ملک که
 در یافته شود نکره آن یعنی آنچه که نذر کرده شود و هم چنین است چیزی که
 شکر کرده شود و کذا و کذا که معلوم نباشد و اگر چه باشد با کسی که معلوم
 باشد و هم چنین است چیزی که شکر کرده باشد از آن که معلوم باشد
 بفرستادن آن صاحب آن و هم چنین است حکم و فحش که بسم الله بگوید غیر آن
 که در وقت نذر است که معلوم را که در ایستاده است اگر شکر نذر باشد
 فحش کرده شود طلال است و الا حرام است و یجوز اصید بالصلح کما
 و الوبح و التهم لا یاله اخرى غیر الحدیث الا ان یرکی و طلال است
 چیزی که صید کرده شود مانند شفق و غیره و تین و بکس و دیگر که
 غیر از این باشد ملک که نذر کرده شود و اذا رکی الصید فوقع
 من جیل او حایط او فقام فقات لم یجوز اکل الا ان یكون آ
 خارجا من الماء و کذا اذا غایب عنه ولم یعلم ما قتل و فحش که

برند شکایا بر بویید آن شکا و از لای که می آید باری است
 در آید پس بدین حدال نیست خوردن آن شکا و کما که باشد
 آن شکا بیرون از آید هم چنین است و قوی غایت شکا از
 او نیدانه که چنین گفت آن شکا در این اندک از مرد یا
 پیروی دیگر بر حدال نیست و لایحید الفرج و کذا الی و
 الی و الفم الا ان شقید و فطر الیما و حدال نیست
 شکا و کون جویها پیش از آنکه بریند بلع و هم چنین است
 شتر و کون شکا که در شتر باشد و هیچ کون آنها ضرر
 باشد کون آنها که در این وقت حکم شکا خواهد داشت و کذا
 و من ضرب صید فاما ان نه عنتم الم یحلا ذلك العضو و کذا
 برند شکایا بر بویید آن شکا و از لای که می آید باری است
 در آید پس بدین حدال نیست خوردن آن شکا و کما که باشد
 آن شکا بیرون از آید هم چنین است و قوی غایت شکا از
 او نیدانه که چنین گفت آن شکا در این اندک از مرد یا
 پیروی دیگر بر حدال نیست و لایحید الفرج و کذا الی و
 الی و الفم الا ان شقید و فطر الیما و حدال نیست
 شکا و کون جویها پیش از آنکه بریند بلع و هم چنین است
 شتر و کون شکا که در شتر باشد و هیچ کون آنها ضرر
 باشد کون آنها که در این وقت حکم شکا خواهد داشت و کذا
 و من ضرب صید فاما ان نه عنتم الم یحلا ذلك العضو و کذا
 برند شکایا بر بویید آن شکا و از لای که می آید باری است
 در آید پس بدین حدال نیست خوردن آن شکا و کما که باشد
 آن شکا بیرون از آید هم چنین است و قوی غایت شکا از
 او نیدانه که چنین گفت آن شکا در این اندک از مرد یا
 پیروی دیگر بر حدال نیست و لایحید الفرج و کذا الی و
 الی و الفم الا ان شقید و فطر الیما و حدال نیست
 شکا و کون جویها پیش از آنکه بریند بلع و هم چنین است
 شتر و کون شکا که در شتر باشد و هیچ کون آنها ضرر
 باشد کون آنها که در این وقت حکم شکا خواهد داشت و کذا
 و من ضرب صید فاما ان نه عنتم الم یحلا ذلك العضو و کذا

کدر

الحیدر الا فی الضرر یفقر بالمرق و القصة و العود و الخ و الفم
 جاز نیست هیچ کون آنها که در حدال نیست خوردن آن شکا و کما که باشد
 آن شکا بیرون از آید هم چنین است و قوی غایت شکا از
 او نیدانه که چنین گفت آن شکا در این اندک از مرد یا
 پیروی دیگر بر حدال نیست و لایحید الفرج و کذا الی و
 الی و الفم الا ان شقید و فطر الیما و حدال نیست
 شکا و کون جویها پیش از آنکه بریند بلع و هم چنین است
 شتر و کون شکا که در شتر باشد و هیچ کون آنها ضرر
 باشد کون آنها که در این وقت حکم شکا خواهد داشت و کذا
 و من ضرب صید فاما ان نه عنتم الم یحلا ذلك العضو و کذا
 برند شکایا بر بویید آن شکا و از لای که می آید باری است
 در آید پس بدین حدال نیست خوردن آن شکا و کما که باشد
 آن شکا بیرون از آید هم چنین است و قوی غایت شکا از
 او نیدانه که چنین گفت آن شکا در این اندک از مرد یا
 پیروی دیگر بر حدال نیست و لایحید الفرج و کذا الی و
 الی و الفم الا ان شقید و فطر الیما و حدال نیست
 شکا و کون جویها پیش از آنکه بریند بلع و هم چنین است
 شتر و کون شکا که در شتر باشد و هیچ کون آنها ضرر
 باشد کون آنها که در این وقت حکم شکا خواهد داشت و کذا
 و من ضرب صید فاما ان نه عنتم الم یحلا ذلك العضو و کذا
 برند شکایا بر بویید آن شکا و از لای که می آید باری است
 در آید پس بدین حدال نیست خوردن آن شکا و کما که باشد
 آن شکا بیرون از آید هم چنین است و قوی غایت شکا از
 او نیدانه که چنین گفت آن شکا در این اندک از مرد یا
 پیروی دیگر بر حدال نیست و لایحید الفرج و کذا الی و
 الی و الفم الا ان شقید و فطر الیما و حدال نیست
 شکا و کون جویها پیش از آنکه بریند بلع و هم چنین است
 شتر و کون شکا که در شتر باشد و هیچ کون آنها ضرر
 باشد کون آنها که در این وقت حکم شکا خواهد داشت و کذا
 و من ضرب صید فاما ان نه عنتم الم یحلا ذلك العضو و کذا

کرده اند است و در هیچ وجه و بوقت که در بیضه و سیم انداختن بر کمر
 کند یکی از این دو را بقتصد حرام نیست آن بیضه و حرام نیست و اگر
 ترک کند استقبال یا استقبال را بفرمان حق و عقید و بختی آن هیچ
 حیال محال آید که در الاصل بر کمر افتد اگر استخوان و بر کمر
 که در کمر حیوان است در وقت ذبح آن اگر بیرون آید بعد از ذبح
 زدن حلال نیست مگر در پنج آن چنین و اگر نه حلال است پنج مادی
 و ققاع مو بیرون آوردن باشد و لا یحلی ما مات فی غیر ذلک و لا یحلی
 علی النصب لاذیحه احد من الکفار ولو قیتا و ان می حلال است
 چیزی که کمر است به ذبح و چیزی که کمر است به کمر باشد بر کمر
 و نه کشته یکی از کافران و اگر چه می باشد و اگر چه سیم الله گفته اند
 و ما یقطع من اعضاء الذبیحه قبل فی حیاتها حیة لا یحلی و چیزی که
 می شود از اعضا می شود پیش از ذبح کردن آن حیة که حلال است
 و نکوه التملک لحر حیوان من الماء و لا یحلی ما مات فی الماء و نکوه
 اخذ حیوان ذبح کردن بر دندان و نه می باشد از دندان و حلال است
 مادی که ببرد و آب و ذبح می کند که خون می آید است ذبح **کتاب**

الاطهر

الاطهر والذبیح این کتاب است در بیان خردن و آشاییدن حرام
 و اللحم و لحم الخنزیر الا عند الضرورة الشدیدة بقدر البلغة حرام است
 خردن مرد و خردن و کشتن خوک کمر و وقت ضرورت بخت بقدر
 آنچه توان زدن بود نه زیاد بر آن قدر و لا یحلی شئ من السم و لا
 من السباع و لا من الحیات و لا من الغراب و لا من التملک الذی له
 فلد من لا الطافی و لا التملک الذی یبلغها حیة ثم تطرحها و قد
 تلخت فلو سها و لا السمقات و لا الطیر المجهول الذی یلزم کما
 و لا حصلة و لا صیصیه و لا یستغالب و لا یضرب الا بالکلیف
 فان اشتبه حرم ما یستحق طرفاه و حلال نیست چیزی از مرغ شکار
 و نه چیزی از نهنگها و نه چیزی از مار و نه چیزی از کلاغها و نه
 چیزی از ماهیها که در آن آواز قوی و نه ماهی کمره باشد و آب
 ماهی که فرو برد باشد آواز و بعد از آن بیندازد آواز و حال آنکه کزد
 شده باشد فلو سها آن و نه شک نیست و نه چنگ و نه غ و نه ق و نه
 که مجهول باشد و نباشد آواز شکسته آن و نه چیزی از آن و نه خاری که آن
 عیبای بعضی از نهنگهای باشد و نه چیزی که صفت نرند اکثر آنها

و اسرار طایف و الضمانع و الا فی نفس الامر

بهم و آید حال آنکه اگر و اینست و انهم من حرام است و محرم الفاسد
 لهذا و المایعات الغنیة و حرام است و من و مانند نوش و غیره و این
 مایعات باشند و نجس باشند و اقلی الخ لیرمی مع سلب حرام ما سأل
 لیرمی و کذا الحال شقوقا و وقتی که بجست شرع جری که با حرام است با
 ما می دیگر که حلال باشد حرام است خود من لیرمی و وان شد با ندای
 جری و همچنین تهر و وقتی که شکاف شدن باشد و اینها اکل
 اذا سال علیها شیء الحرام و لم یکن غسلا و حیث نیست خوردن
 کند و وقتی که ندان خود بران چه شکوه کنی تا نشستن آن و
 لایحل ما یجی للصوم ان جرد او غیر و حلال نیست چیزی را و هیچ کس در پیش
 برای و حیث است که ایست و محرم نیست و محرم علی الخ الضرر و علی الخ
 و العادی و حرام است خود مرده و مانند آن در وقت ضرر و هم یکی
 که شکا کند برای یا نهی خروج کند بر لیا حرام و یکی که راه قد باشد
 و آزار هم میگویم باشد و محرم الدین الا لیرمی یحیی علی الخ
 لتقاء قبله الحصة او اقل و غیره الاکل و الشراب آینه الدین
 و الفقه و الاکل علی ما یزید فی شرب علیها الخ و الحلو علی الخ

در حرام

و حرام است خوردن کل مکمل قبل اتمام حیض علی الخ برای شفا بقدر
 یا انرا که کما احتیاطا و حرام است خوردن و آشامیدن در طریق طهر
 نقره و خوردن بر سفره و خوردن و شرب بر سر و حرام است
 بران سفره و حالت الخیار **فصل** این فصلی در بیان خوردن و
 خوردن و طعام لایحرف طعام الکافر الا الضرر او فیه و لا
 الاکل من طعام الغیر بغیر اذن او و طبیعت نفس و تفتت الا
 مع عدم الکراهة جائز نیست طعام و اذن کافر می برای ضرر و فیا
 نقتله و حیث نیست خوردن از طعام غیری بر خستای یا بر خستای او
 و درگاه آن غیر از جمله اینها عتبا باشد که در وقت شدت است
 یا به خوردن از طعام ایشان اما اگر از جمله ایشان باشد جائز است
 خوردن از طعام ایشان بر خست و بی علم می برای ایشان و این
 عدم علم بر خست بودن ایشان و بخوردن از طعام ایشان و یکی که
 و الشرع عند الضرر و طعام المؤمن عند ما و لایست خوردن
 آتشاید و در وقت ضرر و طعام و اذن مؤمن در وقت ضرر
 مؤمن و لایست می ترک التیمه فی اکل الاکل لا التیمه فی آخره و لایست

بیت ترک کردن بم الله و اول خود و نذر کشتن خوردن و آشامیدن
و بجزای کرام بخیر و الحظ و اتعبر و لا یجوز انما و ستم
و لا استیجار بالخیر و واجب عزت و شرف نان و کثرت و جود
کوفتن بیا و استیجار کوفتن بیا و لا یجوز اکل شوی من الفحاشی
و لائن العیات و لا البیاض و ایضا نهیدن انسان الا فی
الضرورة و لا شیء من المسکرات و البهیم و کل حیوان له مال و
مخلوب و جایز نیست خوردن چیزی از حیوانات و نه خوردن چیزی از
عقب کردن سگها و نه از حیوانات و نه چیزی که در این چیزها ضرری
باشد برای بدن آدمی مگر در وقت ضرورت و نه چیزی از آنست که
و نه هر حیوانی که او را دندان در دهان باشد یا ناخن و نه هر
لا یجوز التداوی بحرام من غیر و غیره و لا التداوی الذمیه
لحم الاغنام و جایز نیست و اگر نه بخواهند شراب و غیر آن
و نه تداوی که در آن باشد کوششهای ایضا که نه در آنست که اگر
فصل این فصلی است در احکام عیس و شراب و هر چه است که
باشد بیهیم کل عیس و حقین نهاده و لا یجوز شراب اذا

بطریقا

بطریقا من یجوز قبل ذایب التلین حرام است هر چه در دهان
که بجز شراب و تاقی بوفد و و لکن آن بجز حال بشود و جایز نیست
عیس و قتی که نه در دهان است که حلال می باشد و باید پیش از آن
و نه در دهان است که نه در دهان است که حلال می باشد و باید پیش از آن
و لا یجوز انما و لا یجوز انما و لا یجوز انما و لا یجوز انما
تکرر و حرام است خوردن شراب و جایز نیست خوردن شراب و
کبر و ادن و نه چیزی که بجز از بدن و نه کافری و هم چنین است حرام
کردن دهان و نه در دهان است که حلال است شراب را واجب است کتق او و بجز
القیه من شرابا و یجوز الاصرار علیها و واجب است توبه کردن
و ینیان توبه من ان خمر و شراب و حرام است ینیان توبه من ان
خمر و شراب و کل مسکر حرام و کل اسکر قلیل حرام و البیاض
حرام و القناع حرام بعد علیان و هر چه است که حرام است
هر چه است که حرام است بیا و نه در دهان است که حرام است و نه در دهان
حرام است و نه در دهان است که حرام است بعد از خوردن آن و لا یجوز شراب
و الضرورة و لا فی التقیه و حلال نیست شراب در وقت ضرورت

وند و وقت قتیة وکل باج یقطر فی المسکن بر الماء الکثیر
 و هر چیزی که روان باشد بچکده و آنست که نذر آب کثیر
 بیشتر آن چیز و میم ببع الحمر و البیض و المسکر و النعاع و میم
 عصر الحمر و حمله و حمله و میم و میم و میم و میم و میم
 علی نرها و لا یجوز بیع العنب یا العیسر و حرام است فروش شراب
 و بن نرها و میم و میم و میم و میم و میم و میم و میم
 داشت آن نکه و داشت آن و فروش آن و میم و میم و میم
 قیمة آن و یاد کرده اند که آن و میم و میم و میم و میم
 بعصر **کتاب العنب** این کتاب بیان غصب است و هر چه
 و من دفع او غصب او و من غصب او و من غصب او و من غصب او
 و العنبر و یجب له العصب الی الکما و اذا بیع فی الارض یعین
 اذن و جعلا رفع البناء و سلیمها الی مالکها و این غصب حرام است
 و کسی که بداند که او غصب کند و بداند که غصب کرده است
 و لیست بر او جریمه و این برای او است و زکات و زکات و زکات
 و کون در جزیره که غصب کند و میم و میم و میم و میم و میم

زین

زین و یجب له صلیا آن زین و لیست بر او است و زکات و زکات
 آنرا و میم و آن زین یا لک آن و میم و میم و میم و میم
 و المصروف فی الماء العصب یجوز لانفاق فی الحج و یجوز بیع
 مالک و حرام است خوردن مال یتیم یا حق و تصرف کردن در آن
 بکس و بیع کردن در حج و میم و میم و میم و میم و میم
 امة فاولدها و جعلا و جعلا و جعلا و جعلا و جعلا و جعلا
 ضمن قیمتها ان تلفت و امرتها ان یعیت و امرتها ان یعیت
 غصب کند کنیز یا بر فرزند یتیم رساند از او و لیست بر او و کون
 آن کنیز و کون فرزند یا قیمة او و کسی که غصب کند یا قیمة او
 ضامن میخرد قیمة آنرا اگر تلف شود و تفاوت میان میم و الکس
 ناکر و جبر مثل آنم و لا یجوز تصرف فی الخاصیة الا غیر فی العصب
 یغیر اذن المالك و جایز نیست تصرف کردن فی خاصیت غیر مالک
 بر حمت مالک آن **کتاب الشفعة** این کتاب بیان غصب است و هر چه
 حقش شریک خود را بوی حق خود بیست و حق شریک تا فی آن حق
 بجا شریک الی احد خاصة قبل اقسمة لایعدها الا مع الشریک

از تصرف کردن غیره را و چون احکام حرمهاست قاضی شده و هر کس
علیهما شت لهذا مؤلف ادام الله افاده مستحق آن شد فرموده اند
حريم و رخت خراشین وضع گذاشتن و رفتن بوی آن و رخت و عمل
کشتن شدن شاخه آن و حريم جاء قديم چنانکه شریعت است
طرف و دروایت کرده شد است بخواه کنیم مکروه جای که برای آن
نشان باشد یاد روی باشد پس بخواه قديم برای آن نشان شود
باشد حريم آن بستی بخ ندم است و حريم میان دو کانون باشد که
در زمین سخت و قرار گزاست در زمین نرم و حريم خان جایی که
آب آن در تراز است تا جاده و یک شل آن چنانکه است و حريم بیابانی
که بیشتر آب کشتند از آن تلجایی دیگر شل آن چنانکه ندم است و جاده
بخ گزاست و حريم جاده تازه بستی و بخ گزاست و لایحه نه الاصل
بالعلم و له اذ الله الضر عن نفسه و جایز نیست ضرر رسانیدن به ملأنا
و جایز است بر طرف کردن ضرر از نفس خود و لایحه ضرر رسانیدن
اخری ضررها فان فعل فلا ذل الله و جایز نیست کند کاریز
که در پهلوی کاریز دیگر باشد و ضرر رسانیدن آن بر آن که بدیدرسد

مجب

کتاب اول در بر طرف کردن آن **کتاب القطة** این کتاب احکام
یافته شد است بجهت تعریفها فی المتأهلان بلغ درهما فاعدا
ثم حفظها لما لکها اول لکها والنقد قیها و الاخير یخرج
وقع العوض ان جاء صاحبها واجبت تعریف کردن یافته شد
تا یکسال و جایزه که مردم حاضر بشوند و از جاده و کشتن شتر
و اگر بدست میگیرد هم بایشتر از آن و بعد از تعریف یکسال
واجبت نگاه داشتن آن از برای مالکش یا مالک خود کردن یا حیرت
آن و در دو صورت آخر واجبت دادن عرض آن اگر باید صاحب
آن را و عراشتری دابة فوجید بطنها مالا و جانی يعرف المایع
فان عرفه والا فهو المشرقی و لایجب لک السمک و کسی که ضرر جاده
یاویس باید در شکم او مالی واجبت که تعریف کند برای بایع بر آن
بشناسد بایع آن مال را یا ویدهد و اگر نشناسد بر آن مال از دست
و واجبت تعریف دایمی و لایحه نقاط البعیر فی الفلک
ولا النشاء الا ان یكون فی غیر طره و ما فان فعل جلی البعیر
و جایز نیست برداشتن شتر در صحرا و تکیه شدن مگر آنکه بوده باشد

آن کو سنده بجای که دلخواه آن آید بپایند بر او واجب است
تعریف کردن آن برداشته و من ترک تعریف القضاة ثم قلت وظهر
صاحبها الوجوب علی صاحبها وکسی که ترک کند تعریف بقطعه را بر
تلف خود و ظاهر شد صاحب آن واجب است بر آنکه آنرا نکشد و من
صادقها استوی الخراج و عرف صاحب و جبره الیه و الا فهو له
وان ادعاه من لا یتیم و جبره الیه و کس که نکارد بپایند بر او
بالمعاذین است باشد و بنسب صاحب آن واجب است رد کردن آن و کسی
و اگر عوی کند کسی که متهم باشد بدفع واجب است دفع کردن آن بر وی
و لا یجوز التمسک بالملوک فان فعل و جبره تعریف علی مولا و جبره
برداشتن بدنه پس اگر بردارد واجب است تعریف کردن آن بر پیشی آقای او
کتاب المعاصی این کتاب احکام میبایست که لایزال باشد
المسلم ولو دینا الا ان المسلم قبل التسمه و ارث می شود کافر بظاهر
و اگر کافر دینی باشد مگر آنکه مسلمان شود پیش از قتل کردن و میراث
لایزال قاتل مقتول آن کان عمدا ظلم و میراثش بر او کشیده از کشته
شد اگر باشد که تن قصود و باقی و لایزال الملوك و لا یجوز و علم

نقص

لنقص بعض مال الرق المورث وان استقبل القسمه و ارث میراثش
نشد و میراثش هم بر او اندک مگر آقای او و بدنه و بایر از او آزاد باشد
و حصه بدنه حصه آزادش میراثش میرد و مال بدنه از برای قاتل و اگر
کرد شود پیش از قتل کردن و میراث و ارث میشود و میراث او بر او
ملوک بجهت ارث و بجهت مولا و علی الجمع ثم یعقوب و یجوز و لا یجوز
میراث الکتاب و کس که نباشد از برای او و ارث مکرر و ترک بدنه باشد
است خریدن آن بدنه و جبره و میشود آقای او بر او میراثش
میراث داده میشود بعد از آن که بدنه و جاب نیست شرع کردن میراثش
فصل این فصلی است در بیان میراث و از زبان الاقرین من الاقارب
یمنع الا بعد الاما استثنی و ارث که نزدیک تر باشد نسبت از دور
مستثنی میکند خرافه و بدنه و الا که کفیه استثنایه شدن و خواهد آمد
الاخوان و الاولاد و ان غرنا یمنعون الاخره و الاکیداد و بدنه و ارث
فرزندان هر چند فرزندان فرزندان منع میکند برادران و خواهرزاده و
راوی بخلاف آنرا فان قطعنا و بدنه و یمنعون الاعمام و الاخوان و بدنه
نباشد بدنه و ارث فرزندان و فرزندان فرزندان مستثنی است بدنه و ارث

برادران و خواهران را با اینها و بی اینها می کشند ایشان را و
 خانها را تا آنقدر که جمیع فاعلین هم خاستن بجزیره هم الامام و بدست
 از وجهه و از هیچ مع الجميع و یقین الامام این که حقوق شوند و بر
 میراث بر آرد و زن و میت بعد از او و سایرین بر بعد از او و امام و میراث
 میوه شمر و زن با همه و منع یککدام را **فصل** این قضیه است
 در میان خصمهای میراث الفروض است و انفسه الفرض مع عده الولد
 و لیست مع عدم الذکر و لا حجت من الابوين او الاب کذا کتبت فی
 خدا یقینا از او حق کرده است شش است پس بقا از برای شوهر است هرگاه
 زن فرزندی نداشته باشد و برای دختر هرگاه پسر نباشد و برای خواهر
 مادر و برای پدر هرگاه پسر نباشد و برای خواهر پدر مادر و برای مادر
 نباشد و الفرض مع الولد و الفرضیه و ان نفقات مع عده و الفرضیه
 فسادا معه و چهار یک برای شوهر است با وجود فرزندان و برای زن
 اگر چه متعه باشد با عدم فرزند شوهر و هشت یک برای زن به شوهر زن
 یکی باشد و خواهر و برادر یا بیشتر با وجود فرزند شوهر و الثلثان للبنین
 فسادا مع عدم الذکر و لا حجت فسادا لایبدا لایبدا و کذا کتبت و
 و زن

۱۲۰
 در ثلث برای و در حق پس شش هرگاه پسر نباشد و برای و
 و شش یک پدری یا پدر مادر نباشد با عدم برادر میت و الثلث
 للم مع عدم الولد لایبدا لایبدا و لا حجت فسادا لایبدا لایبدا
 و سه یک برای مادر است و فقه میت فرزندی داشته باشد و برادران
 نداشته باشد اما اگر برادر پدری و مادر یا پدری و مادر و
 خواهر یا چهار خواهر یا بیشتر هم داشته باشد با عدم سه یک برسد
 بلکه شش یک برسد و سه یک برای و یا بیشتر از خواهران و برادران
 مادر میت و الثلث لایبدا مع الولد و للم مع الولد و لایبدا لایبدا
 او الابوين مع وجود الاب و الفرض او الاخت من الام و شش یک برای
 پدر است با وجود فرزندان و برای مادر است با وجود فرزندان یا برادران یا
 و مادر یا با وجود پدر است هم و برای برادر یا خواهر مادر و برادر
 الیای علی و الفرض بالسیه مع عدم الحاجة الی الفرض من الام
 او اقرب و لایبدا علی الفرض و الفرضیه مع وجود و ارث غیر الام
 و واجبیت رد کردن آنکه بایست می ماند بعد از دادن حقه های مذکور
 و بر صاحبان حقه موافق حقه ایشان با عدم مانع از رد آن قسم

با ویرانه یکدیگر در کرده میشود بر شوهر و نیز بر زن با وجود وادفای هر
 غیر اتم باشد و و یجب علی الناس علی الفرائض التمسک و لا یجوز لهم
 بالعلو بل یدخل النقص علی البنات والاحرات للامسا والابن و لا
 بالتعصیب بل یرد الباتة علی اصحاب التمام و واجب علیهم حکم شرع را که
 بجز کند مردم را بر فرجهای صحیح و جایز نیست حکم که نه یجوز بلکه افضل
 نقصان بر دقتها و خواهرهای پدری یا پداری و نیز تعصیب بلکه
 رد کرده و معنوی آنچه باقی مانده باشد بر صاحبان حتمیایی که مذکور شد
بیت قصه این فصلی است در بیان احکام میراث فرزندان
 پسر و الاولاد لکن مثل خط الاستیاء و یختص المذکر من میراث
 ایه بالخیر اذ الم یکن ذکرا کبریه و من انقرضهم فله الجميع و ان
 میتون فرزندان و از برای پسر است مانند حصه و دختر و مخصوص پسر است
 از دخت پسران و اکثر و بیشتر و صحف و قق که نباشد پسر بزرگتر
 از او و کسی که تنها باشد از اولاد پسری او سه میراث پدر و اولاد
 الاولاد بر وزن مع عدم و اگر آنها هم تعصیب من یقرب بر و یمنع
 الاقرب الا بعد و فرزندان میراث خود می زنند هرگاه فرزندان تنها

و برای

برای هر کدام حصه کسی است که نزد یک شود او میت پس آنکس یعنی
 دخت بر حصه پسر میرد و پسر دخت حصه دخت را میرد تا پسر شود
 و منع میکند نزد یک میت دود ترا یعنی منع میکند فرزند فرزند
 را و هم چنین کسی که میان میت و او دو واسطه باشد منع میکند کسی
 که میان او و میت سه واسطه باشد و هم میت و للام السدس و الثلث
 و الباقی للابن مع عدم الولد و برای مادر میت شش یکایه یک
 هرگاه میت را و خواهرهای او باشد و باقی میراث برای میراث هرگاه میت
 فرزند با فرزند فرزند نداشته باشد هر چند باید بدقت باشد یا و چون
 فرزند و فرزند زاد قصه این فصلی است در بیان میراث پسران
 و پسران و و یجب علی الابن او ابی المذکر مثل خط الاستیاء و للام
 و من انقرضهم فله المال میراث پسر پدر و برادران و خواهران پدر را
 باید میراث پدر را مانند حصه و دختر است و مادر و تنها برادر و پسر
 برادر مثل خواهر میرد و کسی که تنها باشد از برادران و خواهران پسری
 او است تمام مال میت و منع من یقرب بالابن من یقرب بالابن الا
 و یختص من یقرب بالابن بالرحم و کذا من یقرب بالاب و منع میکند

کسی که نزدیک باشد به پدر و مادر کسی که نزدیک باشد به پدر و مادر
 منع میکند کسی که نزدیک باشد به پدر و مادر کسی که نزدیک باشد به پدر و مادر
 باشد به پدر و مادر و هم چنین آنکس که نزدیک باشد به پدر و مادر
 تنها در میشود و اولاد الاخره بر او منع عدم و یاخذ کل نصیب
 قریب و بیع الاقرب لا بعد ولا یغرم لجد الاقرب ولا الاقرب لجد
 الابد و لجد مع الاقرب کالاج و لجد کالاجت و فرزندان برادر
 و خواهران میت میراث میزنند با عدم ایشان و یکسری هم کدام از اولاد
 اخو حصه کسی که خویش شود با میت بی آنکه منع میکند نزدیک و دور را
 و منع نمیکند چیزی دیگر بخورند را را و منع نمیکند برادر و دود را
 و جدا برادران مثل برادر و چون استخراعت بی جده و حصه میراث
 یکسری **فصل** این قضای است در بیان احکام میراث و خواهر
 برش لاعام و الاحوال مع عدم المرتبین الشاهقین خاصه و لکمال
 اثبت بالتوهم ولو واحد و لا عام الباقی ولو واحد بالفاضل
 میسر و دعوم و خالو با عدم بودن اولاد و اخو بر برادر خالو
 و لیا لوشن حال میرسد اگر چه باشد و بعد و برادر میرسد از میراث و میت
 خالو

خالو و منع من قریب من الاعام من الابن من قریب منهم بالاب
 و کذا بین الاحوال و منع میکند کسی که نزدیک باشد به پدر و مادر
 و مادر کسی که نزدیک باشد به پدر و مادر و هم چنین است میا خالو را
 یعنی پدر و مادر و منع میکند به تمام و برش و لاد هم مع عدم
 معهم الا ابن عم لا یسلم مع عم لا یمنع العم و برش کل نصیب من قریب
 و وارث میشوند فرزندان عم و خالو و حق که ایشان نباشند و وقتی
 باشد مگر بر عم پدری و مادر عم پدری بر برادر منع میکند بر عم پدری و
 عم پدری و وادش میزنند هر کدام از فرزندان عم و خالو حصه کسی که دور
 و خریش است باشد میت بی آنکه **فصل** این قضای است در بیان میراث
 زن و شوهر برش از وجان مع جمیع المرات و اذا انفرد الوقح فله المال
 کذا لک الوصف فی غیبه الامام و برش از وجان فی الغیبه لا الباریات
 برش المطلقه فی مرض الموت للاصل الا ان مقصود سته او بر او توفیق
 وادش میشوند زن و مرد با هم براتهای میراث و وقتی که تنها باشد شوهر
 بر برای اوست و میت تمام و هم چنین است زن در زمان غایب بودن هم وادش
 میشوند زن و شوهر و در طلاق و بی نایب وادش میشوند زن که طلاق دارد

باشد و بیایدی خور که در این جایگاه بر روی فرو ریختن تن مکرر بکند
 از وقت مرگ نه مطلق یکا را بر شود مرگ اولی بیایدی و بعد از آن میرد باشد که
 نده و آنگاه این فصلی است در بیان احکام میراث از آنکه
و غیر آن میراث العتق مع فقد القرایه فان لم یکن ضمانا لم یجوز فان
 لم یکن فالامام وارث میشود آزاد کند آزاد کند و خود را هرگاه خیریش باشد
 باشد پس اگر باشد آزاد کند پس وارث آزاد کرده شود کسی که ضمانت
 برای میت جنایت او که از وی خطا کرده باشد مانند عاقل پس اگر هم باشد
 بر امام و ولد المذنبه لایق و الامه لایق و غیره و لایق هم ولد الزنا
 و لایق المراثیه و لایق هم و فرزند عیقه پدری و نوری باشد و با هم
 اولاد نکرده باشد و وارث او نمیشود پدر و فرزندان پدری و او هم وارث
 ایشان نمیشود و فرزند نکرده از نایم رسد و ارث او نمیشود آن و زنا کنند
 او هم وارث ایشان نمیشود و اذا اقرانسان بنسب مع الشرايطه فیها او وارثا
 و وقتی که او را کنند و کسی بخوبی کسی با وجوه شرایط خونی لازم میشود خویشی
 آنکس را نیکو و میراث میرد او را و او هم او را ایشان بعد از آن و الحقیق میراث
 علی الفرج الذی یولد منه فان بالامه فاعلی الذی یولد منه فان اتفاقا فاکثر
 منفر

یتصلح اخیرا فان اتفاقا فالذی یبعث و یحکم فیہ ایضا بالاختلاف
و الحیض و العتق فان اشتهت نصف المیتین و کسی که هر دو فرج
 داشته باشد میراث داده میشود بنا بر فرجی که بول میکند از آن فرج پس
 اگر بول میکند از هر دو فرج پس میراث داده میشود از هر دو اول بول
 کرده از آن فرج پس اگر هر دو بول کند از هر دو فرج پس میراث داده
 میشود بر فرجی که بر طرف شد آمدن بول از آن و اگر بر هر دو بول کرد و هر دو
 شد بنا بر فرجی که بر طرف شد و حکم کرده میشود در باب میراث خونی
 نیز بحکم شدن و حیض دیدن و بر بیان پس اگر شخص فوت شود
 بودن یا زین بودن هیچ یک از اینها و عاقلها و شبهه باشد بیان
 و زن پس میراث او نصف میراث مرد و نصف میراث زن است و اگر
 عدم الفرجین حکم فیہ بالفرجه و کسی که هیچیک از دو فرج نداشته
 باشد حکم کرده میشود در باب او بقرعه انداختن و من له راسان
 او بدان یوقط من فومہ فان ایتها واحد الا فاشان و کسی که
 سره اشته باشد یا وید نبیدا کرده میشود و از خرابی پس اگر
 نوزده و سر با هم پس یک است و اگر نه دو کس از و محل لایق الا
 اذا ولد حیا و محل میراث میرد مکرر و قتی که زایی شود زن و اگر

والله ووم عليهم بوش على نعم من الآخر مع التراب والشرائط وحيث
 كرفق نك از رجعي كخانة يادرواي برانسان خراب شد است وعلوم
 نشدت ككدام يداول مرتبه مرد است ميراث مي برد هر يك از اينان
 ديكوني وجود خريشي وشرطهاي ميراث والمير بر ترتيب بالصحيح
 الفاسد و كبران ميراث مي برينب صحيح وفساد في صحيح وفساد
 وفساد و اسلام **كتاب القضاء** اين كتاب حكم كرون است حكم
 خدا وشرط آن لايجوز ان يفتي الا من اجتمع فيه الايمان و
 العدالة والذكورة والعلم بحكم ثابت عن المعصوم ويجاب الرجوع
 الى الامام في جميع الاحكام وفي تفسير القرآن ولايجوز العمل
 بالواحي والظن والحواس ما يثبت حكم كند را مردين مكر كوني
 جمع نكند ببلند داوايمان وعا دل بودن و مرد بودن وعا دل بودن
 ميكي كونايت باشند ان معصوم وولجيت وجمع كرون يوي امام درجه
 احكام ودر تفسير قرآن وعا نريت عمل كرون برداي ويكان ومانند
 اين دوتا ويجاب العمل بالاحاديث الكتب المعتمدة التي يرويها الامام
 فان اختلفت وجبا الرجوع بالمرجحات المصنوعة وليجيت عمل كرون
 بجليلها يكتايها معتد كروايت ميكنند آن كتابا را حقيقي كباتا
 تاس

تاى الله قايلند بواي اختلاف بين مديان احاديث وليجيت
 ترجيح دادن آن احاديث بر حقايق كحضرات انه معصومين صلوات
 الله عليهم ليعين فزوده اند ترجيح دادن بآنها ولايجوز تقليد غير
 المعصوم الا فيما يرويه عنه نكته وعا نريت تقليد كرون
 كوني غير معصوم باشد كرون البقي يري كروايت ميكنند آن خبر را
 مكر كونايت باشد ويجاب الاحتياط في كل مسألة لم يعلم حكمها مع
 التيقن وولجيت احتياط كرون در هر سئله از قول معصوم باوجوب
 احتياط حريت ويجاب للقاصو الاضاف وسام كلام الحفيين
 وولجيت بر قاضو ابضا فعمل كرون وشنيدن حرفه وضم
 وجمع عيل الشرة والميل عن الحق والحكم بخلافه وجرام است بر
 قاضو وخر كرفق وسيل كرون از حق بوي اطل و حكم كرون بخلاف
 حق خرا بدارند وخوا ندانند ويجاب الحكم باليقينه من اللدعي و
 اليقين من النكر او الاقرار او اليدا والنكر لمع يمين المدعي و
 علم الحاكم وفي الدم بالسامة من المدعي مع اللوث او البينة
 او من المنكر وولجيت حكم كرون كروايت كروايت ميكنند

و اگر مدعی که امان نداشته باشد قسم کند که بخورد و یا با وادی که مدعی علیه کند
یا سبق مدعی علیه یا با کردن و قسم خوردن مدعی علیه یا قسم خوردن مدعی
یا سبق حاکم و واجب است حکم کردن در باب خوردن چنانچه قسم کند مدعی بخورد
یا وجود قسم بودن مدعی علیه اگر دل و یا بگوید امان که از جانب مدعی باشد
یا از جانب شکر و لا یحکم المال الحرام فی الواقع لمن علم انه مبطل
و حلال میشود مالی که حرام باشد در واقع از روی کسی که دانسته او حق نماز
در ظاهر شرع برای او حکم کرده باشند و لا بد من البینه و الیمین فی مدعی
دین علی بیت و اریعة فی الزنا و لا بد من العدالة و ناجار است اگر امان
و قسم خوردن در دینی که برستی بشمار اجازت از چهار گواه در مدعی
زنا و ناجار است از عدالت کردن و یحکم الحکم فی دعوی المالیه بنا بر
بین و بشهادة النساء و لا بد من اربع او اثنتین و یحکم اثنتین
و یمین و لا یحکم الخلف الا بالله و اسمائیه الخاصة بر و واجب است
حکم کردن در دعوی مالی باشد بیک شاهد و قسم مدعی و گواهی نهاده و نا
جاست از چهار زن یا دو زن و یک مرد یا دو زن و قسم مدعی و جایز است
قسم خوردن و قسم دادن که بخورد و یا با وادی که مدعی علیه کند

و قبول و امان آنها نمی باشد کتاب الشهادتین کتابت و بیان
مسائل گواهی دادن و احکام آن بحکم الشهادة استغایه و ادانها
و للعدالة و تصحیها لیثبت الحق عند القاضی و لم یصحیح
لا ینید الحق و لا یستقص و واجب است گواه شدن بر جوب کمالی و وجوب
ادای شهادت بر هر کس گواه باشد بر جوب عیق و اگر چه گواهی بر کسی
باشد و واجب است درست کردن شهادت از روی امانت نیت شکر و عیق
قاضی و اگر چه از دست کردن شهادت بتغییر دادن شهادت هم باشد
بغوی که زیاد نشود حق و کم نشود باین تغیر دادن و یحرم التبع
عن الشهادة اذا كانت حقا و لها ثبوت و لا یحوز شهادة الزور
و حرام است بر کشتن از شهادت و قبیح است که شهادت بخاشی بگوید
کردن شهادت و جایز نیست شهادت شایع دادن بی هر گاه خبر داشته
باشد و اذا جمع الشاهد بعد حکم و جبان یغرم بقدر التلف
مالی الا ان یموت فانما یعین فیصبر ردة علی صاحبه و دقتی
که بر کرد شهادت از شهادت بعد از حکم کردن شهادت و واجب است
گواهان بر بدید آینه نابود کرده است از مال تصحیبت شهادت خود کرد

انكوتجوه باشد اما بجينه بر اجيبه رد كرون آن بوي صاحب آن
 لايجوز اقامه التماسه على المعصر مع خوف ظلم العريم وجايزيت
 نهايت دادن بيجايجري هرگاه بيم اين باشد كه ظلم كند قرض خوار او را و
 نهك ندهد و قضا بدهد مانند ولايجوز التماسه الا بالعلم وان حصل
 بالخطم لخطم والحاقم مع امن الترفيع ولا تقبل التماسه الفاسقه ولا
 المتهمة كالشريك والاجير والمضم ولا ولد الزنا ولا اللادعي بالزنا
 النضرخ ولا القامر ولا العتق ولا المستمع له ولا القاذف ولا
 السائل بكفة ولايجوز التماسه على الحيق والديا وجايزيت نهايت
 دادن كمي علم و اگر چه حاصل شود آن علم لخطم و مهرنا هدا وجود
 اين بوي ان بكو و قبول ميشود نهايت فاسق و نه متهمة مانند شريك
 واجير و نه ولد و نه و دشمن و نه ولد الزنا و نه بافكندن بيم و نه طرغ
 و نه قمار باين و نه غنا كند و نه شوق غنا و نه دشنام دهند و نه
 سوال كنند بدت و جايزيت نهايت دادن نه بوجيف و نه بربا
 بر خلاف است **كتاب الحدود** اين كتاب جدا است كه در شرح
 است نه درهاى آنها بجاى اقامه مع شرايطها و محرم تعطيلها و
 نه در بويها

نه در بويها

و بويها البلوغ والعقل والاختيار وعدم الجهل والتمه
 واجبت وقت حد او بويها و بويها و نه درهاى آنها و نه در بويها
 نه در بويها و نه در بويها و نه در بويها و نه در بويها
 بويها و نه در بويها و نه در بويها و نه در بويها
 الحد و جايزيت اقامه حدود در زمان دشمن و نه التماسه
 و بويها و نه در بويها و نه در بويها و نه در بويها
 ان يخط ولايجوز الشفاعة في حدود الكفالة فيه و كمي او را
 كند بويها و بويها و بويها و بويها و بويها و بويها
 ساقط ميشود بكو كتن و شكبار كتن و ساقط ميشود حد بويها
 بيش از كوفه دشمن و جايزيت شفاعت كند نه در حد و نه زمان
 تن مذهب و نه در حد و نه كوفه و نه و لايجوز ان يعقيم الحد الا بالاسم
 او بايد كفا و الحام و السيد على مملوك و لايجوز ان يعقيم كوفه
 الا من جوفيه و جايزيت كوفه نه در حد و نه امام بايا و نه كفا و نه
 يا عام و نه بويها و نه در بويها و نه در بويها و نه در بويها
 كمي كفايت كند در محرم **فصل** اين فصل است در بيان حدود و نه

۱۷۶

وشرط آن چنانچه از آنجا علیها و غیر جم المحسن بعد از آنکه
 شفا و الا یجزم بغيره و یجوز فی مائة جلدة و غیره غیر البائع و
 انه امره علی الزنا و یجوز القتل ان لم یکن محصنا و یقتل بشر
 الرابعة بعد الحزن و التنا و للمملوک و جریه خمسین جلدة و یجزم به
 السابعة و لا یثبت الا بالربعة شهره او الاقرار اربع مراتب و
 یستعدون بيب زنا کون یرمى و ذنن پس نسکاک کرده محصن بعد
 از ذنن صدتا زنا که پس باشد و اگر نسکاک کرده میشود یا زنا باشد
 و زده میشود غیر محصن صدتا زنا که و ادیکره میشود غیر بائع و
 که بر زنا کند با زنی برضا عذون و اجبت بر او کشتن و اگر چه باشد
 او محصن و ما قط میشود کشتن از ذنن و کشته میشود آزاد در مرتبه چهارم
 بعد از هفتاد و سه مرتبه و عقاب که زنا کند و اجبت بر او عقاب در و
 نسکاک کرده میشود در مرتبه نهم و نایب میشود زنا مکمل میا و کراه یا
 با قرار کردن چهار مرتبه و الذم المملوک و یجوز جلده مائة و نسیه است
 یقتل و اذا زنا الذم علیه و جیه تکرر و کسی که عقد کند زنا و یجوز
 نکوهه باشد زده شود او و صدتا زنا که و دو کرده میشود از مرتبه یکم
 شوی

شع و دیگر و قتی که زنا کند و یزنی سلمان و اجبت کشتن **افصل**
 این فصل است در بیان احکام لواطه و حدود آن عجا بالواطه
 الا یتای حدان و یقتل المفعول به علی کل حال و لکن العامل مع
 الا یتای و یشرط فیها البلوغ والعقل والاختیار و علی غیر المانع
 التعزیر و اجبت یجوز لواطه کردن هرگاه و یزنی بر فاعل حدانی که آن
 صدتا زنا است و کشته میشود مفعول مخرجه فرورده باشد و خواهر و برادر
 باشد و همچنین فاعل اگر و یزنی باشد فاعله طرکه شدن است و فاعل
 مفعول بائع درین و عاقل بودن و مختار بودن و در غیر بائع ادب
 و نیز قبل عقاب بشه و جیه ان یزنی مائة سوط و لا یستمع علم
 البینه او یا افراد اربعه و کسی که یزنی بر او یا بر خواهرش اجبت کشته
 شود صدتا زنا که و نایب میشود لواطه هرگاه بینه شرعی نباشد و اگر
 چهار مرتبه با اختیار **فصل** فی اتحای ان یقتل و بیان احکام
 یقتل و ذنن یجوز حدان زنا مع عدم الاحصان و القتل
 و القتل الرابعة مع عدمه و اجبت و یقتل و ذنن حدان هرگاه محصن
 نباشد و کشتن هرگاه محصن باشد و کشته میشود ذنن و مرتبه چهارم

هرگاه محض باشد و الموعه اقامه نماید و محاسن بکرا غفلت
و جری علیها الزیم و هر یک از آن دو حق که جامع کند او را شهادت پس
ساخته کند آن زن بر خود بی عاقل شود آنوقت واجبست بر آن
زندگسار و مهر آنوقت و بجهت علی القواد حیه و بیعتن سوطا
کذا القواد و انینان من مصرها واجبست بر مردی که زهارا برده
بیشتر از دوازده اقسا و بیخ تا زاید و هم چیز است حکم نکاح اگر
باشد و بدو که میشود این زن و ایفرم از شتر خود **فصل** این فصل
در بیان احکام و شتام دادن و حد آن لایق و قدق المسلم و لا الکافر
القاذق مرفقه و جلیه ضرب تا این حد آن از شتاب و الا
هالک و طاعه فاعلا او منعه لاجازیت شتام دادن سلمان از کافر
حق و شتام دهند را اگر شتام دهد کسی را که بار شتام داده باشد یا برهم
بلاست و واجبست که زده شود بر شتام دهند بشا و تا زانو گزشت و
کسی را بسوی زنا یا لوطه خواه فاعل و خواه مغلول و غیره غیر العفر
و کذا الهی و کذا الصغیر و در شتام دادن بطریق کتایر و بستم و هم جنایات
همه گاه و شتام دهند تا بالغ باشد و هر چند شتام هیچ بدو و
الذنف

در بیان احکام و شتام دادن و حد آن

الذنف از من شتاب و الا لوطه لایق الا ان یطلیه صاحبه و یط
بعینه و حد شتام دادن عقلی دارد و کسی که شتام داده شد است بر
زنا یا لوطه و اجابت حد زن مکاتبه بطریق اصابه آن و باقی
حد بخشدند و صاحب آن و حراق الذنف و جریه وانی اگر لم یستط
و اذ اتقا ذقا استط و جلیه لغیر و من عمن حقه لم یجز الایح
و کسی که اقرار کند شتام دادن واجبست بر او حد و اگر فکرت شود
ساقط نمیشود حد و وقتی که شتام میدهد و کسی یکدیگر را ساقط
حدان هر دو واجبست و ادیکردن بر هر دو و کسی که بخت و خنای
بیا زنیست او را طلیلان آن حق بعد از بختیدن و اینها شتان و
قال لاخر احتلف باینک و جیاهر و و کسی که بگوید بیکدیگر که محکم شتم
مبادرت و اجبت او را و کسی که او را بقتل من سببیت او امامان
بجی قتل الماصی مع الامن و اجبت کشتن کسی که شتام داده باشد
بسیجیر یا امامیرا و جایزست کشتن ناصبی یا یهودی این بودن امین
از کشتن اهل حق **فصل** این فصلست در بیان حد شتاب و
و شتان بجهت شتاب و التبیان و القاع او المکروه و قلیلا

فصل این فصلیست در بیان حکم راه رفتن و جدا و الحاق ریا اذا
 قتل قتل وان قتل واخذ قتل و صلیه فان اخذ قطعت ید و رجلا
 خلاف وان قتل ولم یأخذ فی امر الا و ان یقبل ان یضد
 فلامنی علیه کسی که بکشد بکشد یا مردم اگر بکشد کسی را بکشد میشود و اگر بکشد
 و بکشد مال را بکشد میشود و غیلو قه کرده میشود و اگر بکشد مال را بکشد میشود
 دستهای او بر خلاف یکدیگر بین دست راست و پای چپ و اگر بکشد و بکشد
 مال را و کرده میشود از زمین بسوی ریا و اگر بکشد بکشد از انگشت
 شود پس نیت هیچ چیز را و در هر قرقه ارقم غرم قیمتها و قیمتها
 فیها و قتل و کسی که بکشد از حلالی جماعتی را تا او را بکشد قیمت آنرا و
 قیمت آنرا در حلالی هر دو بعد از آن میکند و او امام و مردمی را بدیده
 قتل و کسی که بخواند بسوی بدعتی مانند جله نشستن و قهر کردن و غنا
 شنیدن برای بدعتی داریم رسانیدن و هر چیزی را که در شرع و حجاب
 ندارد و آنرا راجع دانند یا بکشد او را از بولوی که از زمین بدیده است
 و بچپ قاع الحار بین النفس و المؤمن لا عن المال و ان جاز و لیسیت دفع
 کردن حار یا زعفران خود و آنرا در زمین نه از مال و اگر جبار است دفع کردن آنرا

از مال

از مال اما واجبیت فصل این فصلیست در بیان حکم مرد
 فطر و مردی که از مردی فطر و وجبت که وان یا علم یسط
 و عن مله یحب ان یستأب وان لم یستأب قتل و لا قتل علی المذمة علی ثوب
 و قهر و یضیق علیها کسی که بر کرده از اسلام و سلطان داده باشد
 واجبیت کشتن او و اگر بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد
 نباشد واجبیت که انا و او بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد
 کشتن بر زن که مرد فطری باشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد
 میشود و زده میشود و تک کرده میشود و بر او خورق و آشامیدن و لا
 یلوقل الماصیة التقیة و من یبیتا قتل و هکذا من ادعی البتة
 و حلال نیست کشتن ناصی و تقیه و کسی که دشنام دهد به غیر یا بکشد
 میشود و هم چنین است کسی که دعوی کند به غیر یا برای خود زیرا که بعد از
 محمد صلی الله علیه و آله به غیر می باشد فصل این فصلیست در بیان
 حکم کسی که جماع کند بخیوان یا میوه و غیر آن بچپ بقرین یا بجماع البهیمه
 ان لم یب و حد من ذنابیت و الاطامیت و تعزیر من استغنی بحد
 حق یعمله قتل الساحر و ضرب القاص و اخراجه من المسجد تعزیر

من فعل محرم واجب ادب کردن کسی که جامع کتب غیران اربعه بگوید
 باشد و حد زن کسی که زنا کند بگوید یا الواطه کند بگوید و ادب کردن
 که متوکل بگوید آدره بدست آمدن بزرگ و گشتن و سخن گفتن و زن
 تضرع خوان و بیرون کردن او از مسجد و ادب کردن کسی که بکشد و
 حرام و کتاب القصاص این کتاب که گفتن با حق است و
 القتل خطا و الشریکه فيه و الرضا به و کذا الضرب بغير حق و کذا قتل
 الانسان نفسه و ولد و کذا ضرب المرأة الداء و الطرح لكل حرم
 گفتن کسی با حق و شریک شدن در گفتن نیک و با حق بودن آن
 و هم جنین زن با حق و هم جنین آدمی خوردن و فرزندان
 و هم جنین زن خوردن زن و او را برای انداختن حمل از شکم و لا یجوز
 لاحد ان یؤی قاتله و یما یزیت کسی و اکینه دهد کشته را و یجیب
 الموتی من القتل و اقرار القاتل بقتل نفسه للقصاص و الرضا
 الولی بالبر اذ اکثر و اقل و الکفارة و واجب قتل کردن از گفتن
 و اقرار کردن کشتن و کشتن و ادب گفتن خود برای قصاص کردن یا از
 کردن و کشته شدن بدیده او یا بخیانت یا کفر و کفار و دادن و بجز
 القصاص

۹۸۹
 القصاص علی القاتل عدا و الذی علی القاتل خطا شبهه علی القاتل
 فی غیره معاجیه قصاص کردن و کشتن و قصاص ویت بکشد و خطای که
 مانند عدا باشد ویت بخیانت بدهی و غیر این و من امر القاتل
 جنبه حق بویست و کذا امر لیسکه بقتل قاتل فان کان المأمور به
 القصاص علی المولی و کسی که بفرمایند گفتن واجب است در زندان کردن
 تا ببرد در آن و هم جنین زن حکم کسی که نگاه دارد کسی را برای کشتن
 خود بپوشد آن کسی را که بگوید بپوشد و بپوشد قصاص آقا
 و من خلص القاتل من المولی و جیب علی احضار او و الذی و لا قصاص
 فی الدفاع و کسی که بکشد را از دست و کشته شدن واجب است برای
 حاضر کردن قاتل یا دست دادن و نیست هیچ قصاص دفع کردن در در
 طام و راه ندادن و غیره ویت شرطی بویست القصاص بالیوم و
 العقل و الاحیاء و شرط کرده شد بپوشد زن یا کشته شدن قصاص بپوشد
 بالغ بودن و عاقل بودن و مختار بودن و یجیب القاتل فی الاصل الذی
 بماله و ولیست رسانیدن بویست و قول بفرم که مکن باشد و یجیب القصاص
 علی الولد اذ قتل الاب و العکس و ولیست کشتن و فرزند و قتل کشته

بعد از او نیست کشتن بود و وقتی که بکشد و زنده را در یک زن و از خانه
 بیرون کردن است و واجب بر قاضی القضاة و قاضی القضاة و قاضی القضاة
 القاضی شایسته که اذ قتل الرجل امرأة او سلطان رجلا و نحو ذلک و فی
 العکس واجب ۳ و اذن زیادتی بر بعضی از کشتن قاتل و قاتل یا قاتل باشد
 از دیت قاتل جری بخلافه و قاتل که بکشد مردی یا زنی یا دوزخ یا دوزخ
 این و عکس این واجب است بحد هر کدام از دیت قاتل جری یا قاتل یا قاتل
 واجبیت بر قاتل و اذن آن و قاتل ملوک و جری علیه القتل و القتل
 و التعمیر و التصدق بمنه و الجبر سنه و کسی که بکشد غلام خود را
 واجبیت بر او کفار و اذن و قاتل بودن و ادب کردن و غیرات
 کردن قیت او و در زمان کشتن کمال و قاتل ملوک غیر
 و جری علیه قیت له الا ان ترتب من ذلک لا القصاص الا انشاء
 و کسی که بکشد بنده غیر خود را واجبیت بر او قیت آن را و قاتل آن را که
 قیت از زاده اندیت آزاد بود و نیست کشتن بر کشته بنده مگر اگر عاقل
 کرده باشد بکشتن بنده و جری القصاص علی الملک اذا قتل رجلا لا عکس
 و ولایت قصاص بر بنده و قاتل کجسته آزاد را و عکس این لا قصاص
 قتل

۱۸۳
 فی قتل المسلم الذی لا مع الاعیاد و ذلک فاضل القضاة و قاضی القضاة
 کردن در کشتن مسلمان ذی و اگر با وجود عادت کردن مسلمان کشتن
 و قتلها را بایز کردن زیادتی نیست بوی عادت کشته شدن ذی و لا
 جری القصاص بعد از عذر و القصاص او ارضایا الدیر و جایز نیست قصاص
 کردن بعد از تخمینین یا صلح کردن یا ارضی شدن بدیت کردن و لا جری
 فی القصاص العذایب القاتل بل یقتل بالشیف و جایز نیست در قصاص
 سیاست کردن و کوش و بیعت بریدن بلکه کشته شدن بیشتر و جری القصاص
 علی نهاده است اگر اذ قتل بشهادت فان تعددوا وجب ردوا بالی
 و واجبیت قصاص بر شاهد یا حق و قاتل کشته شود بشهادت او
 پس اگر متعدد باشند کدامان و خواهد و کشته شده کشتن ایشان را
 واجبیت بر او و در کردن باقی دیت با ولایت ایشان و لا جری القصاص
 فی العظم و جایز نیست قصاص کردن در استخوان **فصل** این فصل
 در بیان شربت کشتن و در وسط آن یقتل بالقرع مع شرب
 و بالینه و بالقسمه خیمین یا خیمه و غیرت فی القصاص
 اللوث یجوز علی القاتل فی القصاص العمد و الذی فی الخطاء الا

ان یتیم المدعی علیه چنین قسامه و اعد و نصتها فی الخطاء
 ثابت میشود گفتن با و ار کردن کشدن با و جرح شرط اقرار و بگو امان
 و بستم خردن بجاه قسم در قتل عمد و سب و بیع و قتل خطا با و جرح
 تمام بر واجب است و کشدن قصاص و عمد و قتل و خطا کشدن
 مدعی علیه هم قسم بخورد خود را بخیر یا شر بجاه قسم در عمد و قتل
 بیع و خطا و لا یقبل اقرار العبد علی المولی ولا اقرار الحالی علی العاقل
 و قبول کردن نمیشود اقرار بند بر آقای بند و نه اقرار بخیالت کشدن
 خونیان او بواسطه اینکه این اقرار است در حق غیر **فصل** این
 فصلی است در بیان حکم قصاص و شرط آن یتیم القصاص بین
 الرجل والمرأة فی الاعضاء و الجراحات حق یبلغ ملت اللایه
 فیجب و الفاضل و کذا ما یبقی الحیاة یزید فیها ثابت میشود قصاص
 در میان مرد و زن و در عضو و اندامها تا وقتی که برسد به یک
 پیر و قتی که بگذرد از سر یکیت واجب است در آن زیادتی یکی از شتم
 کردن شدن با عضو او بریدن شدن هرگاه مرد باشد و هم چنین بر واجب است
 دادن زیادتی بر شتم کردن هرگاه مرد باشد یعنی علیه رجحان القصاص

الاعضاء

الاعضاء و الجراحات علی الا ان یعقل و یصلح او یتیم بالتدیر و
 و لیتیم قصاص و اعضا و بدن و شتم کردن نه قصاص مگر اینکه بخیرند
 یا صلح کنند یا احوال شود بحدیث کردن یا بجزا القصاص که از البیضاء
 برکت و لاسن الصبی و از اینست بر رجحان المدعی و جایز نیست قصاص کردن
 در شکستن دست و قتی که میشود و نه در دندان طفل و قتی که
 بکلاه و اجیه از دست گرفتن و لا یجوز فی الحایه و المشکله و اللایه
 جایز نیست قصاص کردن در زخمی که باید رویش شکم رود و زخمی که نسل
 کشد استخوان از جای خود و زخمی که بغير سر برسد و رجحان القصاص
 عین الاعضاء اقلع عین ثانی صحیح و بر علیه نقصان تدیر و
 بالعکس و رجحان القصاص علی مدعی علیه مع نقصان تدیر لایفها
 واجب است قصاص کردن در جشم کسی که یک چشم داشته باشد و قتی که
 یک چشم آدم صحیح را و در کندی صحیح بوی امور نصف تدیر لایفها که
 یک چشم او بنزدیک چشم است و اگر آدم صحیح یک چشم آدم یک چشم را
 است قصاص کردن در یکی از این دو چشم او دادن و نقصان را
 با عود و جایز نیست کشدن هر دو چشم صحیح بر سطح کشدن یک چشم لایفها

المقاصح الطرق على شارب الزندقان بقی دیر و جید دها
 و واجب و قصاص کردن دلا مضایر کراهه ناسی بر کراهه بماند
 دیر و واجب رد کردن آن دیر کتاب الدیارات این
 کتاب در بیان احکام دیر است واجب دیر اگر مسلم الذکر اذا
قتل خطا مائة من الإبل او مائة بقرة او مائة من الخيول او
عشرة آلاف درهم او ما أحلله و دیر المرأة النصف من ذلك
 واجب در دیر آزاد مسلمان که مرد باشد و قوی که خطا کشته شود
 صد شتر یا دیریت یا دیریت یا دیریت یا دیریت یا دیریت یا دیریت
 و هم یا دیریت حکم که هر چه می باشد از دیریت واجب در
 دیریت نصف این چیز را که مذکور است و من قتل في شهر الحرم
 عليه دیر و قتل و صوم نهرین من شهر الحرم و کوی که یک دیر
 در ماه های حرام واجب بر او دیر سیکست و دیر دیریت
 دو ماه از ماه های حرام و واجب دیر قتل المملوك قيمته الا ان
تزيد من دیر الحر فلا يجزى الزيادة و واجب دیر کشتن بندگی
 او است که اگر زیاد باشد از دیر آزاد بر واجبیت آن آید

یا قوی

یا قوی غلام و المملوك الذکر المجنون على ماله دفعه الى الوراء يستحقه
 او بقتله او دفع قيمته وان اعتقه صح و واجب على ماله دفع
 الذکر و بقی که کشته باشد و واجب بر آقای او او را و او را
 کشته شدن که در شهر یا دیر او واجب و دیر قید او بولی
 را که آزاد کند آنرا آن دیر را صحیح است آن آزادی و واجب بر آقای او
 و او دیریت یا بولی کشته و واجب دیر الذم فاما نذرهم فان
اعتاد الذم فلیة المسلم وكذا ولد الزنا و واجب دیریت
 و هم بر این که عادت داشته باشد کشتن دیریت یا دیریت
 مسلمان واجب که بولی دیریت یا دیریت حکم و ولد الزنا و قوی
 که کشته شود و دیریت جنین مذکر عشرين شهرا و ولد الجنین البهيم و
 دیریت ذر فیه ده یک قیمت او است و هم جنین یا حیوان هر که بکشد
 کسی از شکم مادر مرد بیرون آید یا دیریت یک دیر و دیریت الحقیقی لشکر
 نصف الدینین و واجب دیریت شش شکل نصف دیر مرد و نصف
 زن و دیریت المطفة عشرة دینار و العلقه اربعون والمضغة ثمان
 والعظم ثمانون و اذا تم فمات و اذا لم تم الروح فدية تامة في

180

این کتاب حق مال میرزا عبد الله
بر کس طبع کند بیعت خدا و تعریف ملائکه

نورالدین
در شهر کاشان
در سال ۱۲۰۰

۵۵۵
 تاریخ
 شماره

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	شماره ثبت کتاب
مؤلف	
موضوع	
تاریخ	

کتابخانه مجلس شورای ملی
 تاریخ ثبت کتاب
 شماره ثبت کتاب
 مؤلف کتاب